

فتر ۳ بخش ۲

کلیله و دمنه ۲، چهار مقاله نظامی عروضی
(رشته زبان و ادبیات فارسی)

نورالدین مقصودی

از سری انتشارات آزمایشی دانشگاه پیام نور

۱۴۰۰ ریال

نور الدين مقصود

نور بخش ۲ (کتابه و دهنه ۲، چهارمقاله عروضی) رشته زبان و ادبیات فارسی،

۷۳

۷۴

۶۵۷۴۰۱

اشد الزحم الرب
•

کتابخانه
مکتب

11/1/19

11/1/19
11/1/19
11/1/19
11/1/19
11/1/19

نثر ۳ بخش ۲

کلیله و دمنه ۲، چهارمقاله نظامی عروضی
(رشته زبان و ادبیات فارسی)

نورالدین مقصودی

دانشگاه پیام نور

دانشگاه پیام نور (آموزش از راه دور)

- عنوان: نشر ۳ بخش ۲ (کلیله و دمنه ۲، چهارمقاله عروضی) (رشته زبان و ادبیات فارسی)
- مؤلف: دکتر نورالدین مقصودی
- ویراستار: رسول شایسته
- طراح آموزشی: حسین احمدی
- طراح و صفحه آرا: علیرضا عطایی
- حروفچینی: دفتر هماهنگی، تدوین و آماده سازی منابع درسی
- تعداد: ۳۰۰۰ جلد
- چاپ اول: آبان ۱۳۷۱
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور
- کلیه حقوق برای دانشگاه پیام نور محفوظ است

بخش اول بَابُ الْفَحْصِ عَنِ أَمْرِ دِمْنَه

رای گفت برهن را : معلوم گشت داستان ساعی نمام که چگونه جمال
 ۳ یقین را به خیال شبهت بپوشانید تا مروّت شیر مجروح شد و سِمْتُ نقض عهد
 بدان پیوست و دشمنایگی در موضع دوستی و وحشت به جای الفت قرار گرفت
 و دستور ملك و گنجور او در سر آن شد . اکنون اگر بیند عاقبت کار دمنه و کیفیت
 ۶ معذرت‌های او پیش شیرو وحوش بیان کند، که شیر در آن حادثه چون به عقل خود
 رجوع کرد و در دمنه بد گمان گشت تدارك آن از چه نوع فرمود و بر غدرا و چگونه
 وقوف یافت ، و دمنه به چه حجت تمسك نمود و تخلّص از چه جنس طلبید و از کدام
 ۹ طریق گرد جستن پوزش آن در آمد .

برهن گفت : خون هرگز نخسید و بیدار کردن فتنه به هیچ تاویل مهنا
 نماند . و در تواریخ و اخبار چنان خوانده‌ام که چون شیر از کار گاو بپرداخت از
 ۱۲ تعجیلی که در آن کرده بود بسی پشیمانی خورد و سر انگشت ندامت خائید :

فَلَمَّا رَأَيْتُ أَنْتَى قَدْ قَتَلْتَهُ نَدِمْتُ عَلَيْهِ أَيُّ سَاعَةٍ مَنُودَمِ
 نیک به رنج اندرم از خویشتن گم شده تدبیر و خطا کرده ظن
 ۱۵ و به هر وقت حقوق متاكد و سوالف مرضی او را یاد می‌کرد و فکرت و صُجرت
 زیادت استیلا و قوت می‌یافت ، که گرامی تر اصحاب و عزیز تر اتباع او بود و
 پیوسته می‌خواست که حدیث او گوید و نکر او شنود . و با هر يك از وحوش

۰۱۸ خلوتها کردی و حکایتها خواستی • شبی پلنگ تا بیگاهی پیش او بود چون بازگشت برمسکن کلילה و دمنه گذرش افتاد •

کلילה روی به دمنه آورده بود و آنچه از جهت او در حق گاو رفت باز می‌راند • پلنگ بایستاد و گوش داشت • سخن کلילה آنجا رسیده

۰۲۱ بود که : هول ارتکابی کردی و این عذر و غمز را مدخلی نیک باریک جستی و ملک را خیانت عظیم روا داشتی و ایمن نتوان بود که ساعت به ساعت به و بسال آن ماخوذ شوی و تبعیت آن به تورسد و هیچ کس از وحش تو را از آن معذور ندارد • و در تخلص تو از آن معونت و مظاهرت روا نبیند و همه برکشتن و مثلثه کردن تو یک کلمه شوند و مرا به همسایگی تو حاجت نیست ، از من دور باش

۰۲۷ • مواصت و ملاطفت در توقف دار • دمنه گفت که :

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم؟

و نیز کار گذشته تدبیر را نشاید ، خیالات فاسد از دل بیرون کن و دست از نیک

۰۳۰ • بد بدار و روی به شادمانگی و فراغت آر ، که دشمن برافتاد و جهان مراد خالی و هوای آرزو صافی گشت •

سر فراز و به فرخی بگراز لهُو جوی و به خرّمی می خور

۰۳۱ • إِذَا أَنْتَ أُعْطِيتِ السَّعَادَةَ لَمْ تُبَلِّ وَإِنْ نَظَرْتُ شُرّاً إِلَيْكَ الْقَبَائِلُ

و ناخوبی موقع آن سعی در مروّت و دیانت بر من پوشیده نبود و استیلای حرص و حسد مرا بر آن مُحَرِّض آمد •

۰۳۶ • چون پلنگ این فصول تمام بشنود ، به نزدیک مادر شیر رفت و از وی عهدی

خواست که آنچه گوید مستور ماند • و پس از وثیقت و تأکید ، آنچه از ایشان شنوده

بود باز گفت و مواظب کلّیه و اقرار دمنه مستوفی تقریر کرد • دیگر روز مادر شیر

۰۳۹ • به دیدار پسر آمد او را چون غمناکی یافت ، پرسید که : موجب چیست ؟ گفت :

کشتن شنبزه و یاد کردن مقامات مشهور و مآثر مشکور که در خدمت من داشت •

هرچند می‌کوشم ذکر وی از خاطر من دور نمی‌شود و هر گاه که در مصالح ملك تامل می‌کنم و از مخلص مشفق و ناصح واقف اندیشم دل بدور رود و محاسن اخلاق او بر

من شمرد.

يَنْكَرُنِيهِ الْخَيْرُ وَالشَّرُّ وَالَّذِي أَخَافُ وَأَرْجُو وَالَّذِي اتَّوَقَّعُ

۰۴۵. مادر شیر گفت: شهادت هیچ کس بر او مقنع‌تر از نفس او نیست، و سخن ملك دليل است بر آنچه دل او بر بی‌گناهی‌اش شنبزه‌گواهی می‌دهد و هر ساعت قلقلی تازه می‌گرداند و بر خاطر می‌خواند که این کار بی‌یقین صادق و برهان واضح کس کرده

۰۴۸. شده است و اگر در آنچه به ملك رسانید ند تفکری رفتی بر خشم و نفس مالک و قادر توانستی بود و آن را بر رای و عقل خویش باز انداختی، حقیقت حال شناخته گشتی، که هیچ دليل در تاریکی شك چون رای انور و خاطر از هر ملك نیست،

۰۵۱. چه فراست ملوک جاسوس ضمیر فلک و طلیعه اسرار غیب باشد.

گر ضمیرت بخواهدی بی‌شک از دل آسمان خبر کندی

گفت: در کار گاو بسیار فکرت کردم و حرص نمود بدانچه بدو خیانتی

۰۵۴. منسوب گردانم تا در کشتن او به نزدیک دیگران معذور باشم. هر چند تا ممل زیادت می‌کنم گمان من در وی نیکوتر میشود و حسرت و ندامت بر هلاک وی بیشتر و نیز بیچاره از رای روشن دور و از سیرت پسندیده بیگانه نبود که تهمت حاسدان

۰۵۷. از آن روی بر وی درست گردد و تمنی بی‌خردان در دماغ وی متمکن شود، ییسا

مغالبت من بر خاطر گذرانند و در حق وی اهمال هم نرفته بود که داعی عداوت و

سبب مناقشت شدی. و می‌خواهم که تفحص این کار بکنم و در آن غلّو و مبالغت

۰۶۰. واجب بینم، اگر چه سودمند نباشد و مجال تدارک باقی نگذاشته‌ام، اما شناخت

مواضع خطا و صواب از فواید فراوان خالی نماید. و اگر تو در آن چیزی می‌دانی

و شنوده‌ای مرا بیاباگان.

توضیحات :

- ۰۱ الفُحْص : بازجستن، بازجویی //۰ عن : از //۰ امر : کار //۰ باب الفحص عن امر دمنه : باب بازجویی از کار (اِتِّهام) دمنه .
- ۰۲ رای، برهن را : در آغاز کلیله و دمنه (۱) توضیح داده شده است //۰ معلوم گشت : روشن شد، دانسته شد //۰ داستان : حکایت //۰ ساعی : سخن چیسن و غَمَّاز //۰ نَمَام : سخن چین و غَمَّاز //۰ ساعی و نَمَام : صفت‌هایی هستند جانشین موصوف یعنی آدم ساعی و فرد نَمَام ، ساعی و نَمَام مترادفند //۰ جمال : چهره، رخسار، زیبایی //۰ یقین : امر قطعی و بی‌شبهه //۰ جمال یقین : اضافه استعاری است یعنی چهره بی‌گمانی .
- ۰۳ خیال : گمان ، وهم، شُبْح //۰ شبهت : شك، تردید، ظنّ و احتمال //۰ خیال شبهت : اضافه تشبیهی ، شبهت به خیال‌مانند شده است //۰ بپوشانید : مخفی کرد ، پنهان کرد //۰ جمال یقین را به خیال شبهت بپوشانید : چهره‌باور قطعی و بی‌گمان را شبك و تردید مخفی و مستور کرد یعنی موجب آن شد که شك و تردید بر یقین غلبه کند //۰ مجروح شد : جریحه دار شد ، مخدوش شد //۰ مروت شیر مجروح شد : مردانگی شیر خدشه‌دار و معیوب شد //۰ سَمَت : داغ و نشان //۰ نقض عهد : پیمان شکنی //۰ سمت نقض عهد بدان پیوست : داغ و نشان پیمان شکنی بدان (به مردانگی شیر) ملحق شدن پیمان شکنی نیز به آن افزوده شد //۰

دشمنایگی : دشمنی و خصومت //۰ وحشت : تنهایی، بدبینی، بدگمانی //۰
 الفت : انس، خوگرفتن، دوستی و همدمی //۰ قرارگرفت : جایگرفت، قراریافت //۰
 میان دشمنایگی و دوستی از يك طرف و وحشت و الفت از سوی دیگر صنعت
 مطابقه و تضاد وجود دارد //۰

۰۵ دستور ملك و گنجور او : وزیر پادشاه و خزینه دار او که منظور از هر دو گاو
 (شنبه) است //۰ در سر آن شد : فدای آن شد، در آن راه از بین رفت //۰ اگر
 ببیند : اگر صلاح بدانند //۰ معذرت : عذرخواهی پوزش طلبی //۰ اگر ببیند ...
 بیسان کند : به جای " اگر ببینید... بیان کنید " میغه غایب احتراماً"
 به جای مخاطب به کار رفته است .

۰۶-۷ چون به عقل خود رجوع کرد : هنگامی که درباره موضوع به خرد خود مراجعه
 کرد، به عقل خود عرضه کرد //۰ در دمنه : نسبت به دمنه، در حق دمنه //۰ بد
 گمان گشت : سوء ظن پیدا کرد //۰ تدارك : تلافی، جبران .

۰۸-۹ تمسك : چنگ زدن، دستاویز ساختن //۰ تخلص : رهایی جستن،
 رهایی //۰ به چه حجت تمسك نمود؟ به کدام سند و مدرکی متوسل شد؟ //۰ و تخلص
 از چه جنس طلبید؟ : چه نوع رهایی برای خود جستجو کرد //۰ و از کدام طریق ... درآمد :
 و از چه راهی به دنبال پوزش خواهی آمد .

۰۱۰ خون : خون به ناحق ریخته ، قتل نفس //۰ خون هرگز نخسبد : خون به
 ناحق ریخته شده هیچگاه آرام نمی گیرد تا اینکه دامنگیر قاتل شود //۰ بیسدار
 کردن : برپا کردن //۰ فتنه : آشوب ، ناامنی //۰ مِهْنًا : گوارا شده، دور از رنج
 و زحمت //۰ و بیدار کردن فتنه ... مِهْنًا نماند : و برپا کردن آشوب به هیچ
 عنوان گوارا نباشد .

۰۱۱-۱۲ که چون شیر ... بپرداخت : هنگامی که شیر از کشتن گاو فراغت یافت //۰
 خاییدن : جویدن //۰ سرانگشت ندامت خایید : به جای " سر انگشت ندامت

گزید " ، یعنی پشیمان شد //۰

۰۱۳ فُلْمًا : پس زمانی که //۰ رَأَيْتُ : دیدم //۰ اُنْتِي : اینکه من //۰ قَدْ قَتَلْتُهُ :

کشته‌ام او را //۰ نُدِمْتُ : پشیمان شدم //۰ علیه : برآن //۰ اُنِّي : چه ، چگونه //۰

مُنْدَمٌ : پشیمانی و ندامت //۰ معنی بیت : زمانی که دیدم او را کشته‌ام ، پشیمان

شدم ، چه ساعت پشیمانیی ! //

۰۱۴ نيك به رنج اندرم ۰۰۰ : نيك قيد است یعنی بسیار در رنج و عذابم از

دست خود //۰۰۰

۰۱۵ به هر وقت : هر وقت که ، هر زمانی که //۰ مَنَّاكُ : استوار ، محکم ، تَأْكِيْد

شده //۰ سَوَالِفٌ : جمعِ سالفه ، گذشته‌ها ، پیشینه‌ها //۰ مرضی : پسندیده :

ستوده //۰ یاد می‌کرد : فاعل آن شیر است //۰ فِكْرَتٌ : اندیشه ، تفکر ، در اینجا

اندوه //۰ ضُحْرَتٌ : دلتنگی ، تنگ دلی //۰

۰۱۶ زیادت : قيد است برای فعل استیلا ، وقوت می‌یافت //۰ میان کلمات

فِكْرَتٌ ، ضُجْرَتٌ و قوت سجع متوازی و ازدواج موجود است ، بعلاوه فِكْرَتٌ و

ضُجْرَتٌ مترادف المعنی هستند و میان استیلا و قوت مراعات نظیر وجود دارد //۰

اصحاب : جمع صاحب ، یاران ، دوستان ، همدان //۰ اَتْبَاعٌ : جمع تَبَعٌ ،

تابعان ، پیروان ، دنباله روان //۰ میان اصحاب و اتباع موازنه وجود دارد //۰

۰۱۸ یاء در " خلوتها کردی و حکایتها خواستی " یاء استمرار است //۰ بیگاه :

دیرگاه ، دیر وقت //۰ پیش او : منظور از او "شیر" است //۰

۰۱۹ از جهتِ او : از سوی او ، از جانب او ، از ناحیه او //۰ در حَقِّ : نسبت به

۰۲۰ رفت : در اینجا انجام یافت ، صورت گرفت ، به عمل آمد //۰ باز می‌راند :

باز گو می‌کرد ، می‌گفت //۰

۰۲۱ هول : ترسانیدن ، ترساننده ، در اینجا ترسناك //۰ هول ارتکابی کردی :

به کار ترسناکی دست زدی ، اقدام به کار خطرناکی کردی //۰

غمز: سخن چینی کردن، نَمّامی // مَدْخُل: محلّ دخول، محل ورود، محلّ شروع // نیک: قید است، بسیار // باریک: ظریف، دقیق // مدخلی نیک باریک جستی: محلّ شروع بسیار ظریف و ماهرانه‌ای پیدا کردی // مَلِك را: نسبت به ملك، درحق ملك //

۰۲۲. ایمن نتوان بود: خاطر جمع نمی‌توان شد، اطمینان نمی‌توان داشت // ساعت به ساعت: هر آن، هر لحظه // وبال: عذاب، گناه، بدی عاقبت // مأخوذ: گرفتار // تبعیت: فرجام بد جمع آن تبعات است. ۰۲۳. تخلص: رهایی // معونت: یاری، کمک // مظاهرت: کمک، هم‌پشتی //

۰۲۵-۲۶. مثله کردن: بریدن گوش یا بینی محکوم برای عبرت دیگران، عقوبت کردن // يك كلمه: متحد، هم رای //

۰۲۷. مواصت: وصلت کردن با هم، پیوستگی // ملاطفت: نیکویی کردن، نرمی کردن با کسی // میان ملاطفت و مواصت صنعت ازدواج وجود دارد // در توقف دار: متوقف کن

۰۲۹. ونیز: وبعلاوه // کار گذشته: کار سپری شده، کار تمام شده // تدبیر را نشاید: شایسته چاره اندیشی نیست // خیالات: جمع خیال، گمانها، وهم‌ها // فاسد: صفت خیالات است یعنی بد و نادرست //

۰۲۹-۳۰. دست از نیک و بد پندار: از خوب و بد آن دست بردار، به اینکه خوب بوده است یا بد فکر مکن //

فراغت: آسودگی، آرامش، استراحت // بر افتاد: ساقط شد // جهان مراد خالی گشت: دنیای آرزو خالی از مزاحمتها شد //

۰۳۱. هوای آرزو صافی گشت: فضای آرزو، جو آرزو روشن شد // صافی: صاف و روشن، حافظ گفته است:

- صوفی بیا که آینه صافی است جام را تا بنگری صفای می لعل فسام را
 //۰ جهان مراد و هوای آرزو هر دو اضافه‌های تشبیهی هستند •
- ۰۳۲ سر فراز: فعل امر از سر فرازیدن: سر خود را بلند کن، سر خویش را بلند کن، سر بلند باش //۰ به فرّخی: به مبارکی، به خجستگی، به زیبایی //۰ بگراز: فعل امر از گرازیدن، بخرام، به ناز و تبختر راه رو //۰ لهو: بازی، سرگرمی //۰ لهو جوی: به دنبال سرگرمی برو
- ۰۳۳ اذا: زمانی که، وقتی که //۰ انت: تو //۰ اعطیت: اعطا کرده شدی، بخشیده شدی، داده شدی //۰ السعادة: نیک بختی را، خوشبختی را //۰ لم تُبَلِّ: اهمیت مدّه، توجه مکن //۰ وان: و اگر //۰ نظرت: نگاه کردند • بنگرند //۰ شزرا": به خشم و غضب //۰ اليك: به سوی تو، برتو //۰ قبائل: قبیله‌ها //۰ معنی بیت: زمانی که به تو سعادت اعطا شد توجهی مکن اگر قبیله‌ها (مخالفان) به سوی تو به خشم نگاه کنند •
- ۰۳۴-۳۵ ناخوبی: بدی، زشتی //۰ موقع: محل و جایگاه //۰ سعی: کوشش، قصد، سخن چینی، سعایت //۰ مَحْرَض: انگیزنده، مُشَوِّق //۰ مَحْرَض آمد: مشوق شد //۰ و ناخوبی ۰۰۰ آمد: درحالی که بدی و زشتی آن کوشش (سخن چینی و قصد بد) در عالم مردانگی و دینداری بر من مخفی نبود ولی تسلط آرزو و رشک مرا بر انجام آن کار برانگیخت •
- ۰۳۶ فصول: جمع فصل، سخنان، عبارات //۰ تمام: قید است برای فعل بشنود، تماما " شنید، به طور کامل استماع کرد //۰ عهدی خواست: پیمانی خواست، تعهد گرفت •
- ۰۳۷ مستور: پوشیده، پنهان //۰ وثیقت: استواری عهد و پیمان، محکم کاری •
- ۰۳۸ اقرار دمنه: اعتراف دمنه به گناه و خیانت خود //۰ مستوفی: هم‌هرا

فراگرفته، تمام، کامل قید است برای فعل تقریر کرد //۰ تقریر کرد: بیان کرد،
گفت //۰

۰۳۹ چون غمناکی: مثل آدم غمناک، مانند فرد اندوهگین //۰

۰۴۰ مشهور: صفت برای مقامات //۰ مآثر: جمع مآثره، مآثره و مآثره، آثار نیک، اعمال
پسندیده //۰ مشکور: سپاس داشته شده، در خور سپاسگزاری، صفت برای مآثر //۰
۰۴۱ مصالح ملک: خیر و صلاح کشور //۰

مخلص مشفق: صفت‌های جانشین موصوف، یعنی آدم با اخلاص دلسوز،
اخلاص ورز مهربان •

۰۴۲ ناصح واقف: خیر خواه با اطلاع، خیر اندیش آگاه //۰ دل بدورود: دلم
به سوی او کشیده می‌شود، دل به جانب او می‌رود //۰ و محاسن ۰۰۰ بر من شمرد:
و خوبیهای خلق و خوی او را به یاد من می‌آورد //۰

یَنکَرِنِیَه: او را به یاد من می‌آورد، این فعل دارای دو مفعول است اولی
"ی" یا، متکلم وحده، دومی "ه" ها، مفرد مذکر غایب //۰ خیر: نیکی //۰
شر: بدی //۰ الذی: هر چه که //۰ أَخَافُ: می‌ترسم //۰ وَأَرْجُو: و امید
می‌بندم //۰ أَتَوَقَّعُ: چشم می‌دارم، متوقع آن هستم //۰ معنی بیت: او را به یاد
من می‌آورد هر نیکی و بدی و هر آنچه می‌ترسم از آن و هر آنچه امید بدان می‌بندم
و هر چه که متوقع آن هستم یعنی تمامی این مسایل و حالات او را به یاد من
می‌آورد //۰

۰۴۵ مقنع: اقناع کننده، خرسند گرداننده //۰ شهادت هیچ کس ۰۰۰ نیست:
گواهی دادن هیچ فردی برای شخص اقناع کننده‌تر از گواهی دادن خود او نیست
، گواهی خود آدمی در هر مسئله‌ای که باشد، قانع کننده‌تر از گواهی دیگران است •

۰۴۶ دلیل: راهبر، راهنما، حافظ گفته است:

بمکوی عشق منه بی دلیل راه قدم که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد
//۰ دل او: یعنی دل ملک، دل شیر //۰ قلق: بی آرام شدن، نسا آرامی،

بی قراری //۰

۰۴۶-۴۷ تازه می گرداند: تجدید می کند، نومی کند //۰ و هر ساعت ۰۰۰ تازه می گرداند: و هر لحظه نا آرامی را تجدید می کند، هر لحظه بی قراری تازه ای از خود نشان می دهد //۰ بر خاطر می خواند: به یاد می آورد //۰ این کار: این عمل یعنی کشتن گاو //۰ میان یقین و برهان مراعات نظیر است و میان صادق و واضح صنعت موازنه است //۰ صادق: صفت یقین //۰ واضح: صفت برهان است •

۰۴۸ به ملك رسانیدند: به ملك (به شما) گزارش کردند • به شما سخن چینی کردند //۰ تفکری رفتی: اندیشه ای می شد //۰ و برخشم و ۰۰۰ بود:ومی توانست بر خشم خود مالك و بر نفس خویش قادر باشد یعنی از عهده نفس خویش بر می آمد، تسلیم نفس و خشم خود نمی شد //۰

۰۴۹ و آن را: و آن گزارش و سخن چینی را //۰ باز انداختی: ارجاع می کرد، عرضه می داشت //۰ حقیقت حال: راستی حال، واقعیت ماجرا //۰ یای افعال رفتی، توانستی بود، باز انداختی، شناخته گشتی همه ییاء استمرار است •

۰۵۰ تاریکی شك: اضافه تشبیهی، شك به تاریکی مانند شده است //۰ انور: تابناك، درخشان، روشنتر //۰ اَزْهَر: روشن، درخشان //۰ رای انور و خاطر ازهر هر دو موصوف و صفت هستند، میان رای و خاطر مترادف است و میان انور و ازهر سجع متوازی و ازدواج •

۰۵۱ چه: برای تعلیل است، زیرا که، زیرا //۰ فراست: دریافتن باطن چیزی را به وسیله نگرستن به ظاهر آن، زیرکی، هوشیاری //۰ ضمیر: باطن انسان، اندرون دل، سر پنهان، راز //۰ طلیعه: واحدی از سربازان که در نظام لشکر کشیهای قدیم پیشاپیش سپاه فرستاده می شد، مقدمه، طلایه //۰ که هیچ

دلیل ۰۰۰ غیب باشد : برای آنکه هیچ راهبری در تیرگی شک و تردید مانند فکر و اندیشه روشن و دل و قلب تابناک پادشاه نیست زیرا که هوشیاری پادشاهان ، جاسوس ستر پنهانی سپهر و مقدمه " پیشرو " رازهای غیبی است //۰

۰۵۲ گر ضمیرت ۰۰۰ کندی : اگر دل تو می خواست بدون تردید از درون آسمان خبر می کرد (خبر می داد) //۰ گفت : فاعل آن شیر است .

۰۵۳ فکرت کردم : فکر کردم ، اندیشیدم //۰ حرص نمود : معطوف است به فکرت کردم یعنی حرص نمودم : بسیار سعی کردم //۰ بدو : به او یعنی به گاو .

۰۵۵ بر هلاک وی : بر کشتن او ، برای از بین بردن او //۰ وحسرت ۰۰۰ بیشتر : فعل " می شود " به قرینه جمله قبلی از آخر جمله مذکور حذف شده است .

۰۵۶ و نیز : و به علاوه //۰ بیچاره : صفت جانشین موصوف یعنی گاو بیچاره .

۰۵۷ از آن روی : از آن جهت ، از آن بابت ، در آن خصوص //۰ بر وی درسست گردد : در حق وی درست آید ، بروی تطبیق کند ، در حق او به اثبات رسد //۰ و تمنی بی خردان ۰۰۰ شود : و خواست و آرزوی افراد بی عقل در مغز او جایگیر شود .

۰۵۸ یا مغالبت ۰۰۰ گذراند : یا اینکه چیره شدن بر من را در دل بگذرانند //۰ اهمال : سستی کردن ، سستی ، سهل انگاری //۰ نرفته بود : نشده بود و در حق ۰۰۰ شدی : و در حق او سهل انگاری هم نشده بود که انگیزه دشمنی و موجب ستیزه می شد .

۰۵۹ شناخت : ستیزه مجادله ، سختگیری .

۰۶۰ و مجال تدارك ۰۰۰ نگذاشته ام : و فرصت تلافی باقی نگذاشته ام //۰ شناخت : مصدر مرخم شناختن ، معرفت .

۰۶۰-۰۶۱ خطا : سهو ، اشتباه ، نادرست //۰ صواب : راست ، درست ، حق //۰ خطا و صواب ، درست و نادرست : میان این دو کلمه تضاد وجود دارد //۰ اما شناخت ۰۰۰ نماند : لیکن شناختن موارد حق و ناحق خالی از سودهای فراوارن نیست یعنی

شناختن موارد درست و نادرست سودهای فراوان دارد.

خود آزمایی بخش اول :

۰۱ دو کلمه " ساعی و تمام " نسبت به هم :

الف (متضادند

ب (مضاف الیه هستند

ج (مترادفند

د (براعت استهلال دارند

۰۲ معنی " تا مروت شیر مجروح شد " کدام است ؟

الف (تا اینکه مروت و شیر مجروح شدند ب (شیر مجروح صاحب مروت شد

ج (تا اینکه مردانگی شیر جریحه دار شد د (شیر مجروح به مروت رسید

۰۳ " دستور " به معنی وزیر چگونه کلمه‌ای است ؟ :

الف (اسم جامد

ب (اسم مشتق

ج (اسم مرکب

د (اسم معنی

۰۴ " تمسك " چه نوع کلمه‌ای است ؟ :

الف (اسم مکان است

ب (اسم فاعل است

ج (مصدر است

د (مصدر مَرخّم است

۰۵ در بیت " نيك برنج اندرم از خويشتن گم شده تدبیر و خطا کرده ظن "

نيك چه نقشی دارد ؟

الف (صفت است

ب (قید است

ج (مسند الیه

د (مسند است

۰۶ معنی " سواف مرضی " کدام است :

الف (گذشته‌های رضایت بخش

ب (دانش‌های پسندیده

ج (الفت پسندیده

د (هزار طرف رضایت بخش

۰۷ " غمز " به معنی :

الف (چشم پوشی

ب (سخن چینی

ج (عهد شکنی

د (چستان

۰۸ " خیانت عظیم " چه نوع ترکیبی است ؟ :

- الف (مضاف و مضاف الیه ب (موصوف و صفت
ج (صفت و موصوف د (مضاف الیه و مضاف

۰۹ معنی " ونیز کار گذشته تدبیر را نشاید " کدام است ؟ :

- الف (وبه علاوه کار سپری شده شایسته چاره اندیشی نیست
ب (تدبیر را شایسته بودن کار گذشتگان است
ج (به علاوه کار مردی که مرده باشد تدبیر ندارد
د (آنکه در کار گذشت تدبیر شایسته نباشد

۰۱۰ معنی " مثله کردن " در کدام گزینه صحیح است ؟ :

- الف (مثال آوردن ب (پیکر تراشی
ج (نمایش دادن د (بریدن گوش و بینی

بخش دوم

- گفت : شنوده‌ام، امّا اظهار آن ممکن نیست، که بعضی از نزدیکان تو در کتمان آن مرا وصایت کرده است . و عیبِ فاش گردانیدن اسرار و تاکید علماء در .۳ تجنّب از آن مقرر است والا تمام باز گفته آیدی . شیر گفت :
- اقاویل علماء را وجوه بسیار است و تاویلات مختلف و خردمندان اقتدا بدان فراخور مصلحت و بر قضیت حکمت صواب بینند، .۶ و پنهان داشتن راز اهل ریبت مشارکت است در زُلت . و شاید بود که رساننده این خبر خواسته است که به اظهار آن با تو خود را از عهده ایمن حوالت بیرون آرد و تورا بدان آلوده گرداند . می‌نگر در این باب و آنچه فراخور نصیحت و شفقت تواند بود می‌کن .
- ۰۹ مادر شیر گفت : این اشارت پسندیده و رای درست است، لکن کشف اسرار دو عیب ظاهر دارد : اول دشمنایگی آن کس که این اعتماد کرده باشد ، .۱۲ و دوم بدگمانی دیگران تا هیچ کس با من سخنی نگوید و مرا در رازی محرم نشمرد . شیر گفت : حقیقت سخن و کمال صدق تو مقرر است، و من نیز روا ندارم که به سبب بیرون آوردن خویش از عهده این خطا ترا بر خطایی دیگر اِکراه .۱۵ نمایم ، و اگر نمی‌خواهی که نام آن کس تعیین کنی و سر او فاش گردانی باری به مجمل اشارت کن .
- مادر شیر گفت : سخن علماء در فضیلتِ عفو و جمالِ احسان مشهور است

- ۰۱۸ لکن در جرمهایی که اثر آن در فساد عام و ضرر آن در عالم شایع نباشد . چه هر کجا مُضَرَّتِ شامل دیده شد و وَضَمَّتِ آن ذات پادشاه را بیالود و موجب دلیری دیگر مفسدان گشت و حَجَّتِ متعدّیان بدان قوت گرفت و هر يك در بدکـــرداری
- ۰۲۱ و ناهمواری آن را دستورِ معتمد و نمودارِ معتبر ساختند ، عفو اغماض و تجاوزه و اغفا را مجالِ نمائند و تداركِ آن واجبِ بل که فریضه گردد . وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
- ۰۲۴ وَ فِي الشَّرِّ نَجَاةٌ حِينَ لَا يُنْجِيكَ إِحْسَانٌ
- و آن دمنه که ملك را بر این داشت ساعی نعام و شَرِّيرِ فَنَانِ است . شیر مادر را فرمود که : دانستم، باز باید گشت .
- ۰۲۷ چون برفت تامل کرد و کسان فرستاد و لشکر را حاضر خواست ، و مادر را هم خبر کرد تا بیامد . پس بفرمود تا دمنه را بیاورند و از وی اعراض نمود و خویشان را در فکر مشغول کرد دمنه چون در بلا گشاده دید و راه حذر بسته
- ۰۳۰ روی به یکی از نزدیکان آورد و آهسته گفت که : چیزی حادث گشته است و فکرت ملك و فراهم آمدن شما را موجبی هست ؟ مادر شیر گفت : ملك را زندگانی تو متفکّر گردانیده است . و چون خیانت تو ظاهر شد و دروغ که در حق قهرمان ناصح او
- ۰۳۳ گفتی پیدا آمد نشاید که ترا طُرْفَةُ الْعَيْنِ زنده گذارد .
- دمنه گفت متقدّمان در حوادث جهان هیچ حکمت نا گفته رها نکرده اند که متأخّران را در انشای آن رنجی باید برد و دیر است تا گفته اند که " هَمَّهُ
- ۰۳۶ تدبیرها سخره تقدیر است و هر چند خردمند پرهیز بیش کند و در صیانت نفسی مبالغت بیش نماید به دام بلا نزدیکتر باشد " و در نصیحت پادشاه سلامت طلبیدن و صحبت اشرار را دست موزه سعادت ساختن همچنان است که بر صحیفه
- ۰۳۹ کوثر تعلیق کرده شود و گاه بیخته را به باد صرصر سپرده آید . و هر که در خدمت پادشاه ناصح و یکدل باشد خطر او زیادت است برای آنکه او را دوستان و دشمنان

پادشاه جمله خشم کردند : دوستان از روی حسد و منافست در جاه و منزلت و
 ۰۴۲ دشمنان از وجه اخلاص و نصیحت در مصالح مُلك و دولت و برای این است که
 اهل حقایق پشت به دیوار امن آورده‌اند و روی از این دنیای ناپایدار بگردانیده
 دست از لذات و شهوات آن برداشته و تنهایی را بر مخالطت مردمان و عبادت
 ۰۴۵ خالق را بر خدمت مخلوق برگزیده . که در حضرت عزت سهو و غفلت جایز نیست
 و جزای نیکی ، بدی و پاداش عبادت، عقوبت صورت نبندد و در احکام آفریدگار
 از قضیت معدلت گذر نباشد .

۰۴۸ آنجا غلطی نیست گر اینجا غلطی است

و کارهای خلاق به خلاف آن بر انواع مختلف و فنون متفاوت رود، اتفاق در آن
 معتبر نه استحقاق، گاه مجرمان را ثواب کردار مخلصان ارزانی می‌دارند و گاه
 ۰۵۱ ناصحان را به عذاب زلت جانیان مواخذت می‌نمایند و هوا بر احوال ایشان غالب
 و خطا در افعال ایشان ظاهر و نیک و بد و خیر و شر نزدیک ایشان یکسان

و شَرُّ مَا قَنَصْتَهُ رَاحَتِي قَنَصَ شُهْبُ الْبُرَاهِ سَوَاءٌ فِيهِ وَالْكَرْخُمُ
 ۰۵۴ و پادشاه موفق آن است که کارهای او به ایثار صواب نزدیک باشد و از طریق
 مفاقت دور نه کسی را به حاجت تربیت کند نه از بیم عقوبت روا دارد .
 و پسندیده‌تر اخلاق ملوک رغبت نمودن است در محاسن صواب و عزیز گردانیدن
 ۰۵۷ خدمتکاران مرضی اثر . و مُلك می‌داند و حاضران هم گواهی دریغ ندارند که میان
 من و گاو هیچ چیز از اسباب منازعت و دواعی مجاذبت و عداوت قدیم و عصبیت
 موروث که آنرا غایلیتی صورت شود نبود و او را مجال قصد و عنایت و دست بردگرداری و
 شغفت هم نمی‌شناختم که از آن حسد و حقدی تولد کردی .

لكن ملك را نصیحتی کردم و آنچه بر خود واجب شناختم به جای آورد و مصداق
 سخن و برهان دعوی بدید و بر مقتضای رای خویش کاری کرد . و بسیار کس از اهل
 غش و خیانت و تهمت و عداوت از من ترسان شده‌اند، و هر آینه به مطابقت در

خون من سعی خواهند کرد و به موافقت در من خروشانند •
 فَأُصِبْتُ مُحْسُودًا " بِفَضْلِي وَحَدَه " عَلَى بُعْدِ أَنْصَارِي وَقِلَّةِ مَالِي
 ۰۶۶ و هرگز گمان نداشتم که مکافات نصیحت و ثمرت خدمت این خواهد بود که بقای
 من ملك را رنجور و متأسف گرداند •

توضیحات :

- ۰۱ بعضی از نزدیکان تو: یکی از نزدیکان تو // کتمان: پنهان کردن، پنهان داشتن .
- ۰۲ وصایت: (به فتح و کسر واو) نصیحت و سفارش .
- ۰۳ تجنّب: دوری جستن، دوری // از آن: از فاش گردانیدن // مقرر: تعیین شده، ثابت و قطعی .
- ۰۴ و إلا: در غیر این صورت // تمام: قید است تماما، " کلاً" // گفته آیدی: گفته می‌شد // تمام باز گفته آیدی: تماما " گفته می‌شد // اقاویل: ج اقوال که آن خود جمع قول است: گفته‌ها، گفتارها // وجوه: ج وجه: روی، رویه // تأویلات: ج تأویل: تفسیرها، بیان‌ها .
- ۰۵ مختلف: گوناگون // اقتدا: پیروی کردن، پیروی // بدان: یعنی به سخنان علماء // فراخور: شایسته، متناسب، لایق // بر قضیت: بر حکم، به مقتضای // حکمت: دانش، دانایی، درستی // صواب بینند: درست می‌دانند . و خردمندان صواب بینند، و افراد عاقل (عاقلان) پیروی کردن از آن سخنان را به تناسب خیر و صلاح خویش و به مقتضای دانش (بدانسان که مورد تأیید دانایی و فرزاندگی باشد) درست می‌دانند .
- ۰۶ ریبت: بدگمانی، تهمت، شک و گمان // اهل ریبت: اهل تهمت، کسی که دیگران نسبت به او سوء ظن دارند // اقاویل علماء: در زلت: برای گفتارهای عالمان دینی رویه‌های بسیاری است و تفسیرهای گوناگون، و افراد خردمند پیروی کردن از آن سخنان را متناسب با خیر و صلاح، خویشتن و به

- مقتضای دانایی و دریافت خود، کاری درست می‌دانند و مخفی کردن راز کسی که مردم در حق او گمان بد دارند شریک شدن است در خطای او //۰ و شاید بود: و ممکن است که، و امکان دارد که .
- ۰۷ حوالت: حواله، سپردن، در اینجا به معنی مسئولیت و وظیفه آمده است .
- ۰۹ می‌نگر: بنگر، نگاه کن //۰ در این باب: در این خصوص، در این مورد، در این موضوع //۰ می‌نگر . . . می‌کن: در این موضوع نگاه کن و آنچه درخور و مناسب خیر خواهی و دلسوزی می‌تواند باشد، بجا بیاور .
- ۰۱۰ کُشف: آشکار ساختن، پرده برداشتن //۰ کشف اسرار: آشکار کردن رازها
- ۰۱۱ ظاهر: صفت است برای عیب //۰ بدگمانی: سوء ظن، بدبینی .
- ۰۱۲ حقیقت سخن: راستی گفتار //۰ کمال صدق: کامل بودن راستگویی، راستگویی کامل .
- ۰۱۴ اکراه: کسی را به زور به کاری واداشتن، زور، فشار //۰ اکراه نمایم: به زور و فشار وادار کنم .
- ۰۲۵ باری: لا اقل، دست کم //۰ مجمل: مختصر، کوتاه .
- ۰۱۶ به مُجْمَل: به شور مختصر، مختصراً " .
- ۰۱۷ فضیلت عفو: رجحان و برتری گذشت //۰ جمالِ إِحْسَان: زیبایی نیکویی کردن .
- ۰۱۸ اثر: تأثیر //۰ فُسَاد: شرارت، بدکاری، ظلم و ستم، فتنه و آشوب //۰ عام: فراگیرنده همه، رسنده به عموم مردم //۰ شایع: رایج، پراکنده، آشکار //۰ اثر آن . . . شایع نباشد: تأثیر آن در شرارت و بدکاری، عمومی و گزند و آسیب آن، در جهان همگان را فرا نگیرد //۰ چه: برای تعلیل است، زیرا که، برای آنکه .
- ۰۱۹ . مضرت شامل؛ ضرر و زیان گسترده و فراگیر .

وَصَمْتُ : ننگ، عار، عیب، نقص // و وصمت آن ۰۰۰ بیالود : و ننگد و عار
 حاصل از آن وجود پادشاه را آلوده کرد، ننگد و عار آن دامنگیر و متوجه پادشاه
 شد // دلیری : گستاخی، جسارت .

۰۲۰ متعدّی : تجاوز کننده، متجاوز، تجاوزگر // و حجت متعدّیان ۰۰۰ قوّت
 گرفت : و دلیل و برهان متجاوزان بدان سبب، نیرو یافت // بدکرداری : بسد
 کاری، بد فعلی //

۰۲۱ ناهمواری : ناراستی، نادرستی // دستور : دستور العمل // مُعْتَمَد :
 صفت برای دستور : اعتماد کرده شده، مورد اعتماد // نمودار : رهنمـا،
 سرمشق // مُعْتَبَر : صفت برای نمودار : قابل اعتبار، با اعتبار // عفو : از گناه
 کسی در گذشتن، بخشودن // اِغْمَاض : چشم پوشی، گذشت // تجاوز : گذشت
 عفو .

۰۲۲ اِغْضَاءُ : چشم پوشی کردن، بخشیدن گناه // تدارك : علاوه بر معانی
 مشهور دیگر به معنی دریافتن خطا و اشتباه، تلافی و اصلاح است // واجب :
 آنچه به جا آوردنش ضروری است، لازم // بلکه : بلکه آما، بهر حال، شاید //
 فریضه : واجب // در این عبارات : بدکرداری با ناهمواری، دستور معتمد
 با نمودار معتبر و عفو و اغماض و تجاوز و اغضااء هر چهار تا با همدیگر مترادفند .
 و میان معتمد و معتبر و اغماض و اغضااء موازنه است // و لكم فی القصاص ۰۰۰ و لكم :
 و شما را // القصاص : پاداش به عمل متقابل، بدانسان که کشنده را بکشند،
 زنده را بزنند، آنکه زخم و جراحت به تن کسی وارد کرده، بر تن او جراحت
 وارد کنند .

۰۲۳ حیوة : زندگانی است // یا : ای // اولی الألباب : صاحبان خرده‌ها،
 خردمندان .

۰۲۴ و فی الشرّ ۰۰۰ احسان : و فی الشرّ : و در بدی // نَجَاةٌ : رستگاری است //

حِينَ : زمانی که، وقتی که // لَا يُنْجِيكَ : نجات ندهد ترا // احسانُ : نیکویی کردن .

۰۲۵ بر این داشت : بر این کار وادار کرد // ساعی : سخن چین // نَمَام : سخن چین // ساعی و نَمَام : مترادفند // فَتَان : فتنه جو ، فتنه انگیز ، آشوبگر // ساعی، نَمَام، شَرِّير و فتان صفت هستند . ساعی با نَمَام مترادف است و شَرِّير با فَتَان . در عین حال میان نَمَام و فَتَان موازنه است .

۰۲۶ باز باید گشت : یعنی باز گردید، برگردید .

۰۲۷ فاعل فعل برفت، مادر است // فاعل فعل تأمل کرد، کسان فرستاد، و لشکر را حاضر خواست ، هر سه شیر است .

۰۲۸ اعراض نمود : روی برگردانید، رویگردان شد .

۰۲۹ حَذَرُ : پرهیز کردن // راهِ حذر : راه پرهیز ، راه دوری از خطر .

۰۳۰-۳۱ وفکرت ملك موجب هست ؟ : برای متفکر بودن پادشاه و جمع شدن شما سببی و علتی وجود دارد ؟ زندگانی تو : زنده ماندن تو، زنده بودن تو .

۰۳۲ قهرمان وکیل دخل و خرج ، ناظر // ناصح : خیر خواه خیر اندیش، صفت برای قهرمان .

۰۳۳ پیدا آمد : آشکار شد، پدیدار گشت // نشاید که : روا نیست که، شایسته نیست که // طَرْفَةُ العین : يك چشم به هم زدن ، يك آن، يك لحظه .

۰۳۴ حکمت : پند، اندرز ، دانش، دانائی .

۰۳۵ متأخران : کسانی که نسبت به زمان ما در عهد اخیر می زیسته اند ، افراد نزدیک به زمان ما // انشاء = انشا : آفریدن، ایجاد کردن، در اینجا، نوشتن و گفتن // که متأخران باید بود : که پسینیان (پس آمدگان) را لازم باشد در گفتن آن رنجی متحمل شوند // دیر است تا : مدت زمان درازی است که، زمانی طولانی است که .

سُخره: مُسَخَّر: اسیر، بازبچه // همه تدبیرها ۰۰۰ است: تمامی چاره اندیشیها بازبچه و اسیر سرنوشت است // در میان دو کلمه تدبیر و تقدیر، موازنه و اعنات قرینه است.

۰۳۸ دست موزه: ابزار دست، آلت اجرا، وسیله پیش بردن // همچنان است: همانگونه است، همان سان است، مثل آن است.

۰۳۹ کوثر: جویی در بهشت، نام حوضی در بهشت، در اصل به معنی خیر کثیر است // صحیفه کوثر: اضافه تشبیهی است، آب کوثر به صفحه ای مانند شده است // تعلیق: نوشتن یادداشت کردن // بر صحیفه کوثر تعلیق کردن: بر روی آب نوشتن یا بر صفحه آب نوشتن، کنایه از امری مُحال و غیر ممکن // کاه بیخته: موصوف و صفت، کاه از غربال رد شده، کاه نرم و سبک // صرصر: باد سرد سخت // کاه بیخته را به باد صرصر سپردن: کنایه از: کاری بی حاصل کردن، کاری بیبوده انجام دادن، دست به کاری محال زدن.

۰۴۰ ناصح: خیرخواه، خیر اندیش، در اصل پند دهنده، اندرزگوی // يك دل: صمیمی و مخلص // خطر اوزیادت است: خطر نسبت به اوزیاد و فراوان است، مخاطره برای اوزیاد است.

۰۴۱ . جمله: همگی، تماما"، قید است برای فعل خصم گر دند // میان دوستان و دشمنان صنعت تضاد یا مطابقه وجود دارد // مُنَافَسَةُ: هم چشمی، رقابت کردن // و هر که در خدمت ۰۰۰ دولت: و هر کس که در بندگی پادشاه خیرخواه و صمیمی باشد، خطر برای او بیشتر است، برای آنکه دوستان و دشمنان پادشاه همگی دشمن او می گردند. دوستان پادشاه از روی رشك و رقابت در مقام و مرتبه ای که او به دست آورده است و دشمنان پادشاه به سبب خلوص نیت و خیرخواهی که او در خیر و صلاح پادشاه و تقویت حکومت از خود نشان می دهد // ۰۴۱-۴۲ او را دوستان ۰۰۰ دولت: در این عبارات صنعت جمع و تفریق وجود دارد،

میان دوستان و دشمنان تضاد است، کلمات حسد با منافست، جاه با منزلت،
اخلاص با نصیحت، ملک با دولت مترادفند .

۰۴۳ حقایق : ج حقیقت، حقیقتها، واقعیات //۰ اهل حقایق : حقیقت شناسان،
عارفان //۰ پشت به دیوار امن آورده اند : به دیوار امنیت تکیه کرده اند، امنیت
و سلامت را ترجیح داده اند . دیوار امن : اضافه تشبیهی است . امن به دیوار
مانند شده است //۰ روی از این . . . بگردانیده : از این دنیای ناپایدار روی
گردان شده، اعراض کرده //۰ میان پشت و روی، از يك سو تضاد است و از سوی
دیگر مراعات نظیر //۰

۰۴۴ دست بداشتن : دست کشیدن، دست برداشتن //۰ ضمیر "آن" بعد از
لذات و شهوات راجع است به دنیای ناپایدار //۰ مخالطت : معاشرت کردن ،
آمیزش //۰ میان دو کلمه خالق و مخلوق صنعت اشتقاق
وجود دارد .

۰۴۵ حضرت : پیشگاه، دربار، بارگاه //۰ عزّت : ارجمندی //۰ حضرت عزّت :
بارگاه ارجمندی، بارگاهی که ارجمند است، منظور بارگاه خداوندی است .
۰۴۶ میان دو کلمه نیکی و بدی مطابقه یا تضاد وجود دارد //۰ دو کلمه جزا و
پاداش مترادفند //۰ صورت نبندد : ممکن نیست : قابل
تصور نیست .

۰۴۷ قضیت : حکم، فرمان //۰ مُعَدَلَتٌ : دادگری، عدل و داد //۰ گذر نباشد :
تجاوز نمی شود //۰ در این جملات نوعی موازنه و قرینه سازی حاکم است .
۰۴۹ ، خلائق : مخلوقات، آفریدگان، ج خلیفه //۰ به خلاف آن : بر خلاف آن،
بر خلاف کارهای خداوندی //۰ فنون : ج فنّ : راه، روش (در اینجا) //۰ رُوْدٌ :
جریان یابد ، جاری شود ، عمل گردد //۰ انواع مختلف و فنون متفاوَت :
مترادفند //۰ اتّفاق : در اینجا یعنی پیشامد، تصادف //۰ در آن : در کارهای

• خلائق •

۵۰ • استحقاق : اهلیت، شایستگی //۰ مخلصان : جمع مخلص ، اخلاص و رزان،

افراد با اخلاص، با خلوص نیت در اعمال //۰ ارزانی داشتن : بخشیدن •

۵۱ • زَلَّتْ : لغزیدن، لغزش، خطا //۰ جانیان : جمع جانی، جنایتکاران،

تنبهکاران //۰ مؤاخذت : بازخواست کردن، سیاست کردن، تنبیه کردن //۰

میان کلمات هوا و خطا و احوال و افعال صنعت سجع متوازی است و میان غالب

و ظاهر سجع متوازن، نیک و بد با خیر و شر مترادف المعنی است • در ضمن میان

نیک و بد مطابقه یا تضاد است و همانگونه است میان خیر و شر //۰ در جملات :

گاه مجرمان ۰۰۰ می‌نماید • صنعت قلب مطلب وجود دارد •

۵۳ • وَ شُرْمًا ۰۰۰ وَ شُرٌّ : و بدترین //۰ ما : آنچه که //۰ قُنَصْتُهُ : شکار کردن آن

را //۰ راحتی : کف دست من //۰ قُنَصُّ : شکاری است که، صیدی است که //۰

شُهَبٌ : جمع اشهب، سفید، سفیدها، صفت برای بزاة //۰ بزاة : جمع بازی : بازازان

بازها //۰ سوا : برابر است، مساوی است //۰ فیه : در آن //۰ الرخم : استخوان

خوار، نام مرغی است •

معنی بیت : و بدترین چیزی که شکار کرد کف دست من آن را ، صیدی

است که در آن بازان سفید با مرغان استخوان خوار برابرند یعنی : معدوحی که

نصیب من شده است، فرقی میان بازان سفید (افراد بالیاقت و بلند همت یا

شاعران توانا) و مرغان استخوان خوار (افراد بی‌کفایت و فرومایه یا شاعران

ضعیف و ناتوان) قائل نیست •

۵۴ • مَوْفِقٌ : صفت است برای پادشاه //۰ ایثار : ترجیح دادن، مقدم داشتن //۰

و پادشاه مَوْفِقٌ ۰۰۰ دور : و پادشاه پیروز و کامگار آن است که در اقدامات خود

راستی و درستی را برگزینند و از سختگیری (در تنگنا قرار دادن)

دوری کند //۰ میان دور و نزدیک صنعت تضاد یا مطابقه وجود دارد •

۰۵۵ به حاجت : به سبب نیاز، از روی نیاز .

۰۵۷ محاسن : جمع حسن (برخلاف قیاس)، خوبیها //۰ مرضی اثر : پسندیده
اثر، پسندیده عمل، آنکه کردار او مورد پسند باشد //۰ گواهی دریغ ندارند: از
دادن گواهی خود مضایقه نمی‌کنند .

۰۵۸ اسباب : جِ سَبَبٌ، علتها //۰ دَوَاعِي : جِ دَاعِيَه، انگیزه‌ها //۰ مُجَادِبَاتٌ :
کشمکش //۰ عَصَبِيَّت : حمیت، تعصب، در اینجا مرادف با عداوت به معنی دشمنی است //۰
۰۵۹ موروث : به ارث رسیده، به میراث رسیده، صفت برای عَصِيَّت //۰
عداوت قدیم با عَصِيَّت موروث، مترادف المعنی هستند //۰ غَايِلَت : بلا و سختی،
عاقبت بد و زیانکار //۰ که آن را غایلتی صورت شود، نبود: که برای آن عاقبت
بد و زیانکارن که تصور شود، وجود نداشت //۰ قَصْد : سوء قصد، آسیب رساندن //۰
عنایت : احسان کردن، انعام کردن //۰ دست بدکرداری : امکان بدکاری، توانایی
بدکاری، مجاز مرسل است به علاقه آلِیت //۰ و او را مجال ۰۰۰ تولد کردی : در
وجود او قدرت و فرصت برای آسیب رساندن یا احسان و انعام و توانایی برای
بدکاری یا دلسوزی هم نمی‌شناختم که از آن (از احساس چنین تواناییهایی در
وجود او) رشکی و کینه‌ای به وجود می‌آمد .

۰۶۱ به جای آورد: به قرینه فعل قبلی " واجب شناختم"، به جای آوردم عمل
کردم //۰ مَصْدَاقِ سَخْن : محل صدق گفتار، انطباق سخن //۰

۰۶۲ مقتضای رای : بر حکم و فرمان اندیشه و نظر //۰ و مَصْدَاقِ سَخْن ۰۰۰ کار
می‌کرد: و محلّ صدق گفتار و دلیل ادّعا را مشاهده کرد و بر حکم و فرمان نظر و
اندیشه خود اقدامی نمود .

۰۶۳ غُشٌّ وَ غِشٌّ : هر دو صحیح است، به معنی خیانت کردن، مآذهای ارزان و
بدلی که در چیزی گرانها داخل کرده باشند، مانند داخل کردن مس در طلا یا
آب در شیر //۰ اهل غش و اهل خیانت مترادف المعنی هستند //۰ اهل غش :

خیانتکاران // کلمه اهل، مضاف کلمات خیانت و تهمت و عداوت نیز بوده است که به قرینه اهل غش که در آغاز جمله قرار گرفته، از بقیه حذف شده است .
یعنی اهل غش، اهل خیانت، اهل تهمت و اهل عداوت // به مطابقت : به اتحاد هم، به اتفاق .

۰۶۴ در خون من : در کشش من، در قتل من // و به موافقت در من خروشدند : و با هم نسبت به من اعتراض خواهند کرد، با سازش و موافقت با همدیگر و به اتفاق هم بر سر من فریاد خواهند زد .

۰۶۵ . فَأُضْبِحْتُ مَحْسُودًا " . . .

فَأُضْبِحْتُ : پس شدم // محسودا " : مورد حسد ، حسد برده شده //
بِفَضْلِي : به دانش و هنرم // وَحَدَهُ : تنها // عَلِي : با، با وجود // بُعِدِ : دوری // اَنْصَارِي : یارانم // وَقَلْبِي : و کمی و اندکی // مَالِي : مالم، مال من //
معنی بیت : پس محسود گردیدم (مورد حسد دیگران واقع شدم) تنها به علت دانش و هنرم ، با وجود دوری یارانم و اندکی دارائیم .

۰۶۶ و هرگز : و هیچگاه // مکافات : پاداش دادن، پاداش، جزای عمل بد //

بقای من : زنده ماندن من ، زنده بودن من //

۰۶۷ متأسف : دریغ خورنده، اندوهگین .

خود آزمایی بخش دوم

۰۱ معنی درست کلمه " کتمان " را مشخص کنید :

- الف (بهتان زدن)
 ب (پنهان کردن)
 ج (راز گویی)
 د (پیمان بستن)

۰۲ نقش کلمه " تمام " را در جمله زیر پیدا کنید :

" وَاِلَّا تَمَامٌ بَازِ كُفْتِهٖ اَيَّدِي "

- الف (صفت است)
 ب (متمم است)
 ج (قید است)
 د (مفعول صریح است)

۰۳ معنی صحیح جمله زیر را مشخص کنید :

" خود را از عهده این حوالت بیرون آرد "

- الف (خود را عهده دار این حواله بکند)
 ب (این حواله را از عهده خود خارج کند)
 ج (خود را از این مسئولیت بیرون آورد)
 د (بیرون آوردن حواله را در عهده خود بداند)

۰۴ " فضیلت عفو " چگونه ای است ؟

- الف (اضافه ملکی)
 ب (اضافه توصیفی)
 ج (اضافه تخصیصی)
 د (اضافه بیانی)

۰۵ کدام رابطه معنوی در میان " دستور معتمد " و " نمودار معتبر " وجود دارد ؟

- الف (لف و نشر)
 ب (جمع و تفریق)
 ج (قلب مطلب)
 د (مترادف المعنی)

۰۶ " قهرمانِ ناصح " چگونه ترکیبی است ؟

- الف (مضاف و مضاف الیه)
 ب (مضاف الیه و مضاف)

- ج (موصوف و صفت
 د (مسند الیه و مسند
- ۰۷ معنی صحیح کلمه " منافست " را مشخص کنید :
- الف (همدمی
 ب (هم چشمی
 ج (هم نفسی
 د (با انصافی
- ۰۸ " بر صحیفه کوثر تعلیق کردن " کنایه از چیست ؟
- الف (کار دقیق انجام دادن
 ب (کار محال و ناممکن انجام دادن
 ج (آراستن صفحه و تزیین هنری آن
 د (کوثر را چون صفحه‌ای پهن کردن
- ۰۹ " مُحَاسِنٌ " جمع کدام کلمه است ؟ :
- الف (حُسْنٌ
 ب (حُسْنٌ
 ج (مُحَسِّنٌ بِرِوْزَنٍ مُّفْعَلٌ
 د (إِحْسَانٌ
- ۰۱۰ معنی درست " فَأَصْبَحْتُ مُحْسُودًا " چیست ؟ :
- الف (صبح را حسد دیدم
 ب (هنگام صبح وارد حسد شدم
 ج (محسود صبح گشتم
 د (مورد حسد واقع شدم

بخش سوم

چون شیر سخن دمنه بشنود گفت : او را به قضات باید سپرد تا از کار او تفحص کنند چه در احکام سیاست و شرایط انصاف و معدلت، بی ایضاح بیئت و الزام حجت جایز نیست عزیمت را در اقامت حدود به امضا رسانیدن . دمنه گفت : کدام حاکم راست کارتر و منصف تر از کمال عقل و عدل ملک است ؟ هر مثال که دهد نه روزگار را بدان محل اعتراض تواند بود و نه چرخ را مجال . ۰۶ مراجعت

کردون گشاده چشم و زمانه نهاده گوش هر حکم را که رای تو امضاء کندهمی و بر رای متین ملک پوشیده نماند که هیچ چیز در کشف شبهت و افزودن درنور بصیرت چون مجاهدت و تثبت نیست . و من واثقم که اگر تفحص بسزا رود از باس ملک مسلم مانم . و به همه حال براءت ساحت و فرط مناصحت و صدق اشارت و یمن ناصیت من معلوم خواهد شد . اما از مبالغتی در تفتیش کار من ۰۱۲ چاره نیست که آتش از ضمیر چوب و دل سنگد بی جد تمام و جهد بلیغ بیرون نتوان آورد

فَإِنَّ الزُّنْدُ يُورِي بِسَاقَتِهِ دَاح

۰۱۵ . و اگر من خود را جرمی شناسمی در تدارک غلّو التماس ننمایی . لکن واثقم بدین تفحص که مزید اخلاص من ظاهر گردد . و هر چیز که نسیم عطر دارد بپاشیدن آن اثر طیب زودتر به اطراف رسد . و اگر در این کار ناقه و جملی داشتی، پس از ۰۱۸ گزاردن آن فرصتها بود، بردرگاه ملک ملازم نبودمی و پای شکسته منتظر بلا

ننشستی ۰ و چشم می‌دارم که حوالت کار به امینی کند که از غرض و ریبت منزّه باشد و مثال دهد تا هر روز آنچه رود به سمع ملک برسانند و مایک آنرا بسر رای ۰۲۱ جهان نمای خود، که آینه فتح است و جام ظفر، باز اندازد تا من به شبهت باطل نگردم چه همان موجب که کشتن گاو ملک را مباح گردانید از آن من بروی محظور کرده است

۰۲۴ وَالْأَفَانِي بِالَّذِي جِئْتَ قَانِعٌ وَرَاخِي بِمَا أُؤَلِّئْتُ غَيْرُ مُغَاضِبٍ
وَعَبْدٌ عَلَى الْعِلَلِ يَلْزَمُ نَهْجَهُ إِذَا اخْتَلَفَتْ بِالْقَوْمِ سُبُلُ الْمَطَالِبِ

آنگاه من خود به چه سبب این خیانت اندیشم؟ که محلّ و منزلت آن ندارم که ۰۲۷ از سمت عبودیت انفت دارم و طمع کارهای بزرگ و درجات بلند بر خاطر گذرانم و هر چند ملک را بندهام آخر مرا از عدل عالم آرای او نصیبی باید که محروم گردانیدن من از آن جایز نباشد و در حیات و پس از وفات امید من از آن منقطع ۰۳۰ نگردد ۰

يَا أَعْدَلَ النَّاسِ إِلَّا فِي مُعَامَلَتِي فَيْكَ الْخِصَامُ وَأَنْتَ الْخَصْمُ وَالْحَكْمُ

یکی از حاضران گفت: آنچه دمنه می‌گوید از وجه تعظیم ملک نیست، اما ۰۳۳ می‌خواهد که بدین کلمات بلا از خود دفع کند، دمنه گفت: کیست به نصیحت من از نفس من سزاوارتر؟ و هر که خود را در مقام حاجت فرو گذارد و در صیانت ذات خویش اهتمام ننماید دیگران را در وی امیدی نماند و سخن تو دلیل است ۰۳۶ بر قصور فهم و وفور جهل تو ۰ و تا گمان نبوی که این تمویهات بر رای ملک پوشیده ماند، که چون تاملی فرماید و تمییز ملکانه بر تزویر تو گمارد فضیحت تو پیدا آید و نصیحت از معاندت جدا شود که رای او کارهای عمری به شبی ۰۳۹ پردازد و لشکرهای گران به اشارتی مقهور کند

إِذَا بَاتَ فِي أَمْرِ يَفْكُرُ وَحْدَهُ غَدًا وَهُوَ مِنْ آرَائِهِ فِي كِتَابِ

ز رایش ارنظری یابد آفتاب به صدق که خواندیارد صبح نخست را کاذب؟

- ۰۴۲ مادر شیر گفت : از سوابق مکر و غدر تو چندان عجب‌نمی‌دارم که از این مواعظ در این حال و بیان امثال در هر باب . دمنه گفت : این جای موعظت است اگر در محل قبول نشنید و هنگام مَثَل است اگر به سمع خرد استماع افتد . مادر
- ۰۴۵ شیر گفت : ای غدار هنوز امیدمی‌داری که به شَعْوَدَه و مکر خلاص یابی ؟ دمنه گفت : اگر کسی نیکویی را به بدی و خیر را به شرّ مقابله روا دارد من باری وعده را به انجام و عهد را به وفا رسانیدم ملك داند که هیچ خاین را پیش او دلیری
- ۰۴۸ سخن گفتن نباشد و اگر در حقّ من این روا دارد مُضَرّت آن هم به جانسب او باز گردد ملك بدانند که در کار من تعجیل نشاید کرد . و به حقیقت بباید شناخت که من این سخن از بیم عقوبت و هراس هلاك نمی‌گویم چه مرگ، اگر چه
- ۰۵۱ خوابِ نامرغوب است و آسایشِ نامحبوب، هر آینه بخواهد بود و بسیار پای آوران از دست او سرگردان شدند و گریختن ممکن نیست
- خیره ماند از قیام غالب او حمله شیر و حیلستِ روباه
- ۰۵۴ وگر مرا هزار جانستی و بدانمی که در سپری شدن آن ملك را فایده است و رای او را بدان میلی، در يك ساعت به ترك همه بگویمی و سعادت دو جهان در آن شناسمی . لکن ملك را در عواقب این کار نظری از فرایض است، که ملك بی‌تبع
- ۰۵۷ نتوان داشت و خدمتکاران کافی را به قصد جوانب باطل کردن از خللی خالی نماند

تنها مانی چو یار بسیار کُشی

- ۰۶۰ و به هر وقت بنده‌ای در معرض کفایت مهمّات نیفتد، و مُرَشَّح اعتماد و تربیست نگردد و هر روز خدمتگار ثابت قدم به دست نیاید و چاکرِ ناصحِ مَحْرَم یافته نشود
- سالها باید که تا يك سنگناصلی ز آفتاب لعل‌گرد در بدخشان یا عقیق اندر یمکن

توضیحات :

- ۰۲ چه : برای تعلیل است، زیرا که، برای آنکه //۰ احکام : ج حکم، فرمانها، رأیها، دستورها //۰ سیاست : حکم راندن برویّت و اداره کردن امور، سزا، تنبیه //۰ شرایط : ج شریطه، پیمانها، قراردادها، در تداول فارسی آن را جمع شرط گیرند //۰ انصاف و معدلت : مترادفند //۰ ایضاح : روشن ساختن، واضح کردن //۰ بیّنّت : دلیل آشکار، برهان روشن، در اصطلاح محاکم شرعی به معنی شاهد است //۰ ایضاح بیّنّت : روشن ساختن مسئله به وسیله بیّنه و شاهد .
- ۰۳ الزام : گردن گیر کردن، واداشتن، لازم کردن، اثبات //۰ حجّت : دلیل، برهان //۰ إلزام حجّت : قانع کردن طرف دعوا باسند و مدرک کافی به طوری که پس از آن مجبور به سکوت شود //۰ اقامت : به پاداشتن //۰ حدود : جمع حدّ، تنبیه شرعی //۰ اقامت حدود : به اجرا در آوردن مجازاتها و تنبیه‌های شرعی //۰ به امضاء رسانیدن، به اجراء آوردن //۰ چه در احکام . . . به امضاء رسانیدن : زیرا که در آیین کشورداری (تنبیه کردن و جزا دادن) و در لوازم عدل و دادگری، بی آنکه شاهی باگواهی خود مسئله را روشن کرده باشد و بدون آنکه طرف محاکمه را با آوردن سند و مدرک قانع کرده و به سکوت واداشته باشند، تصمیم خود را در اجرای تنبیه‌های شرعی عملی کردن ، روا نیست .
- ۰۴ حاکم : در اینجا حاکم شرع قاضی //۰ کمال عقل و عدل : عقل و عدل کامل //۰ مثال : حکم و فرمان //۰ مثال دادن : حکم کردن ، فرمان دادن //۰

اعتراض : خرده گرفتن، ایراد گرفتن .

۰۶ مراجعت : سؤال و جواب //۰ هر مثال که ۰۰۰ مراجعت : هر فرمان که بدهد نه برای روزگاران در آن باب می‌تواند جای خرده گیری باشد و نه برای فلك امکان سؤال و جواب و پرس و جو .

۰۷ امضا کند : تأیید کند //۰ گردون گشاده ۰۰۰ همی : فلك چشم گشوده و زمانه گوش نهاده است بر هر فرمانی که خرد و اندیشه تو آن را تأیید کند . هر حکم و فرمانی که مورد تأیید تو باشد ، فلك به دیده احترام در آن می‌نگرد و زمانه بدان گوش می‌سپارد .

۰۸ متین : استوار، محکم .

۰۹ تثبّت : آهستگی کردن، درنگ کردن، تأمل نمودن //۰ واثق : اطمینان کننده ، مطمئن //۰ بسزا : شایسته ، صفت است برای تفحص //۰ زود : شود، انجام گیرد .

۰۱۰ باس : سخت تیری، شدت، عمل، خوف، عذاب //۰ مسلم : رها گشته، محفوظ، بی‌گزند داشته شده //۰ از باس ملك مسلم مانم : از خشم و عذاب پادشاه محفوظ می‌مانم //۰ به همه حال : در هر حال در هر صورت //۰ بسراعت : پاك شدن از عیب و تهمت ، تبرئه شدن //۰ ساحت : فضای خانه، صحن خانه، حیاط //۰ براثت : ساحت : پاکی و بی‌گناهی فضای هستی و وجود //۰ فرط : بسیاری، فراوانی، غلبه //۰ مناصحت : خیر خواهی، خیر اندیشی //۰ صدق اشارت : راستی گفتار //۰

۰۱۱ ناصیت : پیشانی //۰ یمن ناصیت : مبارك قدمی، سربلندی //۰ و به همه حال ۰۰۰ خواهد شد : و در هر صورت پاکی و بی‌گناهی وجود ، و غلبه خیر خواهی و راستی گفتار و سربلندی من روشن خواهد شد //۰ در میان کلمات براثت، ساحت، مناصحت، اشارت، ناصیت سجع مطرف و در مجموع نوعی قرینه

سازی موجود است .

۰۱۲ ضمیر : دل، اندرون // تمام : صفت است برای جَدّ // بلیغ : رسا و کافی // در جمله " که آتش از ۰۰۰ آورد : کلمات ضمیر و دل، جَدّ و جَهْد، مترادفند .

۰۱۳ فَيَنْ أَلْزَنْدُ يُوْرِيْ باقتداح : زند، چوب آتش زنه // يُوْرِيْ : افروخته می‌گردد // اقتداح : عمل آتش در آوردن // همانا از چوب آتش زنه، آتش افروخته می‌گردد با عمل آتش در آوردن .

۰۱۴ واگر من خود را جرمی شناسمی : واگر من خود را گناهکار می‌دانستم .
 ۰۱۵ تدارك : جبران کردن، تلافی، اصلاح و پیش‌گیری // غَلُوْ : مبالغه کردن، در گذشتن از حدّ چیزی // التماس : در خواست، خواهش // در تدارك غَلُوْ التماس ننمایی : نسبت به تلافی آن در خواست مبالغه آمیز نمی‌کردم .

۰۱۶ مزید : زیادی، افزونی // نسیم : باد ملایم و خنك، بوی خوش // عَطْرُ : ماده خوشبوی، بوی خوش .

۰۱۷ طیب : بوی خوش // اثر طیب : تأثیر بوی خوش، نشان بوی خوش // ناقه : شتر ماده // جَمَلُ : شتر نر // ناقه و جملی داشتن : یعنی دستی و دخالتی داشتن ، سود و زبانی داشتن .

۰۱۸ گُزاردن : به جای آوردن، انجام دادن // آن : اشارت است به ناقه و جمل و سود و زیان داشتن // ملازم : همیشه باشنده در جایی، همراه، مواظب، لازم گیرنده // بر درگاه ملك ملازم نبودمی : پیوسته در درگاه پادشاه نمی‌بودم // چشم می‌دارم : انتظار دارم، توقع دارم .

۰۱۹ حوالت : سپردن، احاله کردن، واگذار نمودن // ريبیت : بدگمانی، تهمت، شك، گمان // منزه : پاک و پاکیزه // و چشمی دارم : و انتظار دارم که کار مرا بسه آدم امانتداری و واگذار کند که از سوء نیت و بدگمانی پاک و بدور باشد .

۰۲۱ جهان‌نمای: صفت فاعلی مرکب مرخم، صفت برای رای // آینه فتح: آینه‌ای که فتح و ظفر در آن منعکس می‌شود // جام ظفر: جامی که ظفر در آن نمایان می‌شود، جامی که ظفر را نشان می‌دهد // آینه فتح و جام ظفر: مترادفند // باز اندازد: رجوع کند، احاله دهد // شبهت: ظن، احتمال، شک و تردید // به شبهت: از روی شبهت از راه شبهت، از روی ظن و احتمال // باطل: بی‌فایده، بی‌پوده // باطل نگردم: به ناحق از بین نروم.

۰۲۲ چه همان موجب ... محظور کرده است: زیرا همان دلیل که کشتن گاو را برای پادشاه حلال گردانید، کشتن مرا برای او حرام و ممنوع کرده است. یعنی او گنهکار و مستوجب کشتن بود و کشتن او مباح و بی‌مانع بود، چون من گناهی ندارم کشتن من حرام است // میان کلمات مباح و محظور: از سویی مطابقت و از سوی دیگر مراعات نظیر است.

۰۲۴ ۰۰۰ فانی غیر مغاضب:

وَالْأُورْنَه // فانی: به راستی که من // بِالذَّيْ جِئْتُ: به آنچه تو آوردی، به آنچه تو انجام می‌دهی // قَانَعٌ: خرسندم، قانعم // و رَاضٍ: و خشنودم // بَمَا: آنچه را که // اُولَیَّتِ: دادی، بخشیدی // غَیْرَ مَغَاضِبٍ: غیر خشمناک، ناخشمناک // مَعْنَى بَیْتِ: ورنه به راستی که من به آنچه تو آوردی قانع هستم و به آنچه تو دادی ناخشمناکم.

۰۲۵ ۰۰۰ وَعَبْدٌ عَلَى الْعَلَاتِ

وَعَبْدٌ: و بنده // عَلَى الْعَلَاتِ: بر علتها، بر احوال مختلف // یَلْزَمُ: لازم می‌گیرد // نَهَجَهُ: طریق خویش را // اِذَا: زمانی که، در آن هنگام که // اِخْتَلَفَتْ: مختلف گردد، گوناگون شود // بِالْقَوْمِ: برای قوم، برای مردمان دیگر // سُبُلٌ: جمع سبیل، راهها // المَطَالِبُ: ج مطلب، طلب کردنیها، جُستنیها // مَعْنَى بَیْتِ: و بنده بر همه احوال "آنکه تمام حالات زندگی را،

مردانه می‌پذیرد و با آنها روبرو می‌شود " لازم می‌گیرد طریق خویش را ، ملتزم راه و روش خویش می‌گردد، در آن هنگام که راههای مختلف مطالب و مقاصد، دیگر مردمان را گیج و سر در گم کرده است، یعنی به درستی نمی‌دانند کدام طریق را انتخاب کنند .

۰۲۶ محل : جایگاه // منزلت : مرتبه، مقام //

۰۲۷ سمت : نشان و داغ، علامت // عبودیت : بندگی کردن // اُنْفَتَ : ننگ داشتن ، عار داشتن // که محلّ و منزلت ... گذرانم : مقام و مرتبه آن ندارم که از داغ و نشان بندگی عار داشته باشم و طمع داشتن کارهای بزرگ و رسیدن به درجات بلند را از دل خود بگذرانم .

۰۲۸ عدل عالم آرای : دادگری جهان شمول // او : مرجع ضمیر او " ملـسـك " است // نصیبی باید : سهمی لازم است // از آن : یعنی از آن عدل جهان شمول .
۰۳۱ يَا اَعْدَلُ النَّاسِ ...

یا : ای • اَعْدَلُ : عادلترین، دادگرتترین // النَّاسِ : مردمان // اِلَّا : جز، مگر // فی معاملتی : در معامله من، در رفتار با من // فَبِكَ : درباره توست، در مورد توست // الخِصَامُ : دعوا، خصومت // وَاِنْتَ : و تویی // الخِصَمُ : طرف دعوا // وَالْحَكْمُ : و داور و قاضی // معنی بیت :

" ای دادگرتترین مردمان جز در رفتار با من، دعوا و خصومت من در مورد خود توسته و در باره رفتار تو با من است، در حالی که هم خصم تویی و هم قاضی تو هستی .

۰۳۲ از وجه : از جهت ، از بابت ، از راه .

۰۳۳ بدین کلمات : با این جملات و عبارات ، با این سخنان // بلا : مفعول فعل " دفع کنند " است، یعنی بلا را دور کند .

۰۳۴ از نفس من : از خود من // در مقام حاجت فرو گذارد : در موقع نیازمندی

ترك كند //۰ صيانت : حفظ کردن، نگاه داشتن //۰ صيانت ذات : حفظ کردن وجود ، نگاه داشتن زندگی خود .

۰۳۵ اهتمام نمودن : سعی کردن، کوشش نمودن //۰ دیگران را در وی امیدی نماند : دیگران را نسبت به او امیدی باقی نمی ماند ، دیگران نمی توانند امیدوار او باشند ، یا امیدی به او بیندند .

۰۳۶ قصور : کوتاهی //۰ قصور فهم : کوتاهی و کم فهم شعور //۰ وفور : فراوانی //۰ وفور جهل : فراوانی جهل ، بسیاری نادانی //۰ در عبارت قصور فهم و وفور جهل : صنعت موازنه و ترصیع وجود دارد //۰ تا : به معنی زنه را است //۰ تا گمان نبی : زنه را گمان نبی ، مبادا تصور کنی ، بپرهیز از گمان بردن //۰ تمویهات : ج تمویه : دروغ آراییها ، نیرنگسازیها ، ترفندها .

۰۳۷ تمییز ملکانه بر تزویر تو گمارد : تشخیص پادشاهانه خویش را مامور بررسی این دروغ پردازیهای تو کند .

۰۳۸ معاندت : دشمنی ، عناد ورزی //۰ که رای او : که نظر او ، که اندیشه و خرد او //۰ کارهای عمری : کارهای مربوط به يك عمر را //۰ به شبی پردازد : یعنی در يك شب به انجام می رساند .

۰۳۹ لشکرهای گران : لشکرهای انبوه //۰ اشارت : علاوه بر معانی دیگر ، معنی حکم و فرمان نیز دارد که در اینجا به معنی حکم و فرمان است //۰ به اشارتی : باحکمی ، با فرمانی //۰ مقهور : شکست خورده ، مغلوب .

۰۴۰ اذا بات ...

بات : شب را گذرانیده ، بیتوته کرد //۰ اذا بات : چون شب را بگذرانند //۰ فی امر : در کاری //۰ یُفکِّرُ : فکر می کند ، اندیشه کند //۰ وَحَدَهُ : تنها ، بسه تنهایی //۰ غدا : صبح می کند ، به صبح می رسد //۰ و هو : در حالی که او //۰

مِنْ آرَائِهِ : از رایهای خود، از نظرهای خود // کُتَائِبُ : ج کتیبه، لشکرها، گروههای لشکر // معنی بیت : چون شب را بگذرانند در کاری که به تنهایی اندیشه کند، به صبح می‌رسد در حالی که از رایهای صائب خویش در میان گروههای لشکر باشد • یعنی صبحگاهان اطراف او پر از دسته‌های مختلف اندیشه‌ها خواهد بود، به راه حل‌های مختلفی دست خواهد یافت •

۰۴۱ به صدق : صادقانه، راستین // خوانند یارد : به جای یارد خوانند، جرأت می‌کند بخواند، می‌تواند بنامد // یارستن : جرأت کردن، توانستن // صبح نخست : صبح اول در برابر صبح دوم که صبح صادق باشد • صبح نخست را صبح کاذب نیز می‌نامند // ز رایش ار نظر ••• کاذب : اگر آفتاب نظری راستین و صادقانه از رای و خرد او کسب کند ، چه کسی جرأت می‌کند که به صبح نخست کاذب بگوید •

۰۴۳ بیان امثال : بیان کردن مثالها، آوردن داستانها // اگر در محل قبول نشیند : اگر در جای پذیرش نشیند، اگر پذیرفته شود •

۰۴۴ استماع : گوش دادن نیوشیدن // اگر به سمع خرد استماع افتد : اگر با گوش خرد گوش داده شود ، اگر خردمندان گوش داده شود •

۰۴۵ شَعُوذَهُ : تردستی، چشم بندی، حقه بازی، فریب •

۰۴۷ اِنْجَاز : روا کردن وعده، وفا کردن به وعده // اگر کسی ••• رسانیدم : اگر کس خوبی کردن را بابدی نمودن و خیر را با شر برابر و یکسان می‌دارد خودداند و ایمن رفتار خاص اوست، من به هر حال وعده‌ای که داده بودم وفا کرده‌ام و پیمانی که بسته بودم آن را به جای آورده‌ام // میان نیکویی و بدی ، و خیر و شر : تضاد یا مطابقه وجود دارد •

۰۴۸ دلیری سخن گفتن نباشد : جرأت حرف زدن نباشد // واگر در حق ••• دارد : ظاهراً " اگر مرا متهم کند و مجازات نماید •

۰۴۹ و به حقیقت ببااید شناخت : و به راستی باید دانست //۰ بیم و هراس :
دو کلمه مترادف همد .

۰۵۱ نامرغوب : صفت است برای خواب //۰ نامحبوب : صفت برای آسایش //۰
میان دو کلمه نامحبوب و نامرغوب سجع متوازی است و از سویی دیگر آن دو کلمه
نسبت به هم مترادفند //۰ پای آوران : جمع پای آور، به معنی مقاومت کنندگان
، پایداری کنندگان ، صاحبان قدرت //۰ در جمله " ونسیار پای آوران ۰۰۰ نیست :
میان کلمات دست و پای و سر ، مراعات نظیر است .

۰۵۲ خیره ماند : متحیر ماند ، عاجز و سرگشته شد //۰ قیام : بر پا خاستن ،
نهیضت //۰ غالب : صفت است برای قیام //۰ خیره ماند ۰۰۰ از بپا خاستن
(= از اقدام) توأم با پیروزی او (مرگد) هم حمله بی باکانه شیر و هم مکر و خدعه
روباه عاجز و ناتوان ماند ، یعنی : نه شیر با حملات خود توانست با مرگد مقابله
کند و نه روباه با حيله گریهای خویش .

۰۵۴ و اگر مرا هزار جا نستی : اگر مرا هزار جان می بود ، اگر هزار جان
می داشتم //۰ و بدانی : و می دانستم //۰ سپری شدن : گذشتن ، نابود شدن //۰
آن : راجع است به هزار جان //۰ و رای او بدان میلی : با توجه به جمله قبلی
" ملك را فایده است " یعنی دل او بدان تمایلی دارد .

۰۵۵ در يك ساعت : در يك آن ، در يك لحظه //۰ به ترك همی بگویمی : همه
را (تمام آن جانها را) ترك می گفتم //۰ شناسمی : می شناختم .

۰۵۶ لکن ملك را ۰۰۰ فرایض است : اما برای پادشاه ، نگریستن و دقت کردن در نتایج این
کار از واجبات و ضروریات است //۰ تبع : ج تابع : پیروان ، دنباله روان //۰ کسه
ملك بی تبع نتوان داشت : که کشور را (پادشاهی را) بدون پیروان نمی توان
نگاه داشت .

۰۵۷ کافی : صفت برای خدمتکاران ، با کفایت ، کاردان //۰ به قصد جوانب :

بدان سبب که اطرافیان قصد آزار و هلاک ایشان را می‌کنند //۰ باطل کردن : در اینجا کشتن و نابود کردن ، از بین بردن //۰ خُلِّلٌ : ضایعه ، فساد ، تباهی //۰ و خدمتکاران ۰۰۰ خالی نماند : و خدمتگذاران کاردان و با کفایت را بدین سبب که اطرافیان قصد آزار و هلاک آنان را دارند ، از بین بردن از ضایعه‌ای خالی و برکنار نمی‌ماند .

۰۶۰ به هر وقت : هر وقت ، هر زمان ، همیشه //۰ مَعْرِضٌ : جای عرضه کردن ، محل نمایش //۰ کفایت : در اینجا ، از پیش بردن ، عهده‌دار شدن //۰ مُرْشِحٌ : پرورش یافته ، آماده گشته ، شایستگی حاصل کرده .

۰۶۱ ثابت قدم : صفت برای خدمتکار ، پابرجا ، استوار گام //۰ و به هر وقت ۰۰۰ یافته نشود : و همیشه چاکری در موقعیت عهده‌دار شدن کارهای بزرگ قســرار نمی‌گیرد و شایستگی اعتماد کردن و جاه و مقام دادن را حاصل نمی‌کند و هر روز خدمتگزار پا برجا به دست نمی‌آید و بنده خیر خواه محرم راز پیدا نمی‌شود //۰ سالها باید : سالها وقت لازم است //۰ سنگ اصلی : سنگ اصیل ، سنگ قابل //۰ معنی بیت سالها وقت لازم است تا اینکه يك سنگ اصیل و قابل در نتیجه تابش آفتاب در بدخشان لعل شود و در یمن تبدیل به عقیق یمنی گردد . حافظ گفته است :

گوهر پاک ببايد که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

خودآزمایی بخش سوم:

۰۱ معنی درست کلمه ایضاح را پیدا کنید:

- الف (توضیح داد)
 ب (آشکار کردن)
 ج (واضح است)
 د (توضیحات)

۰۲ معنی درست کلمه " بَيِّنَات " را پیدا کنید:

- الف (بیان کردن)
 ب (جدایی)
 ج (بینی انسان)
 د (برهان و شاهد)

۰۳ کلمه " بسزا " در ترکیب زیر چه نقشی دارد:

" و اگر تَفَحَّصْ بَسْزَا رُوْدُ . . . "

- الف (متمم)
 ب (مضاف الیه)
 ج (فاعل)
 د (صفت)

۰۴ معنی صحیح " اقامت حدود " کدام است ؟:

- الف (تعیین کردن)
 ب (اجرای تنبیه‌های شرعی)
 ج (قیام برای حدود)
 د (حدود فرضی را اقامه کردن)

۰۵ معنی درست " ناقه و جملی داشتن " کدام است ؟:

الف (سود و زیانی داشتن)

- ب (به دست آوردن سود و دور شدن از زیان)
 ج (زیان و سود برابر بودن)
 د (سود و زیان مربوط به دارائیهای این جهان)

۰۶ میان کلمات " ساحت و مناصحت و اشارت " چه صنعتی وجود دارد ؟:

- الف (موازنه)
 ب (ترصیع)
 ج (سجع مطرف)
 د (مشاکله)

۰۷ معنی کلمه " اَنْفَتْ " کدام است ؟

الف) عار داشتن ب) افتخار کردن

ج) بینی نشان دادن د) زور آزمایی

۰۸ معنی غلط را پیدا و مشخص کنید:

الف) تعظیم: بزرگداشت ب) حاجت: نیاز

ج) فضیحت: خردمندی د) قصور: کوتاهی

۰۹ معنی درست جمله " نصیحت از معاندت جدا شود " کدام است؟

الف) نصیحت و معاندت از همدیگر جدا شوند .

ب) خیر خواهی از دشمنی متمایز گردد .

ج) نصیحت و عناد از هم جدا شدنی نیستند .

د) معاندت از نصیحت جدائی پذیر نیست .

۰۱۰ معنی درست جمله زیر کدام است؟

" که مُلک بی تَبَع نتوان داشت "

الف) که کشور را بی متابعت نشاید داشت .

ب) که کشور را بدون پیروان نمی توان نگاه داشت .

ج) بی تبعیّت از بزرگان کشور داری نتوان کرد .

د) ملّک بی حاصل نمی توان نگاه داشت .

بخش چهارم

مادر شیر چون بدید که سخنِ دمنه به سمع رضا استماع می‌یابد بدگمان گشت، و اندیشید که ناگاه این غدرهای زر اندود و دروغهای دلپذیر او باوردار د،
۳. که او نیک گرم سخن و چرب زبان بود، و به فصاحت و زبان آوری مباحثات نمودی،
و مثلاً " این بیت ورد داشتی :

وَلِي مُنْطِقٌ لَمْ يَرْضَ لِي كُنْهُ مَنزَلِي عَلَيَّ أَنِّي بَيْنَ السَّمَائِ كَيْنِ نَازِلُ

۶. جایی که سخن باید چون موم کنم آهن

روی به شیر آورد و گفت : خاموشی بر حجت به تصدیق ماند، و از اینجا گویند که " خاموشی همد استانیست " . و به خشم برخاست .

۹. شیر فرمود که دمنه را ببايد بست و به قضات سپرد و به حبس کرد تا تفحص کار

او بکنند . پس از آن مادر شیر باز آمد و شیر را گفت : من همیشه بوالعجبی دمنه شنودمی، اما اکنون محقق گشت بدین دروغها که می‌گوید، و غدرهای نغز

۱۲. و دفعهای شیرین که می‌نهد، و مخرجهای باریک و مخلصهای نادر که می‌جوید .

و اگر ملك او را مجال سخن دهد به يك کلمه خود را از آن ورطه بیرون آرد . و در

کشتن او ملك را و لشکر را راحت عظیم است . زودتر دل فارغ گرداند و او را مدت

۱۵. و مهلت ندهد .

شیر گفت : کار نزدیکان ملوک حسد و منازعت و بدسگالی و مناقشت است،

و روز و شب در پی یکدیگر باشند و گرد این معانی برآیند . و هر که هنر بیش

۰۱۸. دارد در حَقِّ او قصدُ زیادتِ رُود و او را بدخواه و حسد بیش یافته شود . و مکان دمنه و قربیت او بر لشکر من گران آمده است . و نمی دانم که اجماع و اتِّفاقِ ایشان در این واقعه برای نصیحت منست یا از جهتِ عداوتِ او . و نمی خواهم که در کار ۰۲۱. او شتابی رُود که برای منفعت دیگران مضرت خویش طلبیده باشم . و تا تفحصِ تمام نفرمایم خود را در کشتن او معذور نشناسم، که اتِّباعِ نَفْس و طاعتِ هِوایِ راست و تدبیر درست را بیپوشاند . و اگر به ظنِّ خیانتِ اهل هنر و ارباب کفایت ۰۲۴. را باطل کنم حالی فَوْرَتِ خشم تسکینی یابد . لکن غِبْنِ آن به من باز گردد .

فَإِنَّكَ قَدْ بَرَدْتُ بِهِمْ غَلِيلِي
فَلَمْ أَقْطَعْ بِهِمْ إِلَّا بَنَانِي

چون دمنه را در حبس بردند و بندگران بر وی نهاد کلیله را سوزِ برادری و شفقتِ ۰۲۷. صحبت بر انگیخت، پنهان به دیدار او رفت ، و چندانکه نظر بر وی افکند اشک باریدن گرفت و گفت : ای برادر ترا در این بلا و محنت چگونه توانم دید ، و مرا پس از این زندگانی چه لذت ؟

۰۳۰. آب صافی شده است خون دلم خون تیره شده است آب سرم
بودم آهن کنون از و زنگم بودم آتش کنون از و سُـرـم

و چون کارِ بدین منزلت رسید اگر در سخن با تو درستی کنم باکی نباشد، و من ۰۳۳. این همه می دیدم و در پند دادن غلومی نمود ، بدان التفات نکردی ، و نامقبول تر چیزها نزدیک تو نصیحت است . و اگر بوقت حاجت و در هنگام سلامت در موعظتِ تقصیر و غفلتِ روا داشته بودمی امروز با تو در این جنایت شرکت دارمی . لکن ۰۳۶. اعجابِ توبه نفس و رای خویش عقل و علم ترا مقهور گردانید . و اشارتِ عالمان در آنچه " ساعی پیش از اجل میرد " با تو بگفته ام ، و از مُردن انقطاعِ زندگانی نخواسته اند، اما رنجهایی ببیند که حیاتِ رامنغص گرداند، چنین که تو در این ۰۳۹. افتاده ای و هر آینه مرگد از آن خوشتر است . و راست گفته اند: " مَفْتَلُ الرَّجُلِ

بَيْنَ فُكَيْهِ "

گر زبان توراز دارستی تیغ را برسرت چه کارستی؟

۰۴۲ دمنه گفت : همیشه آنچه حق بود می‌گفتی و شرایطِ نصیحت را به جای

می‌آورد، لکن شَرِهِ نَفْسِ و قَوّتِ حِرصِ بر طلبِ جاهِ رای مرا ضعیف کرد و نمایح
ترا در دل من بی قدر گردانید، چنانکه بیمار مولع به خوردنی، اگر چه ضرر آن

۰۴۵ می‌شناسد، بدان التفات ننماید و بر قضیتِ شهوتِ بخورد . و نیز خرم و بی‌خضم

زیستن و خوش دل و بیز روزگار گذاشتن نوعی دیگر است . هر کجا علو همتی
بود از رنجهای صعب و چشم زخمهای هایل چاره نباشد

۰۴۸ وَ تَرْجِعُ أَعْقَابُ الرِّمَاحِ سَلِيمَةً وَقَدْ حُطِمَتْ فِي الدَّارِ عَيْنُ الْعَوَامِلِ

و می‌دانم که تخم بلا من کاشته‌ام ، و هر که چیزی کاشت هر آینه بدرود اگر چه

در ندامت افتد و بداند که زهر گیا کاشته‌است . و امروز وقتست که ثمرت کردارو

۰۵۱ رِيعِ غَفْتَارِ خُوَيْشِ بَرْدَارِمِ . و این رنج بر من گران‌تر می‌گردد از هراسی که توبه

من مَتَّهَمِ شوی به حکم سوابقِ دوستی و صحبت که میان ماست .

و عیاذا " بالله اگر بر تو تکلیفی رود تا آنچه می‌دانی از راز من بازگوئی، و آنکه

۰۵۴ من بدو مؤونت مبتلا کردم ، یکی رنجِ نَفْسِ تو و خجلت که از جهت من در رنج

افتی ، و دوم آنکه مرا بیش امید خلاص باقی نماند، که در صدق، قولِ نوبه هیچ

تاویل شبهت نباشد آنگاه که در حق بیگانگان گواهی دهی، در باب من باچندان

۰۵۷ یگانگی و مخالفت صورتِ رِیَبْتِی نیندد . و امروز حال من می‌بینی، وقتِ رَقَّتْ

است و هنگام شفقت

نیست ممکن که پیرهن بدرم

کز ضعیفی دست و تنگی جای

شد بنفشه ز زخمِ دستِ برم .

۰۶۰ گشت لاله ز خون دیده زخم

توضیحات :

- ۰۱ به سمع رضا : به گوش رضایت ، به گوش تأیید و خوشنودی //۰ استمماع
می‌یابد : گوش داده می‌شود ، شنیده می‌شود .
- ۰۲ بد گمان گشت : ظنین شد ، سوء ظن پیدا کرد //۰ ناگاه قید است ،
ناگهان //۰ غدرهای زر اندود : زر اندود صفت است برای غدرها ، غدرهای به
ظاهر درست و باور کردنی //۰ باور دارد : فاعل آن شیر است //۰
که او : زیرا که او ، برای آنکه او ، مرجع ضمیر
او در اینجا دمنه است //۰ نیک : قید است برای گرم سخن و چرب زبان بودن //۰
گرم سخن : گرم گفتار ، آنکه سخنش گیراست //۰ چرب زبان : شیرین زبان ، خوش
سخن //۰ فصاحت : روشنی گفتار ، شیوایی بیان //۰
- ۰۳ زبان آوری : نیکو بیانی ، خوش صحبتی //۰ مباحثات : فخر کردن ، بالیدن ،
نازیدن //۰ ومثلا " : و به عنوان مثال //۰
- ۰۴ وُرْدٌ : بخشی از قرآن یا دعایی که همه روزه آن را بخوانند ، بُکْرٌ //۰ وُرْدٌ
داشتی : ورد زبان خود کرده بود ، ذکر می‌کرد .
- ۰۵ وَلِي مُنْطِقٌ لَّمْ يَرْضُ ...
ولی : و مراست //۰ منطقی : گفتاری //۰ لَمْ يَرْضُ : نمی‌پسندد ، راضی
نمی‌شود //۰ لی : برای من ، از برای من //۰ كُنْهٌ : غایت ، نهایت //۰ منزلی :
منزلت من ، مرتبه و مقام من //۰ علی أَنِّي : هر چند که من ، با اینکه من //۰

بین : در میان //۰ السِّمَّكِينِ : دو سِمَاك (سِمَاك : نام دو ستاره است در آسمان که یکی از آن دو را سِمَاكِ أَعَزَّلُ یعنی بی سِلَاح و دیگری را سِمَاكِ رَامِحٌ یعنی نیزه‌دار گویند) //۰ نَازِلٌ : فرود آمده‌ام //۰ معنی بیت : و مرا گفتاری است (من سخن گفتنی دارم) که راضی نمی‌شود نسبت به من (در حَقِّ من) آخرین و بالاترین مقام و مرتبهٔ مرا ، با آنکه من در میان دو سِمَاك (سِمَاكِ رَامِحٌ و سِمَاكِ أَعَزَّلُ) فرود آمده‌ام . یعنی با اینکه من در آسمان میان ستاره‌های سِمَاكِ جَا گرفته‌ام و مرتبه بلندی کسب کرده‌ام آن نیروی گفتار این مقدار بلندی مقام را از من نمی‌پذیرد و انتظار دارد که از آن هم بالاتر روم .

۰۷ روی به شیر آورد : فاعل آن مادر است //۰ خاموشی : سکوت //۰ بـر حَجَّتْ : در برابر استدلال طرف //۰ تصدیق : به درستی چیزی اقرار کردن ، باور کردن //۰ مَأْنَدٌ : یعنی می‌ماند ، شبیه می‌شود //۰ خاموشی بر حَجَّتْ به تصدیق ماند : سکوت در برابر استدلال طرف مانند اقرار کردن به درستی سخن اوست //۰ ۰۸ خاموشی همداستانی است : سکوت موافقت کردن است ، سکوت علامت رضاست //۰ به خشم برخاست : فاعل آن مادر شیر است .

۰۹ فرمود که دمنه را ۰۰۰ بکنند : فرمان داد که دمنه را باید ببندند و به قاضیان (حاکمان شرع) بسپارند و به زندان افکنند تا از کار (اِتِهَام) او باز جویی شود .

۰۱۰ بوالعجبی : مکاری ، حقه بازی //۰ شنودمی : می‌شنودم //۰ مُحَقَّقٌ : تحقیق شده ، ثابت گشته ، به حقیقت پیوسته //۰ اَمَّا اَكْنُونُ مُحَقَّقٌ : لیکن حالا ثابت شد ، اکنون مسلم شد .

۰۱۱ نغز : خوب ، خوش ، نیکو ، صفت برای عذرها //۰ دفع : راندن ، پس زدن ، دور کردن ، در اینجا به معنی دفاع کردن //۰ شیرین : صفت است برای دفع ، به معنی دلنشین ، دلچسب //۰ دفعهای شیرین که می‌نهد : دفاع‌های دلنشین که

پیش می‌کشد، دفاع‌های دلچسب که از خود می‌کند //۰ مَخْرَج، محلّ خروج، جای بیرون آمدن //۰ باریک : صفت است برای مخرجها //۰

۰۱۲ مَخْلَصٌ : محلّ خلاص محلّ رهایی //۰ نادر صفت است برای مخلصها //۰ گفت ۰۰۰ می‌جوید: گفت من همواره مکاری دمنه‌رامی شنیدم اما حالا با این دروغها که می‌گوید و بهانه‌های شیرین و دفاع‌های دلچسب که پیش می‌کشد و محلّهای خروج ظریف و زیرکانه و خلاص‌جایی بی‌نظیر که برای خود می‌جوید، ثابت گشت، یعنی دروغگویی و حقه‌بازی او ثابت و مسلم شد //۰ به يك كلمه : با يك حرف ، با يك سخن //۰

۰۱۳ ورطه : مهلكه، گُلّ که چون در آن افتند نتوانند بیرون آیند //۰

۰۱۴ زودتر دل فارغ گرداند : هر قدر زودتر که ممکن است دل خود را راحت و آسوده کند //۰

۰۱۶ نزدیکان ملوک : اطرافیان پادشاهان //۰ منازعت : نزاع کردن، ستیزه //۰ مناقشت : مجادله کردن، ستیزه کردن //۰ در پی یکدیگر باشند : در دنباله یکدیگر باشند ، در تعقیب یکدیگر باشند .

۰۱۷ معانی : چ معنی، مقاصد //۰ گرد این معانی برآیند : به دنبال این مقاصد می‌روند //۰ هنر : لیاقت ، قابلیت ، شایستگی و کاردانی //۰ در حق او قصد زیادت رود : نسبت به او قصد آزار بیشتر می‌شود //۰

۰۱۸ مکان : جایگاه، محلّ ، مرتبه //۰ مکان دمنه ۰۰۰ گران آمده است : مرتبه دمنه و تقرّب او بر لشکریان من تحمل ناپذیر شده است .

۰۱۹ اجماع : متفق شدن، همدستان گردیدن .

۰۲۲ اتباع : پیروی کردن .

۰۲۳ رای راست و تدبیر درست : مترادف همنده //۰ اهل هنر : هنرمندان ، افراد لایق و قابل //۰ ارباب کفایت : کاردانان //۰ باطل کنم : از بین ببرم ،

بکشم //۰ حالی : در آن حال، آنگاه، آن زمان //۰ قَوْرَت : شدت و منتهای جوشش، فوران، غلیان //۰ فورت خشم : مضاف و مضاف الیه، اضافه تخصیصی، فوران غضب .

۰۲۴ غَبْن : زیان، زیان یافتن در خرید و فروش .

۰۲۵ فَإِنْ أَلَّكَ قَدَّ . . .

فَإِنْ أَلَّكَ : پس اگر باشم //۰ قَدَّ بَرَدْتُ : خنک کرده ام //۰ بِهَم : با ایشان ، (با کشتن ایشان) //۰ غَلِيلِي : سوزش درونی خویش را //۰ فَلَمْ أَقْطَعْ : پَس نبریده ام //۰ بِهَم : با کشتن ایشان //۰ إِلَّا : مگر //۰ بِنَانِي : سر انگشتان خودم را //۰ معنی بیت : پس اگر خنک کرده باشم با کشتن ایشان (نزدیکان خود) سوزش درونی خویش را نبریده باشم (در واقع نبریده ام) با از بین بردن آنان مگر سر انگشتان خود را .

۰۲۶ بِنَدِگْرَانِ بَرِ وِی نِهَاد : بندگان بر وی نهادند //۰ سوز برادری : درد

برادری، سوزشی که به خاطر برادری و دوستی دردل و جانش بود .

۰۲۷ شَفَقْتِ صَحْبِتِ : محبت همدمی، مهربانی همراهی //۰ بَرِ اَنْگِیخْتِ :

فاعلش سوز برادری و شفقت صحبت است //۰

۰۲۳ وَ مَن اَیْنِ هَمِّهِ مِی دَیْدِم : وَ مَن تَمَامِی اَیْنِهَا رَا تَحْقُق یَا فْتَه مِی دَیْدِم ، مَن

تَمَامِی اَیْنِهَا رَا پِیْشَا پِیْشِ اَحْسَاس مِی کَرْدِم //۰ غَلُومِی نَمُود : بَه جَای غَلُومِی

مِی نَمُودِم .

۰۳۴ دَر هَنْگَامِ سَلَامَتِ : دَر رُوزگَارِ آزَادِی تُو ، هَنْگَامِی کِه هَنْوَز بَه زَنْبَدَانِ

نِیْفْتَادَه بُوْدِی .

۰۳۵ اَمْرُوز . . . دَارْمِی : اَمْرُوز بَا تُو دَر اَیْنِ جَنْبَیْتِ کِه اَنْجَام دَادِه اَی شَرْکَتِ

مِی دَاشْتِم .

۰۳۶ اَعْجَابِ : بَه شْگَفْتِ آوَرْدِن کَسِی رَا ، بَه شْگَفْتِ اَمْدِن ، خُوش اَمْدِن //۰ اَعْجَابِ

به نفس: خودبینی، خود پسندی // اعجاب به رای: شیفته بودن به خسر و اندیشه خود .

۰۳۷ ساعی پیش از اجل میرد: سخن چین، پیش از فرا رسیدن اجل می میرد // انقطاع: بریده شدن، قطع شدن // نخواسته اند: اراده نکرده اند، منظر نداشتند // و از مردن ... نخواسته اند: از کلمه مردن، بریده شدن زندگانی را اراده نکرده اند، منظور گویندگان آن جمله از کلمه مردن، بریده شدن زندگانی نیست // اما رنجهایی ببیند: یعنی ساعی رنجهایی ببیند .

۰۳۸ مُنْعَص: تیره، میگرد .

۰۳۹ مُقْتَل: محل قتل، جای کشتن، قتلگاه، در اینجا به معنی مایه هلاک است // فَلَک: آرزو .

۰۴۰ فکّیه: دو فک او، دو آرزو او // مقتل الرجل بین فکیه: مایه هلاک مرد (= آدمی) در میان دو آرزو اوست . یعنی زبان آدمی موجب هلاک اوست، معادل " زبان سرخ سر سبز را دهد بر باد " .

۰۴۱ گر زبان تو ... اگر زبان تو رازدار می بود، تیغ با سر توجه کار داشت // ۰۴۲-۴۳ به جای می آورد: به جای می آوردی // و شرایط نصیحت به جای می آورد: و آنچه لازمه خیرخواهی بود عمل می کردی // شَرَه: حرص بسیار شدیدی، آز، طمع .

۰۴۴ بی قدر: بی ارزش، کم بها // مولع: حریص، آزمند، صفت است برای بیمار .

۰۴۵ بر قضیت: به اقتضای، به مقتضای // ونیز: وبعلاوه // خرم و بی خصم: قیدند برای فعل زیستن .

۰۴۶ روزگار گذاشتن: روزگار خود را سپری کردن، عمر خود را به پایان بردن // نوعی دیگر است: سلیقه و پسندی دیگر است در زندگانی // هر کجا علّو همتی

بود: هر جا بلندی همتی باشد، هر جا که همتی بلند باشد.

۰۴۷ . صعب: سخت و دشوار، صفت است برای رنجه‌ها // چشم زخم: آسیب، صدمه، آسیبی که از چشم بد به کسی رسد // هایل: ترسناک مخوف، صفت است برای چشم زخمها // چاره نباشد: گزیری نیست.

۰۴۸ . وَتَرْجِعُ: و باز می‌گردد، باز می‌گردند // أَعْقَابُ: جِ عَقِبٌ: پاشنه‌ها، تهِها، بُن‌ها // رِمَاحُ: جِ رُمَحٌ: نیزه‌ها // سَلِيمَةٌ: به سلامت، بی‌گزند // وَقَدْ حُطِمَتْ: در حالی که شکسته می‌شود، در حالی که می‌شکنند // الدارعین: درع پوشان، زره داران // العوامِلُ: جمع عامله به معنی سرنیزه‌ها // معنی كُلُّ بَيْتٍ: بِن نیزه‌ها سلامت و بی‌گزند باز می‌گردند در حالی که سرهای نیزه‌ها در (برخورد با بدنه‌های) زره‌دارها و پهلوانان زره پوشیده (خرد و شکننده می‌شوند).
۰۴۹ . هر آینه: در هر حال، البتّه //

۰۵۰ . زهر گیاه: نوعی گیاه که سمی است، هر گیاه زهر دار که کشنده باشد // امروز وقت است: امروز هنگام آن است.

۰۵۱ . رَبِيعٌ: نمو کردن، بالا آمدن، افزونی، برآمدگی خمیر و برنج پخته // ثمرت و ربیع: مترادفند // میان گفتار و کردار: مراعات نظیر است.

۰۵۱-۵۲ . توبه من متهم شوی: به خاطر من، مورد اتهام قرار گیری.

۵۳ . عیاذا " بالله: پناه بر خدا، به خدا پناه می‌برم // بر تو تکلیفی رود: از تو خواسته شود، به گردن تو گذاشته شود، ترا مجبور کنند.

۰۵۴ . مَوْنَتٌ: رنج، زحمت.

مرا بیش امید خلاص نماند: برای دیگر امید رهایی باقی نمی‌ماند.

۰۵۵ . یگانگی: اتحاد و صمیمیت // صورت ریبتی نبندد: شَكٌّ و تردیدی صورت نمی‌گیرد، شَكٌّ و تردیدی به تصوّر در نمی‌آید // رَقَّتْ: ترحم، دلسوزی.

۰۶۰ . گشت لاله: لاله گون شد، سرخ شد، لاله رنگ شد // شد بنفشه: کبود

رنگد شد ، سیاه گشت //۰ زخم : علاوه بر معانی دیگر، مفهوم ضربت نیز دارد که در اینجا همان مراد است //۰ گشت لاله ۰۰۰ از خون چشم صورتم سرخ رنگد و لاله‌گون شد از ضربت دست تنم کبود و سیاه گردید .

خود آزمایی بخش چهارم

۰۱ در عبارات " مادر شیر چون بدید که سخن دمنه به سمع رضا استماع می یابد بدگمان گشت " فاعل فعل " بدگمان گشت " را مشخص کنید :

الف (شیر
ب (مادر شیر
ج (کلیله
د (دمنه

۰۲ در جمله " او نیک گرم سخن و ۰۰۰ بود " نقش دستوری کلمه " نیک " را مشخص کنید :

الف (صفت
ب (قید

ج (مضاف الیه
د (متمم

۰۳ چه رابطه‌ای بین کلمات فصاحت و زبان آوری وجود دارد؟

الف (مطابقه و تضاد
ب (مراعات نظیر

ج (مترادف المعنی
د (ایهام تناسب

۰۴ معنی صحیح لغت " گنه " را پیدا و مشخص کنید :

الف (غایت و نهایت
ب (نظام و ترتیب

ج (حقد و کینه
د (مهربانی و محبت

۰۵ معنی درست جمله زیر را معین کنید :

" حالی فورت خشم تسکین یابد "

الف (خشم او فوراً تسکین یابد .

ب (حال او فوراً منقلب می شود .

ج (در آن حال غلیان خشم آرام می گیرد .

د (تسکین یافتن خشم او فوری است .

۰۶ معنی درست جمله زیر را پیدا و معین کنید :

" خاموشی بر حجت به تصدیق ماند "

الف (خاموش بودن در مقابل استدلال طرف اقرار به درستی آن است .

- ب (بر حجت و خاموشی تصدیق کردن باور راستین است .
- ج (خاموشی و تصدیق حجت طرف نه از روی باور است .
- د (به تصدیق می ماند هر آنکه حجت را خاموش کند .

۰۷ معنی غلط را پیدا و مشخص کنید :

- الف (معانی : مقاصد ب (دفع : دور کردن، راندن
- ج (اتفاق : خرج کردن د (تفحص : بازجویی، تفتیش

۰۸ میان کلمات منازعت و مناقشت چه رابطه لفظی است ؟ :

- الف (سجع متوازی و ازدواج ب (لف و نشر مرتب
- ج (تضاد و طباق د (اشتقاق

۰۹ معنی صحیح کلمه " دار عین " کدام است ؟ :

- الف (خانه چشم ب (عین خانه خویشتن
- ج (زره پوشان د (داروی چشم

۰۱۰ معنی درست عبارت زیر را تعیین کنید :

" واز مردن انقطاع زندگانی نخواسته اند "

- الف (واز کلمه مردن بریدن زندگی را منظور نداشته اند .
- ب (از مردن تقاضای انقطاع زندگی نکرده اند .
- ج (بریدن زندگانی از مردن نخواسته اند .
- د (انقطاع زندگانی خواستن به منزله مردن است .

فصل پنجم

- کلیه گفت : آنچه گفتم معلوم گشت . و حکما گویند که "هیچ کس بر عذاب صبر نتواند کرد، و هر چه ممکن گردد از گفتارِ حَقِّ یا باطل برایِ دفعِ اذیتِ بگوید" . و من ترا هیچ حیلست نمی دانم ، چون در این مقام افتادی بهتر آنکه به گناه اعتراف نمایی و بدانچه کرده ای اقرار کنی، و خود را از تبعیتِ آخِرَت به رجوع و انابت برهانی، چه لَبُدِّ درین هلاک خواهی شد، باری عاجل بهم پیوندد . دمنه گفت در این معانی تأمل کنم و آنچه فراز آید به مشاورت تو تقدیم نمایم .
- کلیه رنجور و پُرغم بازگشت ، و انواعِ بلا بر دل خوش کرده پشت بر بستر نهاد و می پیچید تا هم در شب شکمش برآمد و نفس فرو شد . و ددی با دمنه به هم محبوس بود و در آن نزدیکی خفته ، به سخن کلیه و دمنه بیدار شد و مفاوضت ایشان تمام بشنود و یاد گرفت و هیچ باز نگفت .
- دیگر روز مادر شیر این حدیث تازه گردانید و گفت : زنده گذاشتنِ فِجَارِ هم تنگِ کشتنِ اخیار است . و هر که نابکاری را زنده گذارد در فجور با او شریک گردد . مَلِکِ قُضَاتِ را تعجیل فرمود در گزاردِ کارِ دمنه و روشن گردانیدنِ خیانتِ او در مجمعِ خَاصِّ و محفلِ عَامِّ، و مثال داد که هر روز آنچه رُود باز نمایند .
- وقضات فراهم آمدند و خاص و عام را جمع کردند ، و وکیل قاضی آواز داد و روی به حاضران کرد و گفت : مَلِکِ در معنی دمنه و باز جُستِ کار او و تفتیشِ حوالتی

- ۰۱۸ که بدو افتاده است احتیاط تمام فرموده است، تا حقیقت کار او از غبار شبهت منزّه شود، و حکمی که رانده آید در حَقِّ او از مقتضای عدل دور نباشد، و به کامگاری سلاطین و تهسور ملوک منسوب نگردد. و هر یکی از شما را از گناه او آنچه
- ۰۲۱ معلومست ببايد گفت برای سه فايده : اول آنکه در عدل معونت کردن و حجتِ حَقِّ گفتن در دین و مروت موقعی بزرگ دارد؟ و دوم آنکه بر اطلاق زجرِ کَلْبِي اصحابِ ضلالت به گوشمالِ یکی از ارباب خیانت دست دهد؟ و سوم
- ۰۲۴ آنکه مالش اصحابِ مکر و فجور و قطع اسباب ایشان را حتی شامل و منفعتی شایع را متضمنست. چون این سخن به آخر رسید همه حاضران خاموش گشتند، و هیچ کس چیزی نگفت، چه ایشان را در کار او یقین ظاهر نبود، روا نداشتند که
- ۰۲۷ به گمان مجرد چیزی گویند، و به قول ایشان حکمی رانده شود و خونی ریخته گردد. چون دمنه آن بدید گفت : اگر من مجرم بودمی و به خاموشی شما شاد گشتمی ، لکلکن بی گناهم ، و هر که او را جرمی نتوان شناخت بر وسبیلی
- ۰۳۰ نباشد ، و او به نزدیک اهل خرد و دیانت مبرا و معذور است . و چاره نتواند بود از آنکه هر کس بر علم خویش در کار من سخنی گوید ، و در آن راستی و امانت نگاه دارد، که هر گفتاری را پاداشی است ، عاجل و آجل و قول او حکمی خواهد بود
- ۰۳۳ بود در إحيای نفسی یا ابطال شخصی . و هر که به ظن و شبهت ، بی یقین صادق ، مرا در معرض تلف آرد بدو آن رسد که بدان مدعی رسید که بی علم وافر و مایه کامل ، و بصیرتی در شناخت علتها واضح و ممارستی در معرفت داروها راجح ،
- ۰۳۶ و رایبی در انواع معالجت مایب و خاطری در ادراک کیفیت ترکیب نفس و تشریح بدن ثاقب ، قدم پیدا و اتقان بسزا، دعوی و رای طبیبی کرد . قضات پرسیدند که : چگونه ؟
- ۰۳۹ گفت : به شهری از شهرهای عراق طبیبی بود حاذق ، و منکور به یمن معالجت ، مشهور به معرفت دارو و علّت ، رفق شامل و نصیح کامل ، مایه بسیار

- و تجربت فراوان ، دستی چون دمِ مسیح و کمی چون قدمِ خضرُ صلی اللهُ علیه .
- ۰۴۲ روزگار ، چنانکه عادتِ اوست در بازخواستن مواهب و ربودن نفایس ، او را دست بردی نمود تا قوتِ ذات و نورِ بهر در تراجع افتاد و بتدریج چشم جهان بینش بخوابانید . و آن نادان و قحِ عرصه خالی یافت و دعوی علم طب آغاز نهاد، و ذکر
- ۰۴۵ آن در افواه افتاد . و ملک آن شهر دختری داشت و به بذاذر زاده خویش داده بود، و او را در حالِ نهادنِ حَمَلِ رنجی حادث گشت . طبیبِ پیرِ دانا را حاضر آوردند . از کیفیتِ رنجِ نیکو بپرسید . چون جواب بشنود و برعلتِ تمام وقوف یافت
- ۰۴۸ به دارویی اشارت کرد که آن را زامهران خوانند . گفتند : بیاید ساخت . گفت : چشم من ضعیف است شما بسازید .
- در این میان آن مدعی بیامد و گفت : کارِ منست و ترکیب آن من دانم .
- ۰۵۱ ملک او را پیش خواند و فرمود که در خزانه رود و اخلاطِ دارو بیرون آرد . در رفت و بی علم و معرفت کاری پیش گرفت . از قضا صرّه زهرِ هلاهل بدست او افتاد، آن را بر دیگر اُخلاط بیامیخت و به دختر داد . خوردن همان بود و جان شیرین
- ۰۵۴ تسلیم کردن . ملک از سوز دختر شربتی از آن دارو بدان نادان داد، بخورد و در حالُ سرد گشت .

توضیحات :

- ۰۲ گفتار حق یا باطل : سخن راست یا دروغ .
- ۰۳ حیل : چاره .
- ۰۴ اعتراف و اقرار : دو کلمه مترادف المعنی هستند // تبعیت : رنج و عذاب ، فرجام بد // رجوع : برگشتن ، برگشت در اینجا بازگشت به سوی خدا و توبه // انابت : بازگشتن به سوی خدا ، توبه ، پشیمانی // رجوع و انابت : مترادفند // چه لابد . . . خواهی شد : زیرا به ناچار در این زندان خواهی مرد .
- ۰۵ عاجل : شتابنده ، فوری ، دنیایی ، این جهانی // آجل : آینده ، آخرتی آن جهانی // باری عاجل و آجل به هم پیوندند : به هر حال این جهانی با آن جهانی پیوسته شود . یعنی از دست دادن این جهانی (زندگی و حیاتی که به مکافات جنایتکاری از دست می دهی) با به دست آوردن آن جهانی (آمرزش خداوندی که شامل حال تو خواهد شد) قرین شود // میان دو کلمه عاجل و آجل : از طرفی جناس لفظی است و از طرف دیگر جناس مضارع در ضمن میان آن دو صنعت ازدواج نیز وجود دارد // در این معانی تأمل کنم : در این مقاصد (در این موضوعات) بیندیشم // آنچه فراز آید : آنچه به نظر برسد ، آنچه به نظر بیاید .
- ۰۶ به مشاورت تو تقدیم نمایم : با مشورت تو (با نظر خواهی از تو) عرضه بدارم .

- ۰۸ رنجور و پر غم : هر دو قیدند برای فعل بازگشت //۰ و انواع ... خوش کرده : در حالی که دل به انواع بلاها سپرده بود .
- ۰۹ نفس فرو شد : نفسش رفت و باز نیامد، مرد //۰ به هم : با هم .
- ۰۱۱ . مفاوضت : مشارکت، گفتگو کردن //۰ ایشان : کلیده و دمنه .
- ۰۱۲ . این حدیث تازه گردانید : این موضوع را مجدداً " مطرح کرد //۰ فجار : ج فاجر، گنهکاران، تبهکاران //۰ هم تنگد : معادل، برابر، هم ردیف //۰ اخیار : ج خَیْر : نیکان برگزیدگان //۰ میان زنده گذاشتن ، و کشتن، و فجار و اخیار، صنعت مطابقه یا تضاد است //۰ نابکار : صفت جانشین موصوف، یعنی آدم نادرست، آدم ناراست //۰ فجور : تبهکاری، گناهکاری //۰
- ۰۱۴ . در گزارد کار دمنه : در به جای آوردن کار دمنه، در محاکمه دمنه .
- ۰۱۵ . مجمع محلّ اجتماع ، مجلس و محفل //۰ مجمع خاصّ : محکمه و دادگاه خصوصی مرکب از سران و بزرگان و قاضیان //۰ محفل عامّ : مجلس محاکمه علنی که در آن عموم مردم می‌توانند حاضر شوند //۰ مثال داد : فرمان داد، دستور داد //۰ آنچه رود باز نمایند : هر چه اتفاق افتد گزارش کنند .
- ۰۱۶ . فراهم آمدند : دور هم جمع شدند //۰ وکیل قاضی : مأمور قاضی، پیشکار قاضی، به اصطلاح امروز، منشی دادگاه .
- ۰۲۷ . در معنی دمنه : درباره دمنه، در باب قصد دمنه، در آن کاری که دمنه آن را قصد کرده بود //۰ باز جست : مصدر مرخم : تفحص و بازجویی، مواخذه، بازخواست //۰ تفتیش : جستجو، بازرسی کردن //۰ حوالت : در اینجا اتهام و گناه .
- ۰۱۷-۱۸ . و تفتیش حوالتی که بدو افتاده است : و بازجویی از اتهامی که به او (دمنه) وارد شده است //۰ احتیاط تمام فرموده است : فرمان احتیاط کامل داده است ، دستور داده است که احتیاط کاملی به عمل آید //۰ حقیقت کار : چگونگی واقعیت کار او //۰ غبار شبهت : اضافه تشبیهی //۰

حکمی که رانده آید : حکمی که به اجرا در می‌آید .

۰۱۹ . مقتضای عدل : حکم و فرمان عدل، آنچه که عدل و داد آن را ایجاب کرده است // تهور : بی‌باکی، بی‌پروایی // کامگاری سلاطین : خود کامگی و استبداد پادشاهان // کامگاری سلاطین و تهور ملوک : مترادف‌المعنی هستند // منسوب نگرده : نسبت داده نشود، نسبت نیابد .

۰۲۱ . بیاید گفت : باید بگویند // در عدل معونت کردن : در اجرای عدل و دادیاری کردن، یاری کردن در اجرای داد // و حجت حق گفتن : برهان و دلیل جانب حق را باز گو کردن .

۰۲۲ . موقعی بزرگ دارد : محل و جایگاهی عظیم دارد // بر اطلاق : قید است به معنی مطلقاً ، بدون قید و شرط .

۰۲۳ . ز خبر : باز داشتن، منع کردن ، طرد کردن، راندن // کلی : کامل // ضلالت : گمراهی، اصحاب ضلالت : گمراهان // ارباب خیانت : خیانتکاران، تبه‌کاران // دوم آنکه بر اطلاق ۰۰۰ دست دهد : دوم آنکه باز داشتن (= منع کردن) کامل افراد گمراه (از خطا کاری)، با گوشمالی یکی از خیانتکاران ممکن و میسر می‌شود . یعنی برای منع خطا کاران از تبه‌کاریهایشان لازم است یکی از خیانتکاران مجازات شود و گوشمالی یابد // مالش : مالیدن، تنبیه کردن، گوشمالی دادن // اصحاب مکر : حيله‌گران، اهل خدعه و نیرنگ .

۰۲۴ . اصحاب فجور : گناهکاران // اسباب : ج سبب : وسیله‌ها، راهها، لوازم، وسایل // قطع اسباب ایشان : قطع کردن (بریدن) وسیله‌ها و لوازم ایشان (اهل مکر و نیرنگ) // راحتی شامل : آسایشی همگانی، آسایشی که شامل حال عموم باشد .

۰۲۵ . شایع : صفت است برای منفعت ، عام و شامل عموم شونده // متضمن : در بردارنده، مشتمل، حاوی // سوم آنکه ۰۰۰ متضمن است : سوم آنکه گوشمال دادن

اهل مکر و گناه (مکاران و گناهکاران) و بریدن و از بین بردن ابزار و وسایل ایشان بر آسایش عموم و نفع شامل عامه مردم مشتمل است .

۰۲۶ در کار او : نسبت به کار او و اتهام او // یقین ظاهر : یقین روشن ، یقین آشکار // روا نداشتند : جایز نداشتند ، درست ندیدند // به گمان مجرد : به ظن تنها ، تنها از روی ظن و گمان .

۰۲۷ چیزی گویند : اظهار نظری کنند // و به قول ایشان : و بنا به گفتار ایشان ، بنا به اظهار نظر ایشان // حکمی رانده شود : حکمی به اجرا درآید // خونی ریخته گردد : آدمی کشته شود ، قتلی انجام گیرد .

۰۲۸ اگر من مجرم بودم : اگر من گناهکاری بودم // به خاموشی شما : به سکوت شما // شادگشتمی : شادمی شدم // سبیل : راه ، حجت و برهان ، سند و مدرک // برو سبیلی نباشد : علیه او حجت و برهانی نیست ، علیه او سند و مدرکی نیست ، او را ملامتی نباشد . مأخوذ از آیه شریفه ۴۱ سوره شوری : *وَلَمَنْ اتَّخَذَ بَعْدَ ظُلْمِهِ قَوْلًا لِّكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ* .

۰۳۰ اهل خرد و دیانت : خردمندان و دینداران // مبرّا : تبرئه شده ، پاک // و چاره نتواند بود : و چاره‌ای نخواهد بود ، چاره‌ای جز این نیست .

۰۳۱ بر علم خویش : بر مبنای اطلاع و آگاهی خود // در آن : یعنی در آن سخن گفتن و اظهار نظر کردن .

۰۳۲ عاجل و آجل : این جهانی و آن جهانی // احیای نفس : زنده گردانیدن فردی // ابطال : تباه کردن . از بین بردن // شخص : کالبد مردم ، تن ، بدن ، آدمی .

۰۳۳ به ظنّ و شبهت : از روی گمان و تردید // بی یقین صادق : بدون یقین راستین ، بی یقین درست // معرض : محلّ عرض ، عرضه‌گاه // در معرض تلف آرد : به جایگاه نابودی برسد ، نابود کند // بدو آن رسد : بر سر او همان می‌آید .

۰۳۴ مدعی: ادعا کننده، درخواست کننده، کسی که به غیر حق ادعای فهم و دانش کند، در اینجا همین معنای اخیر منظور است //۰ بدان مدعی رسید، بر سر آن صاحب ادعا آمد //۰ بی علم وافر: بدون دانش و آگاهی فراوان //۰ و مایه کامل: معطوف است بر "بی علم وافر" یعنی بدون سرمایه کافی //۰ بصیرت: بینش، بینایی •

۰۳۵ علتها: ج علت به معنی بیماریها، مرضها //۰ واضح: آشکار، روشن، صفت برای بصیرت (میان صفت و موصوف فاصله افتاده) //۰ و بصیرتی ۰۰۰ واضح: بدون بینش آشکاری در شناختن و تشخیص بیماریها، بی آنکه بیماریها را بتواند آشکارا تشخیص بدهد //۰ ممارست: تمرین و تجربه //۰ راجح: غالب آمده، افزون، صفت است برای ممارست //۰ و ممارستی ۰۰۰ راجح: و بدون تمرین و تجربه ای افزون در شناختن داروها •

۰۳۶ رای اندیشه، فکر، تدبیر، حدس //۰ صایب: درست و راست //۰ و رای و رایبی در ۰۰۰ صائب: معطوف است به جمله های پیشین، بی آنکه اندیشه ای درست و راست در اقسام معالجات داشته باشد، بدون حدسی درست در انواع مداوا //۰ خاطر: اندیشه و فکر //۰ ادراک: دریافتن، فهم کردن //۰ ترکیب: به هم پیوستن نهاد //۰ ترکیب نفس: نهاد آدمی //۰ تشریح: قطعه قطعه کردن، کالبد شکافی //۰ ثاقب: نافذ، روشن، تابان، صفت برای خاطر //۰ و خاطری ۰۰۰ ثاقب: و بی آنکه اندیشه ای نافذ در زمینه دریافت چگونگی نهاد آدمی و کالبد شکافی داشته باشد •

۰۳۷ قدم پیدا: معطوف به جملات قبلی، بی آنکه گامی مشخص و آشکار برداشته باشد //۰ اتقان: محکم کردن و استوار کردن کار //۰ بسزا: صفت برای اتقان، شایسته و سزاوار //۰ و اتقان بسزا: و بدون محکم کاری شایسته، بدون آنکه در مقدمات دانش پزشکی و آموختن آن محکم کاری شایسته ای انجام داده باشد //۰

دعوی و رای طبیبی کرد: ادعای طبیبی کرد و تصمیم به طبابت گرفت .

۰۳۹ حاذق: ماهر، استاد //۰ منکور: مشهور //۰ منکور به یمن معالجت:

مشهور به مبارکی مداوا: معروف بود به اینکه معالجه او خوش یمن است .

۰۴۰ مشهور به معرفت دارو و علت: معروف به شناختن دارو و بیماری //۰

رفق: نرمی، لطف، مدارا //۰ شامل صفت برای رفق، شامل شونده، دربرگیرنده //۰

رفق شامل: دارای لطف شامل شونده، مشهور و معروف به داشتن نرمی و لطف

همه جانبه //۰ نصح: خیر خواهی خیر اندیشی //۰ نصحی کامل: خیر خواهی

کامل، خیر اندیشی کامل //۰ مایه بسیار: دارای سرمایه فراوان در علم طب //۰

۰۴۱ دم مسیح: دم حضرت عیسی زنده کننده اموات و شفا بخش بیماران بوده

است //۰ خضر: نام یکی از انبیاست که موسی را ارشاد کرده است، به موجب

روایات اسلامی وی یکی از جاویدانان است که قدمی مبارک دارد .

۰۴۲ چنانکه عادت اوست: جمله معترضه است: آنگونه که عادت همیشگی

روزگار است //۰ مواهب: ج موهبت: بخششها، عطاها //۰ در بازخواستن مواهب:

در مطالبه کردن و پس گرفتن بخششها و عطاها //۰ نفایس: ج نفیسه: چیزهای

گرانبها و قیمتی //۰ دستبردی نمود: ضرب شست نشان داد، فاعل این فعل

روزگار است //۰ قوت ذات: نیروی جسمی، توان جسمی //۰ نور بصر: نور چشم،

روشنی چشم //۰ تراجع: بازگشتن، به عقب برگشتن .

۰۴۲ جهان بینی: صفت فاعلی مرکب مرخم، صفت برای چشم //۰ روزگار چنانکه ...

بخوابانید: روزگار - گذشت زمان - بدان سان که عادت و شیوه همیشگی اوست

در باب مطالعه کردن بخششها و گرفتن چیزهای گرانبها و ارزنده بر او - برآن

طبیب حاذق - ضرب شستی نشان داد، به طوری که نیروی جسمی و روشنی چشم

اوروی به بازگشت و کاهش گذاشت و اندک اندک چشم دنیا بین او خوابانید

(نابینا و کور کرد)

- ۰۴۴ . وُوقِح : بی شرم، بی حیا // آن نادان وقح : منظور آن مدعی طبّ است // عرصه خالی یافت : میدان را خالی دید // دعوی علم // آغاز نهاد : به ادعای دانستن علم پزشکی پرداخت .
- ۰۴۵ . افواه : ج فوه و فم، دهانها // وُذکرآن // افتاد : و نام و یاد آن دردهانها افتاد . یعنی مردم دهان به دهان آن را نقل کردند و مشهور شد .
- ۰۴۶ . نهادن : ترجمه وضع عربی است // نهادن حمل : یعنی وضع حمل، زاییدن // رنج : درد // رنجی حادث گشت : دردی پیدا شد .
- ۰۴۷ . نیکو : قید است برای فعل بپرسید // تمام قید است برای فعل وقوف یافت // بر علت تمام وقوف یافت : بر بیماری به طور کامل اطلاع یافت .
- ۰۵۰ . ترکیب آن : یعنی ترکیب آن دارو // من دانم : من می دانم .
- ۰۵۱ . اخلاط : ج خلط : اجزای يك دارو که بایستی مخلوط می شدند و مجموعا " به عنوان دارو از آن استفاده می شد // بیرون آرد : یعنی از خزانه پادشاه بیرون بیاورد // در رفت : داخل شد، وارد شد .
- ۰۵۲ . بی علم و معرفت : بدون دانش و آگاهی، بدون دانش و شناخت // از قضا : قضا را، تصادفاً ، اتفاقاً " // صره : کیسه // زهر هلاهل : زهر زود کشنده، زهر تریاق ناپذیر // آن را بردیگر اخلاط بیامیخت : آن زهر را با دیگر اجزای دارو آمیخت //
- ۰۵۳ . خوردن همان بود و جان شیرین تسلیم کردن : خوردن آن دارو و مردنش همزمان بود ، به محض اینکه خورد مرد .
- ۰۵۴ . از سوز دختر : از ناراحتی مرگ دختر // شربت : مقداری از نوشیدنی که به يك بار نوشند // سرد گشتن : کنایه از مردن است // در حال سرد گشت : فوراً " مرد .

خودآزمایی بخش پنجم

۱. چه رابطه‌ای میان کلمات اقرار و اعتراف وجود دارد؟

الف) متضادند ب) مترادفند

ج) بین آنها مراعات نظیر است د) بین آنها موازنه است.

۲. معنی درست کلمه " انابت " کدام است؟

الف) رسیدن و نایل شدن ب) آغاز کردن

ج) وارد شدن د) بازگشتن

۳. میان دو کلمه " عاجل و آجل " چه صنعت لفظی وجود دارد؟

الف) جناس لفظی و خطّی ب) جناس مضارع و مرکّب

ج) ترادف د) جناس لفظی و مضارع

۴. معنی درست جمله زیر را معین کنید؟

" این حدیث تازه گردانید "

الف) این حدیث تازه گشت .

ب) این داستان را تازه کرد .

ج) این جوان کار تازه‌ای کرد .

د) این سخن را تجدید کرد .

۵. معنی غلط را پیدا کنید:

الف) فجّار: گنهکاران ب) هم‌تنگد: برابر و مساوی

ج) اخیار: نیکان د) نابکار: بیکاره و معطل

۶. معنی درست جمله زیر را معین کنید:

" آنچه رُود باز نمایند "

الف) هر چه برود در را باز کنند .

ب) در را باز کنند بر هر چه می‌رود .

- ج) هر چه اتفاق افتد به عرض برسانند.
- د) باز نمایند هر آنچه را که می‌رود.
۷۰. معنی درست ترکیب زیر را پیدا کنید:
- " وکیل قاضی "

- الف) آنکه از طرف قاضی وکیل است.
- ب) قاضی که وکالت به عهده اوست.

ج) پیشکار قاضی

د) درجه‌ای است در ارتش

۸۰. پاسخ درست را مشخص کنید. " بازجست " :

- الف) فعل ماضی بعید است.
- ب) اسم مرکب است.
- ج) مصدر مرخم است.
- د) فعل ناقص است.

۹۰. نقش دستوری کلمه " تمام " را در جمله زیر مشخص کنید:

" ملك احتیاط را تمام فرموده است . "

- الف) قید است
- ب) صفت است
- ج) مفعول است
- د) متمم است

۱۰۰. غبار شبهت " چگونه ترکیبی است ؟ :

- الف) اضافه تخریمی
- ب) اضافه ملکی
- ج) اضافه بیانی
- د) اضافه تشبیهی

بخش ششم

- و این مثل بدان آوردم تا بدانید که کار به جهالت و عمل به شبهت عاقبت وخیم دارد. یکی از حاضران گفت: سزاوارتر کسی که چگونگی مکر او از عوام
۳. نباید پرسید و خُبثِ ضمیر او برخواص مشتبه نگردد، این بدبخت است که علامات کژی سیرت در زشتی صورت او دیده می‌شود. قاضی پرسید که: آن علامت چیست؟ تقریر باید کردن. که همه کس آن را نتواند شناخت. گفت:
۶. علما گویند که "هر کشاده ابرو که چشم راست، و از چپ خردتر باشد با اختلاج داریم. و بینی او به جانب راست میل دارد، و در هر مُنبِتی از اندام او سه موی رویده، و نظر او همیشه سوی زمین افتد، ذات ناپاک او مجمع فساد و مکرومنبع
۹. فجور و تعدر باشد" و این علامات در وی موجود است.
- دمنه گفت: در احکام خلائق گمانِ میل و مدهانت توان داشت، و حکم ایزدی عین صواب است و در آن سهو و زلت و خطا و غفلت صورت نیندد. و اگر
۱۲. این علامات که یاد کردی، معینِ عدل و دلیل صدق می‌تواند بود و، بدان حق را از باطل جدا میتوان کرد، پس جهانیان در همه معانی از حجت فارغ آمدند، و بیش هیچ کس را نه بر نیکوکاری محمدت واجب آید و نه بر بدکرداری عقوبت
۱۵. لازم. زیرا که هیچ مخلوق این معانی را از خود دفع نتواند کرد. پس بدین حکم جزای اهل خیر و پاداش اهل شر محو گشت. و اگر من این کار که می‌گویند بکرده‌ام، نَعُوذُ بِاللَّهِ، این علامات مرا برین داشته باشد، و چون دفع آن در امکان

۱۸. نیاید نشاید که به عقوبت آن مأخوذ گردم، که آنها با من برابر آفریده شده‌اند.
 و چون ازان احتراز نتوان کرد حُکم بدان چگونه واقع گردد؟ و توباری برهان
 جهل و تقلیدِ خویش روشن گردانیدی و به کلمه‌ای نامفهوم نمایش بی‌وجه
 ۲۱. و مداخلت نه در هنگام گرفتگی.

چون دمنه بر این جمله جواب بداد دیگر حاضران دم در کشیدند و چیزی
 نگفتند. قاضی بفرمود تا او را به زندان باز بردند.

۲۴. و دوستی بود از آن کلیه، روز به نام، به نزدیک دمنه آمد و از وفات کلیه

اعلام داد. دمنه رنجور و متأسف گشت و پرغم و متحیر شد، و از کوره آتش دل
 آهن بر آورد و از فواره دیده آب بر رخسار برآورد و گفت: دریغ دوستِ مشفق و برادر
 ۲۷. ناصح که در حوادث بدو دیدمی، و پناه در مهمات رای و رویت و شفقت و نصیحت
 او بود، و دل او گنج اسرار دوستان و کان رازهای بذاذران، که روزگار را بران وقوف
 صورت نبستی و چرخ را اطلاع نگشتی

۳۰. لِكَلِّ امْرِئٍ شِعْبٌ مِنَ الْقَلْبِ فَارِغْ وَ مَوْضِعٌ نَجْوَى لَا يُرَامُ اِطْلَاعُهَا
 يَطْلُونُ شَتَّى فِي الْبِلَادِ وَسُرُّهُمْ اِلَى صَخْرَةٍ اَعْيَا الْكِرْجَالِ اَنْصِدَاعُهَا

بیش مرا در زندگانی چه راحت و از جان و بینائی چه فایده؟ و اگر نه آنستی که این

۳۳. مصیبت به مکان مودت تو جبر می‌افتد، و زنی

اکنون خود را بزاریان کشته‌امی

و بحمدالله که بقای تو از همه فوایت عوض و خلف صدق است، و هر خلل که به

۳۶. وفات او حادث شده است به حیات تو تدارک پذیرد. و امروز مرا تو همان
 بذاذری که کلیه بوده است، دست بده و مرا به بذاذری قبول کن. روز به اهتزاز
 هر چه تمامتر بنمود و گفت: بدین افتتاح رهین شکر و منت گذاشتم. و کلسی

۳۹. ارباب مروت و اصحاب خرد و تجربت را به دوستی و صحبت تو مباحثات است. و

کاشکی از من فراغی حاصل آیدی، و کاری را شایان توانمی بود. دست یکدیگر

بگرفتند و شرط و وثیقت بجای آورد.

۰۴۲. آنگاه دمنه او را گفت: فلان جای از آن من و کلیه دفیفه‌ای است، اگر رنجی برگیری و آن را بیماری سعی تو مشکور باشد، روز به بر حُکم نشان اوبرفت و آن بیاورد. دمنه نصیب خویش برگرفت و حصه کلیه به روز به داد، و وصایت
۰۴۵. نمود که پیوسته پیش ملک باشد و از آنچه در باب وی رود و تنسمی می‌کند و او را می‌آگاهاند. و روز به تیمار آن نکته تا روز وفات دمنه می‌داشت.
- دیگر روز مقدم قضات ماجرا به نزدیک شیر برد و عرضه کرد. شیر آن بستند
۰۴۸. و او را بازگردانید، و ما را بطلبید. چون مادر شیر ماجرا بخواند و بر مضمون آن واقف گشت در اضطراب آمد و گفت: اگر سخن درشت رانم موافق رای ملک نباشد، و اگر تحرز نمایم جانب شفقت و نصیحت مهمل ماند. شیر گفت: در
۰۵۱. تقدیر ابواب مناصحت محاباً و مراقبت شرط نیست، و سخن او در محل هر چه قبول‌تر نشیند و آن را بر ریبت و شبهت آسیب و مناسبت نباشد. گفت: ملک میان دروغ و راست فرق نمی‌کند، و منفعت خویش از مضرت نمی‌شناسد. و دمنه
۰۵۴. بدین فرصت که می‌باید فتنه‌ای انگیزد که رای ملک در تدارک آن عاجز آید، و شمشیر او از تلافی آن قاصر و به خشم برخاست و برفت.

توضیحات :

- ۰۱ کار به جهالت : کار از روی نادانی // عمل به شبهت : کردار از روی ظن
و احتمال، کار از روی شک و تردید .
- ۰۲ وخیم : دشوار، ناسازگار، سنگین و گران، ناگوار // عاقبت وخیم : فرجام
بد، پایان زشت و دردناک .
- ۰۳ خبث ضمیر : پلیدی و ناپاکی اندرون، ناپاکی باطن // مشتبه نگردد :
پوشیده نماند .
- ۰۴ سیرت : خو، عادت، خلق، طریقه و روش و سنت // سیرت و سنت :
باطن و ظاهر، خلق و خوی و صورت ظاهر .
- ۰۵ تقریر باید کردن : باید بیان کنی، بهتر است بگویی .
- ۰۶ گشاده ابرو : صفت جانشین موصوف، در اینجا حیوان گشاده ابرو، آنکه ابرو و آنش
از هم فاصله دارد // اختلاج : پریدن و جستن رگها و گوشه لب و پلك چشم
بدون اختیار .
- ۰۷ میل : خمیدن، خم شدن، منحرف شدن // بینی او ... میل دارد : بینی
او به طرف راست خم شود، بینی او به طرف راست منحرف شود // مَنبِیست :
محل روییدن، رستنگاه، پیاز بن مو در زیر جلد که مواز آن بر می آید .
- ۰۸ ذات ناپاک : وجود پلید // مَجْمَع : جای جمع شدن، محل گرد آمدن //
مَنبَع : چشمه، اصل و منشأ // میان دو کلمه " مجمع و منبع " سجع متساوی

- ازدواج است //۰ و میان دو کلمه مکر و غدر ، هم سجع متوازی است وهم ترادف •
- ۰۱۰ احکام خلیق : حکمهایی که مخلوقات صادر می‌کنند //۰ میل : تمایل به یک طرف //۰ مدهانت : چرب زبانی، تملق، اظهار کردن چیزی بر خلاف باطن //۰ در احکام ۰۰۰ توان داشت : در حکمهایی که از سوی مخلوقات صادر می‌شود ظن تمایل به یک طرف و اظهار چیزی بر خلاف باطن می‌توان برد •
- ۰۱۱ صواب : راست، درست، حق //۰ عین : ذات : ذات هر چیز، نفس شیء //۰ عین صواب : حق محض، خود حق //۰ و حکم ایزدی عین صواب است : در صورتی که حکم خداوندی حق محض است //۰ در آن : در حکم خداوندی •
- ۰۱۲ معین : یاری کننده //۰ دلیل صدق : نشان راستی •
- ۰۱۳ در همه معانی در تمامی مقاصد ، در تمامی احوال //۰ از حجت فارغ آمدند : از بیان دلیل و برهان آسوده شدند • از آوردن سند و مدرک فراغت یافتند //۰ و بیش : و دیگر •
- ۰۱۴ مَحْمَدُتْ : ستودن، ستایش //۰ میان نیکوکاری و بدکرداری تضاد وجود دارد •
- ۰۱۶ اهل خیر : نیکان //۰ اهل شرّ : بدان ، بدکاران •
- ۰۱۷-۱۸ در امکان نیاید : ممکن نشود ، ممکن نباشد //۰ شاید شایسته نیست ، روا نیست ، جایز نیست //۰ عقوبت ، شکنجه، عذاب، جزای کار بد //۰ مأخوذ : گرفتار //۰ شاید که به عقوبت آن مأخوذ گردم : روا نیست که به شکنجه آن گرفتار شوم //۰ که آنها با ۰۰۰ شده‌اند : زیرا که آنها (آن علامات) با من توأم آفریده شده‌اند ، با من همزادند •
- ۰۱۹ احتراز : پرهیز کردن، اجتناب //۰ حکم : داوری ، قضا، حکم عقوبت و سیاست //۰ و چون از آن ۰۰۰ گردد : و چون از آن پرهیز نمی‌توان کرد، پس حکم قاضی بر آن چگونه تعلق می‌گیرد؟ //۰ باری : به هر حال، در هر صورت •
- ۰۲۰ تقلید : پیروی کردن، از پی رفتن //۰ به کلمه‌ای : با عبارت و سخنی //۰

نمایش : خود نمایی //۰ بی وجه : در اینجا بی‌مناسبت، نابجا .

۰۲۱ مداخلت : دخالت، دخالت کردن //۰ نه در هنگام : بی موقع //۰ گرفتی : شروع کردی، آغاز کردی //۰ و توباری ۰۰۰ گرفتی : و توبه هر حال دلیل نادانی و دنباله روی خویش را آشکار کردی و با بیان سخنی غیر قابل فهم خود نمایی بی‌جا و دخالت بی‌موقع آغاز کردی .

۰۲۲ بر این جمله : بدین سان، بدین گونه، بدین صورت //۰ دم در کشیدند : سکوت کردند //۰ آن : ضمیر ملکی، مال، متعلق به، گاه به صورت " از آن " به کار می‌رود . از آن : متعلق به .

۰۲۴ دوستی بود از آن کلیله : دوستی بود متعلق به کلیله، دوستی از دوستان کلیله .

۰۲۵ کوره آتش دل : اضافه تشبیهی، دل به کوره آتش مانند شده است //۰ از کوره آتش دل آهی برآورد : آهی سوزناک برکشید //۰ فواره دیده : اضافه تشبیهی، دیده به فواره مانند شده است .

۰۲۷ در حوادث بدو دویدمی : در پیشامدها به سوی او می‌دویدم، به او پناه می‌بردم //۰ رای : اندیشه، فکر، تدبیر //۰ رویت : اندیشه، تامل //۰ پناه در مهّمات ۰۰۰ او بود : پناه من در کارهای بزرگ اندیشه و تأمل و دلسوزی و خیرخواهی او بود //۰ رای و رویت : دو کلمه مترادفند .

۰۲۸ بذاذران : برادران //۰ گنج اسرار دوستان و کات رازهای بـذاذران : عبارتهای مترادفند //۰

۰۲۹ روزگار ۰۰۰ صورت نبستی : برای روزگار هم آگاهی یافتن بر آن ممکن نمی‌شد //۰ و چرخ را ۰۰۰ نگشتی : سپهر (فلک) را هم اطلاع یافتن بر آن میسر نمی‌شد //۰ اسناد دادن " وقوف صورت نیستی " بر روزگار، و " اطلاع ممکن نگشتی " بر چرخ، از بابت استعاره مکنیه است //۰

۰۳۰ لِكَلِّ امْرِي شِعْبًا ۰۰۰

لِكَلِّ : بر هر ، برای هر //۰ اِمْرِي : مردی (از دوستان و یاران) //۰
شِعْبًا : شکافی است //۰ مِنَ الْقَلْبِ : از قلب (اینجا در قلب) //۰ فَسَارِعًا :
خالی //۰ و موضع : و جایگاه و محلّ //۰ نَجْوَى : راز ، رازگویی //۰ لِأَيْرَامُ : قصد
کرده نشود //۰ اِطْلَاعُهَا : اطلاع یافتن بر آن ، دیده و رشدن برآن //۰ معنی
بیت : برای هر مردی (از دوستان و یاران) شکاف خالی و جایگاه راز سپاری
دارم در قلب خود که اطلاع یافتن بر آن قصد کرده نشود (کسی قصد نکند که
از بالا بر آن شکاف و محل راز بنگرد و سرّ و راز را دریابد) .

۰۳۱ يَظْلَوْنَ شَتَّى

يَظْلَوْنَ : می شوند //۰ شَتَّى : پراکنده ، مفرد آن شتیت است //۰
فِي الْبِلَادِ : در شهرها //۰ و سَرَّهُمْ : در حالی که راز آنها ، راز ایشان //۰ اِلَى
صَخْرَةٍ : بر سنگ خارهای است که //۰ اَعْيَا " : عاجز و درمانده کرد //۰ الرِّجَالُ :
مردان را //۰ اِنْصَادَعُهَا : شکافتن آن سنگ //۰ معنی بیت : پراکنده و متفرق
می شوند در شهرها (برادران و یارانی که به من راز خود را سپرده اند) در حالی
که راز ایشان بر سنگ خارهای است که شکافتن آن سنگ خار و نفوذ کردن در آن ،
مردان را عاجز و ناتوان می کند (دل خود را به سنگ خارهای مانند کرده است
که هیچ مردی نمی تواند در آن راه یابد و سرّ و راز دوستان را بداند) .

۰۳۲ بیش : دیگر //۰ اگر نه آنستی : اگر این طور نبود .

۰۳۳ این مصیبت : مصیبت مرگد کلیده //۰ به مکان : به جای ، به وجود //۰ جبر
می افتد : جبران می شود //۰ و اگر نه آنستی ۰۰۰ جبر می افتد : و اگر چنان نبود
که مصیبت از دست رفتن کلیده با بودن دوستی تو (با وجود دوستی تو با من)
جبران می شود . یعنی وجود تو عدم او را جبران می کند .

۰۳۴ به زاریان : به زاری زار ، به خواری //۰ ورنی اکنون خود را به زاریان

کشته‌امی : و الا اکنون خود را به زاری کشته بودم .

۰۳۵ فوایت : جِ فَايْتُ : فوت شده‌ها، از دست رفته‌ها // عَوْضُ : بدل، جانشین، آنچه به جای چیزی دهند // خَلْفُ : جانشین، باز مانده // صِدْقُ : صفت برای خلف، راستین // و بحمدالله ۰۰۰ صدق است : و خدا را شکر که زنده ماندن تو بدل و جانشین راستین است بر تمامی فوت شده‌ها .

۰۳۶ تدارك پذيرد : تلافی و جبران می‌شود .

۰۳۷ بذاذری : برادری // اهتزاز : شاد شدن، شادمان گردیدن، تکان خوردن در جای خود مانند حرکت بیرق و شاخه درخت، جنبش .

۰۳۸ هر چه تمامتر : قید است به معنی هر چه کاملتر // اهتزاز هر چه تمامتر بنمود : شادی هر چه کاملتر از خود نشان داد، تکانی از روی شادی خورد // افتتاح : کشودن، باز کردن، آغاز کردن // رهین : گرو گذاشته شده، مرهون // بدین افتتاح ۰۰۰ گشتم : با این شروع و آغاز دوستی از جانب شما مرهون سپاسگزاری و نیکی و احسان شما شدم، رهین شکر و انعام شما گشتم // کلسی : تمام، عموم .

۰۳۹ ارباب مرّوت : جوانمردان // اصحاب خرد : صاحبان خرد، خردمندان // تجربت : معطوف است بر کلمه خرد، یعنی اصحاب تجربت : صاحبان تجربه // و کّلی ارباب ۰۰۰ مباحثات است : و تمامی جوانمردان و کلیه خردمندان و صاحبان تجربه به دوستی با تو و همدمی با تو افتخار می‌کنند .

۰۴۰ کاشکی : ای کاش // کاشکی از من ۰۰۰ توانمی بود : ای کاش از من راحتی و آسودگی حاصل می‌شد و می‌توانستم شایسته انجام کاری باشم . ای کاش می‌توانستم راحتی به شما برسانم و شایستگی انجام دادن کاری را می‌داشتم .

۰۴۱ وثیقت : استواری و محکم کاری // شرط وثیقت به جای آورد : آنچه لازمه محکم کاری و استواری آن پیمان دوستی بود ، به جای آوردند . آورد عطف است به

- فعل بگرفتند، یعنی آوردند .
- ۰۴۲ دفینه: پول و مالی که در زمین دفن کرده باشند، گنجینه .
- ۰۴۳ اگر رنجی بر گیری: اگر زحمتی بکشی، اگر تقبّل زحمت کنی // سعی تو مشکور باشد: کوشش تو در خورتشکر خواهد بود .
- ۰۴۴ آن بیاورد: مرجع ضمیر آن کلمه دفینه است // نصیب: سهم کسی از چیزی بهره، حصّه // برکرفت: برداشت // حصّه: نصیب، بهره // نصیب و حصه دو کلمه مترادفند // فاعل وصایت نمود، دمنه است .
- ۰۴۵ پیوسته: قید زمان است، همواره، همیشه // در باب وی رود: در حَقّ او انجام می‌یابد، نسبت به او عمل می‌شود // تنسم: بوکشیدن، کسب خبیر کردن، خبر جُستن // تنسمی می‌کند: خبر جویی می‌کند // او را می‌آگاهاند: او را بیاگاهاند .
- ۰۴۶ تیمار داشتن: مواظبت کردن، غمخواری کردن // تیمار آن نکته می‌داشت: مواظب و عهده‌دار آن نکته می‌بود یعنی کسب اخبار می‌کرد و بسه نبرد دمنه می‌آورد // عرضه کرد: یعنی ماجرا را عرضه داشت // بستد: گرفت (از مصدر ستدن) .
- ۰۴۷ مادر را بطلبید، فاعلش شیر است .
- ۰۴۸ اضطراب: پریشان شدن، پریشانی، بی‌تابی // در اضطراب آمد: پریشان شد، سراسیمه گشت // اگر سخن درشت رانم: اگر عتاب آمیز سخن بگویم // موافق رأی ملک نباشد: مناسب و سازگار نظر و میل پادشاه نخواهد بود .
- ۰۴۹ تحرز: خویشتن داری کردن، پرهیز کردن // اگر تحرز نمایم: اگر پرهیز کنم از بیان نظر خودم، اگر خویشتن داری کنم // مهمل ماندن: ضایع

و تباه شدن، نادیده ماندن // جانب شفقت و نصیحت مهمل ماند: جانب
دلسوزی و خیرخواهی نادیده گرفته می‌شود // در تقریر ابواب مناصحت :
در بیان انواع نصیحت گریها، در اثبات اقسام خیرخواهی .

۵۱ . محابا : پروا داشتن : رعایت جوانب امر کردن // شرط نیست : روانیست،
جایز نیست // محابا و مراقبت شرط نیست : پروا کردن و پاییدن جوانب امر
روا نیست // سخن او : سخن شما، سخن شما مادر گرامی // و آن را : و آن سخن
را، آن اظهار نظر شما را .

۵۲ . ربیت و شبهت : سوء ظن و شك و تردید، بین این دو کلمه از نظر معنی
ترادف و از لحاظ لفظ صنعت از دواج است // آسیب : در اینجا به معنی تماس
و نزدیکی است // و آن را . . . نباشد : و آن سخن شفقت آمیز شما با سوء ظن و
شك و تردید تماس و مناسبتی پیدا نمی‌کند . ما از روی سوء ظن و شك و تردید
به سخن شما نگاه نمی‌کنیم .

۵۳ . فرق نمی‌کند : فرق نمی‌گذارد // میان راست با دروغ و منفعت بامضرت
صنعت تضاد وجود دارد .

۵۴ . در تدارك آن : در تلافی و جبران آن ، در پیش‌گیری از آن // تلافی :
دریافت ، جبران // که رای ملك . . . قاصر : که اندیشه پادشاه (شییر) در
پیش‌گیری از آن ناتوان گردود و شمشیر او از جبران آن باز می‌ماند . یعنی نه
تدبیر و اندیشه می‌تواند جلو آن کار - فتنه و آشوب - را بگیرد و نه شمشیر و نیروی
نظامی .

خودآزمایی بخش ششم :

- ۰۱ معنی صحیح ترکیب " خبث ضمیر " را مشخص کنید :
- الف (خبیثی که ضمیر دارد) ب (ضمیری که مال خبیث است)
 ج (ضمیر ناپاک) د (ناپاکی اندرون)
- ۰۲ میان دو کلمه " سیرت و صورت " چه رابطه معنوی موجود است ؟ :
- الف (مترادفند) ب (متضادند)
 ج (بین آن و مراعات نظیر است) د (از سویی متضاد و از طرفی مراعات نظیرند)
- ۰۳ معنی درست کلمه " اختلاج " را پیدا کنید :
- الف (رفت و آمد) ب (نشست و برخاست)
 ج (پرش اعضای بدن بدون اختیار) د (اعتراض)
- ۰۴ معنی غلط را پیدا کنید :
- الف (مُنبت : منبر و وعظ) ب (مجمع : جای جمع شدن)
 ج (منبع : سرچشمه) د (میل : تمایل به یک طرف)
- ۰۵ معنی درست کلمه " مداهنت " را پیدا کنید :
- الف (شوخی کردن) ب (چرب زبانی)
 ج (مخالفت) د (دوستی)
- ۰۶ چه صنعتی میان ترکیبات نیکوکاری و بدکرداری وجود دارد ؟ :
- الف (مراعات نظیر) ب (مطابقه)
 ج (ترادف) د (تنسیق الصفات)
- ۰۷ معنی درست تعبیر " دم در کشیدند " را پیدا کنید :
- الف (نفس کشیدند) ب (آه سرد کشیدند)
 ج (حرف زدند) د (سکوت کردند)
- ۰۸ " کوره آتش دل " چگونه ترکیبی است ؟ :

الف) ترکیب وصفی ب) جمله اسنادی

ج) اضافه ملکی د) اضافه تشبیهی

۰۹. معنی درست کلمه " امرئ " چیست ؟ :

الف) امرمن ب) امر او

ج) مرد د) آیا تلخ است ؟

۰۱۰. معنی درست " جبر من افتد " را پیدا کنید :

الف) جریان می‌یابد ب) جبران می‌شود

ج) مجبور می‌گردد د) ظلم می‌کند

بخش هفتم

دیگر روز دمنه را بیرون آوردند ، و قضات فراهم آمدند ، و در مجمعِ عامّ بنشستند ، و معتمدِ قاضی همان فصلِ روزِ اول تازه گردانید . چون کسی در حق وی سخنی نگفت مقدم‌فصات روی بدو آورد و گفت : اگر چه حاضران ترا به خاموشی یاری می‌دهند دل‌های همگنان در این خیانت بر تو قرار گرفته است ، و ترا با این سمت و وصمت در زندگانی میان این طایفه چه فایده ؟ و به صلاح حال و مال تو آن لایق‌تر که به گناه اقرار کنی ، و به توبت و انابت خود را از تبعیتِ آخرت مسلم گردانی ، و باز دهی

اگر خوش خوئی از گران قرطبانیان و گر بد خوئی از گران قرطبانی
۹ . مُسْتَرِيحٌ اَوْ مُسْتَسْرَاحٌ مِنْهُ ، وَاَنْگَاهِ دُو فُضَيْلَتِ تَرَا فَرَاهِمَ اَیْدِ وَ ذَكَرَ اَنْ بَرِ صَحِیْفَهٗ رُوْزِ گَارِ مُثَبَّتِ مَانَدَ : اَوَّلِ اعْتِرَافِ بِهٖ جَنَایَتِ بَرَاى رَسْتِگَارِى اَخْرَتِ وَ اِخْتِیَارِ كَرْدَنِ دَارِ بَقَا بَرِ دَارِ فَنِّ ، وَ دُوْمِ صِیْتِ زَبَانِ اَوْرِى خُودِ بَدِیْنِ سَثْوَالِ وَ جَوَابِ كِه رَفْتِ وَ ۱۲ . اَنْوَاعِ مَعَاذِیْرِ دَلِیْذِیْرِ كِه نَمُودَه شُد . وَ حَقِیْقَتِ بَدَانِ كِه وَفَاتِ دَر نِیْكَ نَامِى بَهْتَرِ اَز حِیَاثِ دَر بَدَنَامِی

دمنه گفت : قاضی را به گمان خود و ظنونِ حاضران بی حجتِ ظاهر و دلیل
۱۵ . رُوشَنِ حُكْمِ نَشَایْدِ كَرْدِ ، اِنَّ الظَّنَّ لَا یُعْنِیْ مِنْ الْحَقِّ شَيْئًا " . و نیز اگر شما را این شبهت افتاده است و طبع همه بر گناه من قرار گرفته است آخر ، من در کار خود بهتر دانم . و یقین خود را برای شكِ دیگران پوشانیدن از خود و مروّت و تقوی

۰۱۸. و دبانت دور باشد. و به ظنّی که شمار است که مکر عیاذا " بالله در باب اجنبی

و ریختن خون او از جهت من قصدی رفتست چندین گفت گوی مــــی رود، و

اعتقادهای همه تفاوت می پذیرد، اگر در خون خود بی موجبی سعی پیوندم دران

۰۲۱. به چه تاویل معذور باشم؟ که هیچ ذاتی را بر من آن حق نیست که ذات مرا، و

آنچه در حق کمتر کسی از جانب جایز شمرم و از روی مرّوت بدان رخصت نیابم

در باب خود چگونه روا دارم؟ از این سخن درگذر، اگر نصیحت است به از این

۰۲۴. باید کرد و اگر خدیعت است پس از فضحیت در آن خوض نمودن بابت خردمندان

نتواند بودن. و قول قضات حکم باشد، و از خطا و سهو در آن احتراز ستوده است.

و نادر آنکه همیشه راست گوی و محکم کار بودی، از شقاوت ذات و شور بختی

۰۲۷. من در این حادثه گزافکاری بر دست گرفتی، و اتقان و احتیاط تمام یکسو نهادی،

و به تمویسه اصحاب غرض و ظنّ مجرّد خویش روی به امضای حکم آوردی.

سَحَابٌ حَنَانِي جَوْدَةٌ وَهُوَ مَسْبِلٌ وَ بَخْرٌ عِدَانِي فَيْضُهُ وَهُوَ مَفْعَمٌ

۰۳۰. وَ بَدْرٌ أَضَاءُ الْأَرْضِ شَرْقًا وَ مَغْرِبًا " وَ مَوْضِعٌ رَحْلِي مِنْهُ أَسْوَدٌ مَظْلِمٌ

و هر که گواهی می دهد در کاری که در آن وقوف ندارد بدو آن رسد که بدان نادان

رسید. قاضی گفت: چگونه است آن؟ گفت:

۰۳۳. مرزبانی بود مذکور، و بهارویه نام زنی داشت چوماه روی و چو گل عارض

و چو سیم ذقن در غایت حسن و جمال و نهایت صلاح و عفاف، اطرافی فراهم و

حرکاتی دل پذیر، ملح بسیار و لطف به کمال

۰۳۶. رَشًا لَوْ لَا مَلَا حَتَّهُ خَلَّتِ الدُّنْيَا مِنَ الْقِنْنِ

غلامی بی حفاظ داشت و باز داری کردی. و او را بدان مستوره نظری افتاد، بسیار

کوشید تا بدست آید، البته بدو التفات ننمود. چون نومید گشت خواست که در حق

۰۳۹. او قصدی کند، و در افتضاح او سعی پیوندد. از صیادی دو طوطی طلبید و یکی را

از ایشان بیاموخت که " من در بان را در جامه خواجه خفته دیدم با کد بانو"،

و دیگری را بیاموخت که من باری هیچ نمی‌گویم" . در مدت هفت‌ه‌ای این دوکلمه
 ۰۴۲ . بیاموختند . تا روزی مرزبان شراب می‌خورد به حضور قوم، غلام در آمد و مرغان
 را پیش او بنهاد . ایشان بر حکم عادت آن دو کلمت می‌گفتند به زبان بلخی ،
 مرزبان معنی آن نداست لکن به خوشی آواز و تناسب صورت اهتراز می‌نمود .
 ۰۴۵ . مرغان را به زن سپرد تا تیمار بهتر کشد .

و يك چندی برین گذشت طایفه‌ای از اهل بلخ میهمان مرزبان آمدند . چون
 از طعام خوردن فارغ شدند در مجلس شراب نشستند . مرزبان قفس بخواست ، و
 ۰۴۸ . ایشان بر عادت معهود آن دو کلمه می‌گفتند . میهمانان سر در پیش افکندند
 و ساعتی در یکدیگر نگریست . آخر مرزبان را سؤال کردند تا وقوفی دارد بر
 آنچه مرغان می‌گویند . گفت : نمی‌دانم چه می‌گویند ، اما آوازی دل‌گشای است .
 ۰۵۱ . یکی از بلخیان که منزلت تقدّم داشت معنی آن با او بیگفت ، و دست از شراب
 بکشید ، و معذرتی کرد که : در شهر ما رسم نیست در خانه زن پریشان کسار
 چیزی خوردن . در اثنای این مفاوضت غلام آواز داد که : من هم بارها دیده‌ام و
 ۰۵۴ . گواهی می‌دهم .

توضیحات :

- ۰۱ قُضات : جمع قاضی و با تشدید خواندن آن غلط است .
- ۰۲ معتمد قاضی : همان وکیل قاضی است که دو درس پیش گفته شد // فصل :
- سخن و عبارت // تازه گردانید : تجدید کرد، از نو گفت .
- ۰۳ ترا به خاموشی یاری می دهند : با سکوت خودشان به تو کمک می کنند .
- ۰۴ دل‌های همگنان . . . گرفته است : دل‌های همگی مردم در این خیانت بر گنهکاری و محکومیت تو یقین پیدا کرده است ، دل‌های مردم به محکومیت تو گواهی می دهد // سَمَت : داغ، نشان، مرتبه .
- ۰۵ وَصْمَت : ننگ و عار، عیب و نقص // و ترا . . . چه فایده؟ و برای تو با این داغ [محکومیت] و ننگ و عار در زندگانی کردن میان مردم چه سود؟ // و به صلاح : به مصلحت // حال : اکنون // مآل : آینده، میان حال و مآل صنعت براعات نظیر است .
- ۰۶ توبت و انابت : مترادف المعنی هستند // تبعثِ آخرت : رنج و عذاب آخرت // مسلم گردانی : رها کنی، محفوظ نگاه داری // باز رهی : خلاص شوی .
- ۰۸ قَرَطْبَان : کسی که غیرت برای اهل و عیال خود ندارد // اگر خُشوی خویی . . . قرطبان‌ی : اگر آدم خوش اخلاق و خوش سیرتی، از دست ناکسان رهایی می‌یابی و اگر بدسیرتی، از بی ناموسیهای خودت خلاص می‌شوی .
- ۰۹ مُسْتَرِيحٌ : راحت یابنده باشی، به راحتی رسنده باشی // اَوْ : یا //

سُتْرَاحٌ مَنه : راحتی یافته شده باشی ، مردم از دست تو راحت شده باشند //۰
 فضیلت : برتری، امتیاز //۰ فراهم آید: جمع شود، گرد آید //۰ ذکر آن : نام :
 و یاد آن دو فضیلت //۰ صحیفه : کتاب ، نامه ، مصحف ، ورق //۰ صحیفه روزگار :
 اضافه تشبیهی است ، روزگار به کتابی مانند شده است .

۰۱۰ مثبت : ثبت شده، نوشته شده //۰ / اختیار کردن :
 ترجیح دادن ، برگزیدن .

۰۱۱ دَارِيقًا : سرای پایداری، عالم آخرت، جهان دیگر //۰ دار فنا : سرای
 نیستی، دنیا . سعدی گفته است :

دار الفنا کرای مرمت نمی‌کند بشتاب تا عمارت دار البقا کنیم
 اختیار کردن . . . فنا : ترجیح دادن عالم آخرت بر دنیای مادی //۰ صیت : آوازه،
 شهرت //۰ زبان آوری : نیکو بیانی، خوش صحبتی .

۰۱۲ معاذیر : ج معذار، پوزشها، دلایلی که وسیله برای عذر قرار داده شود //۰
 و انواع . . . که نموده شد : و انواع دلایل دلپذیری که برای پوزش خواهی عرضه
 شد .

۰۱۴ قاضی را . . . نشاید کرد : برای قاضی (حاکم شرع) حکم کردن - صدور حکم و رای
 قطعی - از روی ظن خود و گمانهای افراد حاضر در جلسه، بی آنکه سند و مدرک
 آشکار و دلیل روشنی باشد ، جایز نیست .

۰۱۵ اِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِیْ مِنْ الْحَقِّ شَيْئًا " (سوره یونس آیه ۳۶) : به راستی که
 گمان و پنداشت هیچ از حق بی نیازی ندهد (انسان به گمان تنها از حـق
 بی‌نیاز نگردد) //۰ نیز اگر . . . افتاده است : به علاوه اگر برای شما این تردید
 و شبهه حاصل شده است .

۰۱۷ پوشانیدن : مخفی کردن، مستور داشتن .

۰۱۸ و به ظنی که شما راست : و به گمانی که می‌برید //۰ که مگر : که گویا //۰

اجنبی : بیگانه ، غریب ، خارجی ، دمنه گاو را از آن جهت اجنبی می خواند که حیوانات جنگل همه گوشتخوار بودند جز گاو که گیاهخوار است

۰۱۹ از جهت من قصدی رفته است : از سوی من سوء قصدی انجام گرفته است //۰ چندین گفت گوی می رود : این قدر بحث و گفتگو می شود //۰ اعتقادهای همه تفاوت می پذیرد : نظرها و عقیده های همه فرق می کند ، هر کس نظر و عقیده خاص خود را ابراز می دارد .

۰۲۰ در خون خود : در قتل خود ، در کشتن خویش //۰ بی موجبی : بی جهت و بی دلیل //۰ به چه تاویل : به چه عنوان .

۰۲۲ رخصت : اجازه ، جواز .

۰۲۴ . خدیعت : مکر و حيله ، خُدعه //۰ خوض : فرو رفتن در آب //۰ . خوض نمودن : وارد شدن //۰ بابت خردمندان نتواند بودن : مناسب حال و شأن خردمندان نمی تواند باشد //۰ در این عبارات میان کلمات : نصیحت ، خدیعت و فضیحت ، صنعت از دواج وجود دارد .

۰۲۵ قول قضات حکم باشد : سخن و گفتار قاضیان به منزله حکم و لازم الاجراست //۰ در آن : در آن حکم .

۰۲۶ . نادر آنکه : شگفت انگیز آن است که ، عجیب است که ، جای شگفتی است که //۰ شقاوت ذاتی : بدبختی ذاتی ، شور بختی : تیره بختی ، تیره روزی //۰ در آن : در آن حکم .

۰۲۷ گزافکاری : سهل انگاری - بی احتیاطی //۰ در این حادثه ... بردست گرفتی : در این واقع بی احتیاطی - بی دقتی در پیش گرفتی //۰ اتقان : استوار کردن کار ، محکم کاری //۰ تمام : قیاس است برای فعل یلک سونهادی ، تمامًا ، کلاً " //۰ یلک سونهادی : به کنسار

گذاشتی، به دور افکندی

۰۲۸ تمویه: زر اندود کردن، آب طلا دادن، دروغ آراستن، ظاهر سازی //۰
و به تمویه اصحاب ۰۰۰ آوردی: و با دروغ آرایی غرض ورزان و گمان تنهای خود
به اجرای حکم روی آوردی.

۰۲۹ سَحَابٌ خَطَانِي جَوْدَةٌ ۰۰۰

سحابٌ: ابری //۰ خَطَانِي: گذشت از من //۰ جَوْدَةٌ: ریزش آن، باران
بسیار آن //۰ وَهُوَ: در حالی که او //۰ مُسْبَلٌ: بارنده است، ریزان است //۰
وَبَحْرٌ: و دریایی است //۰ عُدَانِي: شامل من نشد //۰ فَيْضُهُ: خیر و بخشش
او //۰ مُفْعَمٌ: پُر //۰ معنی بیت: ابری است که باران ریزان و بسیار او از من
گذشت و بر من نبارید در حالی که بارنده است و دریایی است که خیر و بخشش
او شامل حال من نشد اگر چه پر است.

۰۳۰ وَبَدْرٌ أَضَاءُ الْأَرْضِ ۰۰۰

وَبَدْرٌ: ماه تمامی است، و ماه کاملی است //۰ أَضَاءُ: روشن کرد //۰
الْأَرْضُ: زمین را //۰ شرقاً: شرق را //۰ و مغرباً: مغرب را //۰ و موضع: و
جایگاه، و محلّ //۰ رَحْلِي: فرود آمدن من //۰ مِنْهُ: از آن //۰ أَسْوَدٌ: سیاه
است //۰ مُظْلِمٌ: تاریک //۰ معنی بیت: و ماه کاملی (چهارده شبه) است که
شرق و غرب زمین را روشن کرد و لکن جایگاه فرود آمدن من (منزلگاه من) از آن
سیاه و تاریک است.

۰۳۳ مرزبان: حاکم ناحیه و کشور، مرزدار، سرحدّ دار //۰ مذکور: مشهور و

معروف //۰ عارض: چهره، رخسار.

۰۳۴ ذقن: زنج، چانه //۰ چوماه روی و چوگل عارض و چو سیم ذقن: مصراعی

از بییتی است که در وصف زن مرزبان آورده شده است //۰ صلاح: شایستگی،
نیکوکاری //۰ عفاف، پارسایی، پاکدامنی //۰ اطرافى فراهم: اندامى متناسب،

متناسب الاعضاء //۰ در میان غایت و نهایت، از نظر لفظی سجع مطرف است و از نظر معنی مترادف //۰ از چوماه روی ۰۰۰ تا آخر بیت عربی: همه وصف آن

زن است •

۰۳۶ رَشَا لَوْلَا مَلَا حَتْهٗ ۰۰۰

رَشَا: بره آهو، آهو بره //۰ لَوْلَا: اگر نمی بود //۰ مَلَا حَتْهٗ: نمکینگی و

زیبایی او //۰ خَلَّتْ: خالی می شد، خالی می بود //۰ مِّنْ: از //۰ فِتْنَتْ: فتنه‌ها //۰

معنی: آهو بره‌ای است که اگر زیبایی او نمی بود جهان از فتنه‌ها خالی می شد •

۰۳۷ بی حفاظ: بی عفت، بی شرم، ناخویشندار، بی پروا //۰ بازدار: کسی که

از بازها نگهداری و مواظبت کند، کسی که باز تربیت کند //۰ بازداری کردی:

بازداری می کرد //۰ او را: آن غلام را //۰ مستوره: زن عقیف، پاکدامن •

۰۳۸ التفات ننمود: توجه نکرد، فاعل آن، زن مستوره است •

۰۳۹ افتضاح: رسوا کردن، رسوایی //۰ در افتضاح او سعی پیوندد: برای

رسوا کردن او کوشش کند •

۰۴۰ جامه: منظور جامه خواب و رختخواب است •

۰۴۱ من باری هیچ نمی گویم: من به هر حال چیزی نخواهم گفت: یعنی من

هم می دانم ولی نمی گویم //۰ این دو کلمه: منظور این دو جمله است •

۰۴۲ قوم: به معنی زوجه و زن است //۰ به حضور قوم: در حضور زن، درپیش

زن //۰ در آمد: وارد شد //۰ مرغان را: منظور طوطیان است •

۰۴۳ بر حکم عادت بر حسب عادت، بر مقتضای عادت •

۰۴۴ تناسب صورت: برازنده بودن صورت، برازندگی شکل ظاهری آنها //۰

اهتزاز می نمود: شادی از خود نشان می داد //۰ تا تیمار بهتر کشد: تا بیشتر و بهتر

مواظبت کند •

۰۴۶ یکچندی: چند وقت، مدتی //۰ بر این گذشت: بر این ماجرا گذشت //۰

- ۰۴۸ بر عادت معهود: بر عادت معمول.
- ۰۴۹ و ساعتی در یکدیگر نگریست: یعنی نگریستند.
- ۰۵۱ منزلتِ تقدّم: مرتبهٔ پیشوایی، مرتبهٔ بزرگی.
- ۰۵۲ معذرتی کرد: عذری خواست // پریشان کار: بدکاره // در اثنای: در میان، در وسط.
- ۰۵۳ مفاوضت: گفت و گو، صحبت.

خود آزمایی بخش هفتم:

۰۱ معنی درست جمله زیر را پیدا کنید:

" به خاموشی یاری می دهند "

الف) ترا در خاموشی و تاریکی هوا کمک می کنند.

ب) ترا به سکوت دوستی تسلیم می کنند.

ج) ترا به سکوت کمک می کنند.

د) ترا با خاموشی می سپارند.

۰۲ معنی درست لفظ " سَمَتْ " را پیدا کنید:

الف) طرف و جانب ب) بلندی مرتبه

ج) سکوت د) داغ

۰۳ معنی غلط را پیدا و مشخص کنید:

الف) وصمت: سرمه چشم ب) صلاح: مصلحت

ج) مآل: آینده د) انابت: بازگشت و توبه

۰۴ " صحیفه روزگار " چگونه ترکیبی است؟:

الف) اضافه ملکی ب) اضافه تشبیهی

ج) اضافه توصیفی د) اضافه استعاری

۰۵ " مَثَبْت " کدام صیغه است؟:

الف) صفت مشبیه ب) اسم فاعل

ج) اسم مفعول د) صیغه مبالغه

۰۶ پاسخ غلط را پیدا کنید:

الف) اختیار کردن: برگزیدن ب) داربقا: عالم آخرت

ج) صیت: رعد د) دارفنا: دنیا

۰۷ مفرد کلمه " معاذیر " کدام است؟:

الف) عذر ب) معذور

ج) معذار د) معذرت

۰۸. معنی صحیح را پیدا کنید:

الف) به چه تاویل: با کدام نشانه ب) رخصت: اجازه

ج) خدیعت: بیعت کردن د) خوض: ترسیدن

۰۹. معنی صحیح کلمه "گزارفکاری" را پیدا کنید:

الف) اسهل انگاری ب) لاف زنی

ج) افکار گزنده د) گرانجانی

۰۱۰. معنی درست کلمه "خوض" کدام است؟:

الف) صاحب نعمت ب) فرورفتن آب

ج) باغ د) کمان

بخش هشتم

- مرزبان از جای بشد ، و مثال داد تا زن را بکشد . زن کسی به نزد اوفرستاد
- و گفت : مشتاب به کشتنم که در دست توأم ، عجلت از دیو نیکو نماید، و اصحاب
۳. خرد و تجربیت در کارها ، خاصه که خونی ریخته خواهد شد، تأمل و تثبیت واجب بینند، و حکم و فرمان باری را جَلَّتْ أَسْمَاؤُهُ وَعَمَّتْ نَعْمَاؤُهُ " امام سازند : یا ایُّهَا الذِّینَ آمَنُوا إِنَّ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا (الایه) . و تدارک کار من از فرایض
۶. است ، و چون صورت حال معلوم گشت اگر مستوجب کشتن باشم در یک لحظه دل فارغ گردد . و این قدر دریغ مدارک از اهل بلخ بپرسند که مرغان جز این دوکلمت از لغت بلخی دیگر چیزی می دانند . اگر ندانند متیقن باشی که مرغان را این
۹. ناحفاظ تلقین کرده است ، که چون طمع او در من وفا نشد، و دیانت من میان او و غرض او حایل آمد، این رنگ آمیخت . و اگر چیزی دیگر بدان زبان می توانند گفت بدان که من گناه کارم و خون من ترا مباح .
۱۲. مرزبان شرط احتیاط به جای آورد و مقرر شد که زن از آن مبرا است . کشتن او فرو گذاشت و بفرمود تا باز دار را پیش آوردند . تازه درآمد که مگر خدمتی کرده است ، بازی در دست گرفته . زن پرسید که : تو دیدی که من این کار می کردم ؟
۱۵. گفت : آری دیدم . بازی که در دست داشت بر روی او جُست و چشمانش برکنند . زن گفتند : سزای چشمی که نادیده را دیده پندارد این است ، و از عدل و رحمت آفریدگار جَلَّتْ عَظْمَتُهُ همین سزید

فَلَرُبَّ حَافِرٍ حُفْرَةٍ هُوَ يَضْرَعُ

بد مکن که بد افتسی چه مکن که خود افتی

نُصَبُوا بِكَيْدِهِمُ الضَّعِيفَ حَبَائِلًا " عَشْرًا وَابْنَاهَا وَسَلَّمْتُ مِنْ لِحَابَتِهَا

۰۲۱ و این مثل بدان آوردم تا معلوم گردد که بر تهمت چیرگی نمودن در دنیا بی‌خیر و منفعت و با وبال و تبعیت است .

تمامی این فصول برجای نبشتند و به نزدیک شیر فرستاد . مادر را بنمود . چون
۰۲۴ بر آن واقف گشت گفت : بقا باد ملک را، اهتمام من در این کار بیش از این
فایده نداشت که آن ملعون بدگمان شد . و امروز حیلت و مکر او بر هلاک ملک
مقصور گردد، و کارهای ملک تمام بشوراند، و تبعیت این از آن زیادت باشد که در
۰۲۷ حق وزیر مخلص و قهرمان ناصح روا داشت . این سخن در دل شیر موقع عظیم
یافت و اندیشه به هر چیزی و هر جایی کشید . پس مادر را گفت : بازگوی از کدام
کس شنودی، تا آن مرا در کشتن دمنه بهانه‌ای باشد . گفت . دشوار است بر من
۰۳۰ اظهار سرکسی که بر من اعتماد کرده باشد . و مرا به کشتن دمنه شادی مسوع
نگردد . چون این ارتکاب روا دارم و رازی که به محلّ ودیعت عزیز است فاش
گردانم؟ لکن از آن کس استطلاع کنم، اگر اجازت بیابم باز گویم .

۰۳۳ و از نزدیک شیر برفت و پلنگ را بخواند و گفت : انواع تربیت و تشریح و
ابواب کرامت و تقریب که ملک در حق تو فرموده است و می‌فرماید مقرر است، و
آثار آن بر حال تو از درجات مشهور که می‌یابی ظاهر، و در آن به اطنابی و
۰۳۶ بسطی حاجت نتواند بود . و نگاه گفت : واجب است بر تو که حق نعمت او بگزاری
و خود را از عهده این شهادت بیرون آری، و نیز نصرت مظلوم و معونت او در
ایضاح حجت در حال مرگ و زندگانی، اهل مروّت فرض متوجّه و قرض متعیّن
۰۳۹ شناسد، چه هر که حجت مرده پوشیده گرداند روز قیامت حجت خویش فراموش
کند . از این نمط فصلی مشبع برو دمید .

پلنگ گفت : اگر مرا هزار جان باشد، فدای يك ساعته رضا و فراغِ مَلِكِ دارم

۰۴۲ از حقوق نعمتهای او یکی نگزارده باشم، و در احکام نيك بندگی خود را مقصر شناسم . و من خود آن منزلت و محلّ کسی را دارم که خود را در معرض شکر آرم و نکر عذر بر زبان رانم؟

۰۴۵ بنده آن را چگونه گوید شکر مهر و مه را چه گفت خاکستر؟

و موجب تحرّز از این شهادت کمال بدگمانی و حزم ملك است، و اکنون که بدین درجت رسید مصلحت مُلک را فرو نگذارم و آنچه فرمان باشد به جای آرم . وانگاه

۰۴۸ محاورتِ کلیه و دمنه چنانکه شنوده بود پیش شیر بگفت، و آن گواهی در مجمع وحوش بداد . چون این سخن در افواه افتاد آن در دیگر که در حبس مفاوضت ایشان شنوده بودکس فرستاد که : من هم گواهی دارم . شیر مثال داد تا حاضر آمد . ۰۵۱ و آنچه در حبس میان کلیله و دمنه رفته بود بوجه شهادت باز گفت .

ازو پرسیدند که : همان روز چرا نگفتی ؟ گفت : به يك گواه حکم ثابت

نشدی . من بی منفعتی تعذیب حیوان روا ندارم . بدین دو شهادت حکم سیاست

۰۵۴ دمنه متوجه گشت . شیر بفرمود تا او را ببستند و به احتیاط باز داشت، و طعمه

او باز گرفت ، و ابواب تشدید و تعنیف تقدیم نمودند تا از گرسنگی و تشنگی

بمرد . و عاقبت مکر و فرجام بغی چنین باشد . وَاللّٰهُ يَعْصِمُنَا وَجَمِيعَ الْمُسْلِمِيْنَ

۰۵۷ مِنْ الْخَطَا وَالزَّلَلِ

بِمَنِّهِ وَرَحْمَتِهِ وَحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ

توضیحات :

- ۰۱ از جای بشد : عمبانی و ناراحت شد .
- ۰۲ عجلت از دیو نیکو نماید : شتاب کردن از اهریمن پسندیده است ، عجله کارشیطان است .
- ۰۳ تثبیت : پا برجا بودن ، درنگ کردن .
- ۰۴ باری : آفریننده ، خالق // جَلَّتْ أَسْمَاءُ هُ : جمله دعایی است ، بزرگ است اسمهای او ، بزرگ باد نامهای او // عَمَّتْ نِعْمَاؤُهُ : عمومی است نعمتهای او ، بر عموم شامل باد نعمتهای او // و اصحاب خرد ۰۰۰ امام سازند : و خردمندان و صاحبان تجربه (افراد مجرب) در کارها بخصوص زمانی که فردی کشته خواهد شد اندیشیدن و تامل کردن را امری واجب و لازم می دانند و دستور و فرمان خالق را - که بزرگ باد نامهای او و عمومی باد نعمتهای او - راهنمای خود قرار دهند // یا ایها الذین ۰۰۰ فَتَبَيَّنُوا : (سوره حجرات ، آیه ۶) ای آن کسانی که ایمان آورده اید اگر گنهکاری بیاید به شما و بیاورد خبری را بررسی کنید .
- ۰۵ تدارك : فراهم کردن ، آماده ساختن ، دریافت خطا و اشتباه و اصلاح آن // و تدارك ۰۰۰ فرایض است : و دریافت کار من - اتهامی که بر من وارد شده است - از واجبات است . واجب است در مورد کار من بررسی و تحقیق شود // و چون صورت حال معلوم گشت : و هنگامی که چگونگی احوال روشن شد .
- ۰۶ مستوجب : لایق ، سزاوار ، مستحق // اگر مستوجب ۰۰۰ فارغ گردد : اگر

- مستحق کشتن باشم در يك آن دلت آسوده می‌گردد. در يك لحظه می‌توانی مرا
 بکشی // این قدر دریغ مدار : این قدر مضایقه مکن، این تقاضا را بپذیر .
- ۰۸ مُتَبَقِّنْ : به یقین داننده، از روی یقین داننده // متیقن باشی، یقین
 حاصل کنی، از روی یقین بدانی .
- ۰۹ تلقین کردن : در دهان نهادن، یاد دادن // وفا : به سر بردن عهد و
 پیمان، انجام پذیرفتن // چون طمع او در من وفا نشد : چون طمعی که نسبت
 به من داشت، برآورده نشد .
- ۰۱۰ غرض : هدف، نیت سوء // حایل : حاجب ، مانع // حایل آمد : مانع
 شد // رنگ آمیختن : (در اینجا) حيله و مکر به کار بردن // این رنگ
 آمیخت : این نیرنگ را به کار برد .
- ۰۱۲ مَقْرَّرٌ شَدَّ : مسلّم شد، ثابت شد // فرو گذاشت : ترك کرد، رها کرد .
- ۰۱۳ تازه : قید است برای فعل در آمد، : شادمان و سرافراز و به خود
 بالنده // تازه در آمد : شادمان وارد شد // که مگر خدمتی کرده است : که گویا
 خدمت بزرگی انجام داده است، " یای " خدمتی برای افاده تعظیم است //
 بازی در دست گرفته : قید حالت است برای فعل در آمد، در حالی که بازی
 در دست گرفته بود .
- ۰۱۷ جَلَّتْ عَظْمَتُهُ : بزرگ باد عظمت او، جمله دعایی است که به عنوان صفت
 است برای آفریدگار به کار رفته // همین سزید : همین سزاوار بود ، همین طور
 شایسته بود .
- ۰۱۸ فَلَربَّ حَافِرٌ ...
- رَبٌّ : بسا، چه بسا // حافر : کننده، حفر کننده // حُفْرَه : گودال، چاه //
 هُوَ : او // يَصْرَعُ : می‌افتد // معنی : بسا کننده چاهی که خود در آن چسب
 می‌افتد .

۰۲۰ نَصَبُوا بِكَيْدِهِمْ...

نَصَبُوا: بر پای کردند، گسترده // بَكَيْدِهِمْ: با مکر و حيله‌شان //
الضعيف: ضعيف و ناتوان، صفت است برای "كَيْدِهِمْ" // حَبَائِلًا: دامهایی
را // عَثَرُوا: به سر در آمدند // بِهَا: بدان دامها // وَسَلِمْتُ: و به سلامت
رستم من // لُحْجَاتِهَا: آفتهای آن، تنگی‌های آن // معنی بیت: به مکر و حيله
ضعيف خویش دامهایی نصب کردند، خود با سر در آن دامها افتادند و من از
آفتهای آن به سلامت رستم.

۰۲۱ بر تهمت چیرگی نمودن: بر اتهام وارد آوردن دلیری کردن، بر تهمت
زدن گستاخ بودن.

۰۲۲ تَبِعْتُ: نتیجه ناگوار، فرجام بد // وبال و تبعث: دو کلمه مترادفند //

۰۲۳ و به نزدیک شیر فرستاد: یعنی فرستادند به قرینه نبشتند.

۰۲۴ واقف گشت: فاعل آن مادر است // بقا باد ملك را: جمله دعائی است،
پادشاه زنده باد // اهتمام: کوشش کردن، کوشش، سعی و همت.

۰۲۵ منظور از "ملعون" دمنه است // مقصور: منحصر.

۰۲۶ و کارهای ملك تمام بشوراند: و کارهای کشور را تماما "می‌شوراند" (به آشوب
می‌کشد)

۰۲۷ قهرمان: کار فرما، وکیل، امین دخل و خرج، مراد از آن گاو است //
موقع عظیم یافت: جای بزرگ یافت، تاثیر عظیمی کرد.

۰۲۸ و اندیشه کشید: فکرش به هر چیزی و به هر جایی رفت.

۰۳۰ مَسُوعٌ: گوارا شده، گوارا // چون این ارتکاب روا دارم؟ چگونه چنین
کاری انجام دهم؟

۰۳۱ استطلاع: کسب اطلاع کردن، آگاهی خواستن.

۰۳۲ ترشیح: به تدریج پروردن و آماده ساختن برای کاری // کرامت:

جوانمردی، بخشندگی •

۰۳۴. تقریب: نزدیک گردانیدن، مقرب داشتن //۰ وگفت انواع تربیت ... نتواند بود: وگفت اقسام تربیت و انواع بخشندگی و مقرب خود گردانیدن که پادشاه نسبت به تو انجام داده و هنوز هم انجام می‌دهد مسلم و روشن است و نشانهای آن تقریب و تربیت در احوال تواز مرتبه‌های مشهور و بزرگی که به دست می‌آوری آشکار است و در آن زمینه به تطویل و شرح و بسط نیازی نمی‌تواند باشد. در این جملات انواع و ابواب مترادفند • ترشیح و تقریب نیز مترادفند، در ضمن میان آن دو سجع متوازن است //۰ اطناب و بسط: دو کلمه مترادفند •

۰۳۶. حق نعمت او: یعنی حق نعمت شیر •

۰۳۷. نصرت مظلوم: یاری کردن آدم‌ستم رسیده، مضاف و مضاف الیه، اضافه مصدر بر مفعول •

۰۳۸. اهل مرّوت: آدم جوانمرد، کسی که مردانگی در وجود اوست //۰ فـسـرض: واجب، فریضه //۰ متوجّه: روی کننده، روی آورنده، صفت است برای فرض //۰ متعیّن: محقق، مشخص، ثابت صفت است برای قرض • میان فرض و قـسـرض صنعت جناس خط است //۰

و نیز نصرت ... شناسد: و به علاوه آدم جوانمرد یاری کردن بر ستم رسیده و کمک بر او را در روشن کردن دلیل و برهانش در حال مرگ و زندگانی، فریضه روی آورده و بدهی قطعی و محقق برای خود می‌شناسد • یعنی: آدم جوانمرد یاری کردن بر مظلوم و کمک بر او را در روشنگری سند و مدرک او چه در زندگانی برای خود فریضه روی آورده و قرض ثابت و مسلم می‌شناسد •

۰۴۰. نَمَط: روش، طریقه //۰ مُشْبَع: سیر کرده شده، مفصل // دمید: فرو خواند، القا کرد //۰ از این نمط ... دمید: از این نوع سخنان، بخشی مفصل بر او خواند (برای او القا کرد)

- ۰۴۱ فداى يك ساعته ۰۰۰ ملك دارم : فداى خشنودى و آسودگى خاطر يك ساعته پادشاه مى‌كنم .
- ۰۴۲ نيك بندگى : بنده نيك بودن ، به شرط بندگى خوب عمل كردن -
- ۰۴۵ . گفت : مصدر مرخم از گفتن ، سخن // بنده آن را چگونه ۰۰۰ تا آخريت : بنده آن را چگونه شكر گويد ، خورشيد و ماه را چه نسبتى است با سخن خاكستر حقيير . يعنى من چون خاكستر حقييرم و او چون مهر و ماه بلند پايه و بزرگوار .
- ۰۴۶ و موجب تحرز ۰۰۰ ملك است : و سبب پرهيز از اداى اين گواهى (شهادت) سوء ظن شديد و دور انديشى كامل پادشاه است .
- ۰۴۷ مصلحت ملك فرو نگذارم : خير و صلاح كشور را ترك نمى‌كنم // محاورت : گفت و گو .
- ۰۴۹ مفاوضت : گفت و گو ، صحبت .
- ۰۵۲ به يك گواه ۰۰۰ ثابت نشدى : با يك شاهد حكم به اثبات نمى‌رسيد .
- ۰۵۳ تعذيب : عذاب كردن ، شکنجه دادن // حكم سياست بر دمنه متوجه گشت : حكم تنبيه و مجازات بر دمنه روى آورد ، حكم قصاص متوجه دمنه شد .
- ۰۵۴ و به احتياط باز داشت : به قرينه فعل قبلى باز داشتند . به احتياط قيد است براى فعل باز داشت ، با دور انديشى و استوارى كامل محبوس كردند // و طعمه او باز گرفت : باز گرفتند ، غذا به او ندادند . در روزگاران گذشته يكى از راههاى اعدام آن بود كه به زندانى آب و غذا نمى‌دادند تا از تشنگى و گرسنگى هلاك مى‌شد // تشديد : سخت گرفتن و شدت عمل به خرج دادن .
- ۰۵۵ تعنيف : درشتى و سختگيرى // تقديم نمودند : پيش كشيدند ، پيش آوردند // و ابواب ۰۰۰ تقديم نمودند : و انواع شدت عمل و درشتى در پيش گرفتند .
- ۰۵۶ بَغْيٌ : ستم و تعدى ، ظلم // و عاقبت مكر ۰۰۰ چنين باشد : و پايان

نیرنگد و خدعه و سرانجام ستم و تجاوز چنین می‌باشد //۰

وَاللّٰهُ يَعْصِمُنَا ...

و الله : و خدا //۰ یُعْمِنُنَا : نگاه دارد ما را، حفظ کند ما را //۰ و جمیع :

و تمامی //۰ مسلمین : مسلمانان را //۰ مِنْ : از //۰

۰۵۷ . خَطَا : خطا //۰ الزَّلَّلِ : لغزش .

۰۵۸ . بِمَنِّهِ : به بخشش خود //۰ و رحمته : و بخشایش خود //۰ و حَوْلِهِ : و توانایی

خود //۰ و قُوَّتِهِ : و نیروی خود //۰ معنی : و خدا ما را و تمامی مسلمانان را از خطا

و لغزش نگاه دارد و به بخشش خود و بخشایش و رحمت خویش و توانایی و نیروی

خویش .

خودآزمایی بخش هشتم:

۰۱ معنی درست عبارت " از جای بشد " را مشخص کنید:

الف) از جای خود برفت ب) رفت برجای خود

ج) از جا در آمد د) ناراحت شد

۰۲ معنی درست لفظ " تثبَّت " را پیدا و مشخص کنید:

الف) به ثبت رسانیدن ب) ثابت ماندن

ج) درنگ کردن د) به آرامش رسیدن

۰۳ معنی صحیح جمله زیر را پیدا کنید:

" و تدارك کار من از فرایض است "

الف) و آماده کردن کار من نماز واجب است .

ب) کار من و تدارکات مربوط به آن از فرایض است .

ج) دریافت کار من و اصلاح خطای آن از واجبات است .

د) از فرایض یکی کار من و دیگری آماده کردن آن است .

۰۴ معنی غلط را پیدا و مشخص کنید:

الف) تلقین : یاددادن ب) غرض : هدف

ج) حایل : مانع د) متیقن : باوقار

۰۵ معنی صحیح جمله " چون طمع او در من وفا نشد " را پیدا و مشخص کنید:

الف) چون او از من وفا طمع دارد .

ب) چون طمعی که نسبت به من داشت برآورده نشد .

ج) چون طمع وفای او در من نبود .

د) چون طمع او در من اثر نکرد .

۰۶ معنی صحیح " رنگ آمیخت " را پیدا و مشخص کنید:

الف) رنگ را قاطی کرد ب) رنگری کرد

ج) نیرنگ به کار برد د) شبهه ایجاد کرد

۷. در جمله " تازه در آمد " نقش دستوری کلمه " تازه " را معین کنید :

- الف (فاعل است)
 ب (قید است)
 ج (متمم است)
 د (مفعول است)

۸. معنی غلط را پیدا کنید :

- الف (نَصَبُوا : برپای کردند)
 ب (حَبَائِلُ : دامها)
 ج (عَثَرُوا : شتاب کردند)
 د (یَصْرَعُ : می افتد)

۹. " نصرتِ مظلوم " چه ترکیبی است ؟

- الف (اضافه فعل بر فاعل)
 ب (اضافه مصدر به مفعول)
 ج (اضافه ملکی)
 د (مسند برای مسندالیه محذوف)

۱۰. میان قرض و فرض چه صنعتی است ؟

- الف (جناس تام)
 ب (جناس ناقص)
 ج (جناس خط)
 د (مطابقه)

چهار مقاله نظامی

درس اول

مقاله اول

در ماهیت دبیری و کیفیت دبیرکامل و آنچه تعلق بدین دارد

۳. دبیری صناعتی است است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی، منتفع در مخاطباتی که در میان مردم است بر سبیل محاورت و مشاورت و مخاصمت در مدح و ذم و حیل و استعطاف و اغراء و بزرگ گردانیدن اعمال و خرد گردانیدن اشغال و ساختن وجوه عذر و عتاب و احکام و نائق و انکار سوابق و ظاهر گردانیدن ترتیب و نظام سخن در هر واقعه تا بر وجه اولی و احری ادا کرده آید. پس دبیر باید که کریم الاصل، شریف العرض، دقیق النظر، عمیق الفکر، ثاقب الرای باشد، و از ادب و ثمرات آن قسم اکبر و حظ او فر نصیب او رسیده باشد، و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد، و مراتب ابناء زمانه شناسد و مقادیر اهل روزگار داند، و به حُطام دنیاوی و مزخرفات آن مشغول نباشد، و به تحسین و تقبیح اصحاب اغراض و ارباب اغماض التفات نکند و غرّه نشود، و عرض مخدوم را در مقامات ترسل از مواضع نازل و مراسم خامل محفوظ دارد، و در اثناء کتابت و مساق ترسل برابر اباب حرمت و اصحاب حشمت نستیزد، و اگر چه میان مخدوم و مخاطب او مخاصمت باشد، او قلم نگاه دارد و در عرض او وقیعت نکند الا بدان کس که تجاوز حد کرده باشد و قدم حرمت از دایره حشمت بیرون نهاده، که **وَاحِدَةٌ بِوَاحِدَةٍ وَ الْبَادِئُ اَظْلَمُ**، و در عنوانات طریق اوسط نگاه دارد، و به هر کس

- ۰۱۸ آن نویسد که اصل و نسب و ملک و ولایت و لشکر و خزینه او برآن دلیل باشد،
 الاّ به کسی که در این باره مضایقتی نموده باشد و تکبّری کرده و خرده‌ای فرو
 گذاشته و انبساطی فزوده که خرد آن را موافق مکاتبت نشمرد و ملائم مراسلت
 نداند. ۰۲۱ در این موضع دبیر را دستوری است و اجازت که قلم بردارد و قدم درگذارد،
 و در این ممرّ به اقصای غایت و منتهای نهایت برسد، که اکمل انسان و افضل
 ایشان - صلوات الله و سلامه علیه - می‌فرماید که **التَّكْبُرُ مَعَ الْمُتَكَبِّرِ صَدَقَةٌ** ،
 ۰۲۴ و البته نگذارد که هیچ غباری در فضاء مکاتبت از هواء مراسلت بردامن حرمت
 مخدوم او نشیند. و در سیاحت سخن آن طریق گیرد که الفاظ متابع معانی آید،
 و سخن کوتاه گردد، که فصحاء عرب گفته‌اند: **خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ** زیرا که
 ۰۲۷ هرگاه که معانی متابع الفاظ افتند سخن دراز شود و کاتب را مکتار خوانند ،
وَالْمِكْتَارُ مَهْذَرٌ . اما سخن دبیر بدین درجه نرسد تا از هر علم بهره‌ای ندارد
 و از هر استاد نکته‌ای یاد نگیرد و از هر حکیم لطیفه‌ای نشنود و از هر ادیب
 ۰۳۰ طرفه‌ای اقتباس نکند. پس عادت باید کرد به خواندن کلام ربّ العزّه و اخبار
 مصطفی و آثار صحابه و امثال عرب و کلمات عجم و مطالعه کتب سلف و مناظره
 صحف خلف چون : ترسل صاحب و صابی و قابوس و الفاظ حمّادی و امامی و
 ۰۳۳ قدامة بن جعفر و مقامات بدیع و حریری و حمید و توقیعات بلعمی و احمد
 حسن و ابونصر کندی و نامه‌های محمّد عبده و عبدالحمید و سید الزّوسه و مجالس
 محمّد منصور و ابن عبادی و ابن النّسابة العلوی، و از دواوین عرب دیوان متنبی
 ۰۳۶ و ابیوردی و غزی و از شعر عجم اشعار رودکی و مثنوی فردوسی و مدائح عنصری .
 هر یکی از اینها که برشمردم در صناعت خویش نسیج و حده بودند و وحید وقت،
 و هر کاتب که این کتب دارد و مطالعه آن فرو نگذارد خاطر را تشحیذ کند و دماغ
 ۰۳۹ را صقال دهد و طبع را بر افروزد و سخن را به بالا کشد و دبیر بدو معروف شود ،
 اما چون قرآن داند به يك آیتی از عهده ولایتی بیرون آید ، چنانکه اسکافی

حکایت (۱)

- اسکانی دبیری بود از جمله دبیران آن سامان - رَحِمَهُمُ اللّٰه - و آن صناعت نیکو آموخته بود و بر شواهد نیکو رفتی و از مضایق نیکو بیرون آمدی و در دیوان رسالت نوح بن منصور مُحَرَّری کردی، مگر قدر او نشناختند و به قدر فضل او را نخواستند. از بخارا به هرات رفت به نزدیک الپتگین، و الپتگین ترکی خردمند بود و مُمَبِّز، او را عزیز کرد و دیوان رسالت بدو تفویض فرمود، و کار او گردان شد.
۴۳. و به سبب آنکه نخواستگان در حضرت پدیدار آمده بودند بر قدیمان استخفاف همی کردند، و الپتگین تحمل همی کرد، و آخر کار او به عصیان کشید — استخفافی که در حق او رفته بود به اغراء جماعتی که نخواستند بودند، و امیرنوح از بخارا به زاولستان بنوشت تا سبکتگین با آن لشکر بیایند، و سیمجوریان از نشابور بیایند، و با الپتگین مقابله و مقاتله کنند، و آن حرب سخت معروف است و آن واقعه صعب مشهور. پس از آنکه آن لشکرها به هرات رسیدند، امیر
۴۴. نوح علی بن محتاج الکشانی را که حاجب الباب بود با الپتگین فرستاد — نامه ای چون آب و آتش، مضمون او همه وعید، و مقرون او همه تهدید، صلح را مجال ناگذاشته، و آشتی را سبیل رها ناکرده، چنانکه در چنین واقعه ای و چنین
۴۵. داهیه ای خداوند ضَجْر قاصی به بندگان عاصی نویسد. همه نامه پراز آنکه بیایم و بگیرم و بکشم. چون حاجب، ابوالحسن علی بن محتاج الکشانی، نامه عرضه کرد و پیغام بگفت و هیچ بارنگرفت، الپتگین آزرده بود آزرده تر شد، برآشفت
۴۶. و گفت: " من بنده پدر اویم، اما در آن وقت که خواجه من از دار فنا به دار بقا تحویل کرد او را به من سپرد نه مرا بدو، و اگر چه از روی ظاهر مرا در فرمان او همی باید بود اما چون قضیت را تحقیق کنی نتیجه برخلاف این آید، که من در
۴۷. در مراحل شَبِیم و او در منازل شباب، و آنها که او را بر این بعث همی کنند

- ناقص این دولت اندنه ناصح، و هادم این خاندانند نه خادم." و از غایت زعارت به اسکافی اشارت کرد که چون نامه جواب کنی از استخفاف هیچ باز مگیر، و بسر پشت نامه خواهم که جواب کنی. پس اسکافی بر بدیهه جواب کرد و اول بنوشت:
- ۰۶۴ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَا نُوحُ قَدْ جَا دَلْتَنَا فَاكْثُرَتْ جِدَالِنَا فَاْتَنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ چون نامه به امیر خراسان نوح بن منصور رسید، آن نامه
- ۰۶۷ بخواند، تعجبها کرد، و خواجگان دولت حیران فرو ماندند، و دبیران انگشت به دندان گزیدند. چون کار الپتگین یکسو شد، اسکافی متواری گشت و ترسان و هراسان همی بود، تا يك نوبت که نوح کس فرستاد و او را طلب کرد و دبیری
- ۰۷۰ بدو داد و کار بالا گرفت و در میان اهل قلم منظور و مشهور گشت.
- اگر قرآن نیکو ندانستی و در آن واقعه بدین آیت نرسیدی و کار او از آن درجه بدین غایت نکشیدی.

حکایت (۲)

- ۰۷۳ چون اسکافی را کار بالا گرفت، در خدمت امیر نوح بن منصور متمکن گشت، و ماکان کاکوی به ری و کوهستان عصیان آغاز کرد و سر از ربقه اطاعت بکشید و عمال به خوار و سمنك فرستاد و چند شهر از کومش به دست فرو گرفت
- ۰۷۶ و نیز از سامانیان یاد نکرد. نوح بن منصور بترسید از آنکه او مردی سهمگین و کافی بود و به تدارك حال او مشغول گشت، و تاش اسپهسالار را با هفت هزار سوار به حرب او نامزد کرد که برود و آن فتنه را فرو نشاند و آن شغل گران از
- ۰۷۹ پیش برگیرد، بر آن وجه که مصلحت بیند، که تاش عظیم خردمند بود و روشن رای، و در مضایق چست درآمدی و چابك بیرون رفتی و پیروز جنگ بودی، و از کارها هیچ بی مراد باز نگشته بود و از حربها هیچ شکسته نیامده بود و تا او زنده بود
- ۰۸۲ ملك بنی سامان رونقی تمام و کار ایشان طراوتی قوی داشت. پس در این واقعه

امیر عظیم مشغول دل بود و پربیشان خاطر، کس فرستاد و اسکافی را بخواند و با او به خلوت بنشست و گفت: " من از این شغل عظیم هراسانم، که ماکان مردی ۸۵. دلیر است و با دلیری و مردی کفایت دارد وجود هم، و از دیالمه چون او کسم افتاده است، باید که با تاش موافقت کنی و هرچه در این واقعه از لشکر کشی بر وی فرو شود تو با یاد او فرو دهی، و من به نشابور مقام خواهم کرد تا پشت لشکر ۸۸. به من گرم گردد و خصم شکسته دل شود. باید که هر روز مُسْرَعی با مُلْطَفَه از آن تو به من رسد و هرچه رفته باشد نُکْت از آن بیرون آورده باشی و در آن مُلْطَفَه ثبت کرده، چنانکه تسلی خاطر آید " اسکافی خدمت کرد و گفت: " فرمانبردارم " ۹۱. پس دیگر روز تاش رایات بگشاد و کوس بزد و بر مقدمه از بخارا برفست و از جیحون عبور کرد با هفت هزار سوار، و امیر با باقی لشکر در پی او به نشابور بیامد. پس امیر تاش را و لشکر را خلعت بداد، و تاش در کشید و به بیهق درآمد ۹۴. و به کومش بیرون شد و روی به ری نهاد با عزمی درست و حزمی تمام، و ماکان با ده هزار مرد حربی زره پوشیده بر در ری نشسته بود و به ری استناد کرده، تا تاش برسد و از شهر برگذشت و در مقابل او فرود آمد، و رسولان آمد و شد ۹۷. گرفتند، بر هیچ قرار نگرفت که ماکان مغرور گشته بود بدان لشکر دل انگیز که از هر جای فراهم آورده بود پس بر آن قرار گرفت که مصاد کنند، و تاش گسرگد پیر بود و چهل سال سپهسالاری کرده بود و از آن نوع بسیار دیده، چنان ۱۰۰. ترتیب کرد که چون دو لشکر در مقابل یکدیگر آمدند و ابطال و شداد لشکر ماوراء النهر و خراسان از قلب حرکت کردند، نیمی از لشکر ماکان به جنگ دستی گشادند و باقی حرب نکردند، و ماکان کشته گشت. تاش بعد از آن که از گرفتن و بستن ۱۰۳. و کشتن فارغ شد، روی به اسکافی کرد. و گفت: " کبوتر ببايد فرستاد بر مقدمه، تا از پی او مُسْرَع فرستاده شود، اَمَّا جَمْلَه وقایع را به يك نکته باز باید آورد چنانکه بر همگی احوال دلیل بود و کبوتر بتواند کشید و مقصود بحاصل آید " .

۱۰۶. پس اسکافی دو انگشت کاغذ برگرفت و بنوشت : **أَمَّا مَا كَانَ فَصَارَ كَأَسْمِهِ وَالسَّلَامُ**
 ازین "ما" ، مای نفی خواست و از "کان" فعل ماضی، تا پارسی چنان بود که
 ماگان چون نام خویش شد، یعنی نیست شد، چون این کبوتر به امیرنوح بن منصور رسید ،
 ۱۰۹. از این فتح چندان تعجب نکرد که این ازین لفظ، و اسباب ترفیه اسکافی تازه
 فرمود و گفت : " چنین کس فارغ دل باید تا به چنین نکته‌ها برسد . "

توضیحات :

- ۰۱ مقالات : سخن گفتن، گفتار، قول، فصلی از کتاب یا رساله، که در اینجا همین معنی اخیر مراد است .
- ۰۲ ماهیت : چیستی //۰ دبیری : نویسندگی، منشی گری //۰ کیفیت : چگونگی //۰ تعلق : آویخته شدن، وابسته بودن //۰ بدین : به هنر نویسندگی .
- ۰۳ صناعت : حرفه، پیشه، هنر //۰ مشتمل : اشتمال یابنده، شامل شونده //۰ قیاس : اندازه گرفتن دو چیز، دو چیز را با هم سنجیدن، تخمین و حدس، در علم منطق از کلی به جزئی پی بردن //۰ ج آن قیاسات و در اینجا به معنی معیار است //۰ خطابی : منسوب به خطابه، غرض از خطابه ترغیب مردم است بدانچه در کار معاش و معاد ایشان سودمند بود و خطیبان و واعظان آن را به کاربرند //۰ بلاغی : منسوب به بلاغت، و آن عبارت است از مطابقت کلام فصیح با مقتضای حال و مقام //۰ منتفع : سود یابنده، نفع برنده، در اینجا مفید و سودمند .
- ۰۴ مخاطبه : روبرو سخن گفتن، طرف خطاب قرار دادن هم، گفتگو //۰ مخاطبات : مکاتبات و مراسلات //۰ بر سبیل : بر راه، به طریق //۰ محاورت : سخن گفتن، گفتگو . میان مدح و ذم طباق یا تضاد است .
- ۰۵ استعطف : طلب مهربانی کردن، دل به دست آوردن //۰ اغراء : بر انگیختن، تحریک کردن //۰ میان بزرگ گردانیدن و خرد گردانیدن : صنعت تضاد وجود دارد //۰ اعمال : ج عمل، کارها، کردارها //۰ اشغال : ج شغل :

- کارها، شغلها // میان اعمال و اشغال : سجع متوازی و ازدواج وجود دارد // ساختن : ترتیب دادن، پرداختن، آماده کردن •
- ۰۶ وجوه : ج وجه : راهها، طُرُق // عتاب : ملامت، درشتی، سرزنش // احکام : استوار کردن، محکم کردن // و ثائق : ج وثیقه : آنچه عهد و پیمان را استوار سازد، پیمان استوار // انکار : به یاد آوردن، یاد آوری کردن // سجع باید در پایان لختهای کلام باشد و چنانکه گفته‌اند حکم قافیه را دارد در نثر و میان وثائق و سوابق : سجع متوازی، و در " احکام وثائق و انکار سوابق " ضمن قرینه سازی، موازنه و ترصیع وجود دارد // ترتیب و نظام : در اینجا مترادفند •
- ۰۷ واقعه : حادثه، اتفاق، پیش آمد // اولی : سزاوارتر، صوابتر // احری : شایسته‌تر، سزاوارتر // ادا کرده آید : به جا آورده شود، گزارده شود، به اجرا درآید •
- ۰۸ کریم الاصل : صفت است به معنی بزرگد نسب، کسی که دارای اصل و نسبی باشد، نژاده // شریف : پاک نژاد، بلند قدر، بزرگوار // عرض : ناموس، آبرو // شریف العِرْض : پاک آبرو، آبرومند // دقیق النظر : باریک بین، تیزبین // عمیق الفكر : ژرف اندیشه، ژرف اندیش // ثاقب السرای : دارای اندیشه نافذ // در جمله کریم الاصل ••• باشد : صنعت تنسیق الصفات وجود دارد // ادب : ادبیات •
- ۰۹ ثمرات : ج ثمره : میوه‌ها، نتیجه‌ها، سودها، در اینجا اقسام و شقوق شعب // قِسْم : بهره، نصیب // قِسْم اکبر : بهره و نصیب بزرگتر، اکبر صفت قسم است // حَظ : بهره، نصیب، برخورداری // اَوْفَر : بیشتر، وسیع‌تر، فراختر // قسم حَظ : مترادفند، اکبر و اوفر ضمن مترادف بودن، بین آن دو سجع متوازی و ازدواج نیز هست // و از ادب ••• رسیده باشد : و از ادبیات و شاخه‌های مختلف آن، بهره بزرگتر و نصیب فراوانتر، سهم او رسیده باشد // قیاسات منطقی : قیاسهای مربوط به علم منطق // بعید : دور •

۰۱۰ مراتب : ج مرتبه : رتبه‌ها، درجه‌ها // ابناء زمانه : فرزندان زمانه ، مردمان زمانه // مقادیر : ج مقدار، اندازه‌ها، اینجا ارزشها // ابناء زمانه و اهل روزگار مترادفند // میام مراتب و مقادیر موازنه است // حطام : ریزه گیاه خشک، ریزه، شکسته، خرده ریز، کنایه از مال دنیا چه کم باشد چه زیاد .

۰۱۱ دنیاوی : دنیوی، دنیایی // حطام دنیوی : موصوف و موصوفت // مَزَخْرَفَات : ج مَزَخْرَف : آراسته ، زراندود، دروغی که به لباس راست در آمده باشد ، در اینجا مراد از مَزَخْرَفَات مظاهر فریبنده دنیوی است // وبه حطام ... نباشد : و به مال ناچیز دنیا و مظاهر فریبنده آن مشغول نباشد // تحسین : آفرین گفتن ، نیک شمردن، تعریف و تمجید // تقبیح : زشت شمردن، بد گفتن // اصحاب اغراض : صاحبان غرضها، دارندگان نیت‌های سوء .

۰۱۲ اغماض : چشم پوشی، گذشت // ارباب اغماض : اهل گذشت، اهل چشم پوشی // التفات نکند : توجه نکند // غَرّه نشود : فریفته نشود، گول نخورد // وبه تحسین و ۰۰۰ غَرّه نشود : و به تعریف و تمجید اهل گذشت فریفته نشود و به بد گفتن غرض و رزان توجه نکند // در این جملات میان تحسین و ارباب اغماض و غَرّه نشود و از سویی میان تقبیح و اصحاب اغراض و التفات نکند لَفّ و نشر مشوّش وجود دارد // مخدوم : آقا، سرور // مقامات : ج مقامه، مراتب // ترّسل : نامه نگاری، نوشتن نامه .

۰۱۳ مراسم : ج مرسوم، آداب و رسوم، آیینها // حامل : گمنام، ناشناخته فرومایه // و عرض مخدوم ... دارد : و آبروی سرور خود را در قواعد نامه‌نگاری از جاهای پست و آداب و رسوم ناشناخته حفظ کند // مواضع نازل و مراسم حامل، اضافه‌های توصیفی هستند، بین مواضع و مراسم موازنه است و میان نازل و حامل سجع متوازی و ازدواج // مساق : راندن ، پیش بردن // ارباب حرمت : صاحبان احترام، افراد محترم .

- ۰۱۴ حشمت : عظمت، شکوه، جاه و جلال // اصحاب حشمت : صاحبان جلال و شکوه، افراد محتشم // و در اثناء... نستی... زرد : و در ضمن نوشتن و در جریان نامه نگاری با صاحبان احترام و افراد محتشم ستیزه و مجادله نکند // در میان ارباب حرمت و اصحاب حشمت قرینه سازی و ترصیع وجود دارد .
- ۰۱۵ وقیعت : غیبت، بدگویی // تجاوز : گذشتن، فراتر رفتن // تجاوز حد کرده باشد : از حد خود فراتر رفته باشد .
- ۰۱۶ قدم حرمت : گام احترام، گام محترمانه // دایره حشمت : دایره شرم و حیا، محدوده شرم و حیا // و قدم حرمت... نهاده : گام احترام آمیز از محدوده حیا بیرون گذاشته باشد . قدم از دایره حیا بیرون گذاشته باشد، بی حیایی و بی شرمی بکند // واحده بواحدة... اظلم : يك ضربت در مقابل يك ضربت و آغاز کننده ستمکارتر است .
- ۰۱۷ عنوانات : ج عنوان : آغاز نامه، سرنامه // اوسط : وسط، میانه // و در عنوانات... نگاه دارد : و در آغاز نامه ها ، به هنگام خطاب به طرف ، راه میانه و وسط را برگزیند .
- ۰۱۹ مضایقتی نموده باشد : تنگ گرفته باشد، سخت گرفته باشد // خرده : نکته، دقیقه // و خرده ای فرو گذاشته : و نکته ای دقیق و ضروری را تـسـرک کرده .
- ۰۲۰ انبساط : در اینجا گستاخی // انبساطی فزوده : گستاخی در کار خود و در نوشته خود نشان داده باشد، گستاخی کرده باشد // ملائم : موافق، مناسب، سازگار // که خرد آن... نداند : که خرد آن عمل و رفتار او را مناسب نگارش حساب نکند و موافق و سازگار با نامه نگاری نداند // میان موافق و ملائم سجع متوازن و میان مکاتبت و مراسلت سجع متوازی و در مجموع آنها

- قرینه سازی و ترصیع و موازنه وجود دارد. علاوه بر آنها موافق با ملائم مترادف است و مکاتبت با مراسلت // دستوری: اجازه // دستوری و اجازت مترادفند.
- ۰۲۱ قدم در گذارد: گام به جلو بنهد // میان قدم و قلم: سجع متوازی و ازدواج وجود دارد بعلاوه آن دو کلمه نسبت به هم جناس لاحقند // مَمْرٌ: گذرگاه، محل عبور // اقصا: دورتر، دورترین جا // غایت: مقصد، انجام // مَنْتَهَا: آخر، پایان // نهایت: پایان، انجام // در این ممر ۰۰۰ برسد: دراین گذرگاه به دورترین جای مقصد و به آخرین نقطه پایان برسد. ماجرا را تا آخر آخر تعقیب و دنبال کند.
- ۰۲۲ أَفْضَلُ: برتر، و فاضلتر.
- ۰۲۳ التَّكْبِيرُ ۰۰۰ صدقه: تکبر کردن با کسی که کبر از خود نشان می‌دهد مانند دادن مالی است در راه خدا به درویشان // میان کلمات فضا، وهواء و مکاتبت و مراسلت - هم سجع متوازی است هم ازدواج و هم ترصیع، در عین حال فضا با هوا مترادف است و مکاتبت با مراسلت نیز.
- ۰۲۴ دامن حرمت: اضافه استعاری است. در عبارت دامن حرمت مخدوم او: تتابع اضافات وجود دارد // سیاق: راندن، راندن کلام // سیاق سخن: سیاق کلام، راندن کلام، در اینجا مراد نوشتن کلام است // آن طریق گیرد: آن راه را انتخاب کند: آن شیوه را اتخاذ کند.
- ۰۲۵ مُتَابِعٌ: تبعیت کننده، پیرو // الفاظ متابع معانی آید: کلمات پیرو مفاهیم باشد // که: برای تعلیل است، زیرا که، زیرا // فُصْحَاءُ: ج فصیح، زبان آوران، شیوا سخنان، روشن گفتاران // خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قُلَّ وَ دَلٌّ: خیر: بهترین // کلام: سخن، گفتار // ما: آن است که // قُلٌّ: کم باشد، اندک بود // وَ دَلٌّ: و راهنمایی کند، و دلالت کند بر مقصود، بهترین سخن آن است که اندک باشد و دلالت کند بر مقصود.

۰۲۷ معانی متابع الفاظ افتد: مقاصد و مفاهیم پیرو کلمات باشد، یعنی
 معنی فدای لفظ و بازیهای لفظی شود //۰ مِکْثَارُ : پرگوی، بسیار سخن
 گوینده //۰ مِهْذَارُ : بیهوده گوی، یاوه گوی //۰ المِکْثَارُ مِهْذَارُ : پرگوی یاوه گوی
 است //۰ بدین درجه نرسد : به این مرتبه نمی‌رسد، به مرتبه ایجاز و به درجه
 خیر الکلام ماقلاً و دلّ نمی‌رسد .

۰۲۸ لطیفه : گفتاری نغز، مطلبی باریک و نیکو، نکته .

۰۳۰ طرفه : چیزی تازه، شیء، نو و مطبوع، چیز عجیب و شگفت آور //۰
 اقتباس : اخذ کردن، آموختن، گرفتن //۰ اما سخن دبیر ۰۰۰ اقتباس نکند :
 لیکن سخن نویسنده تا از هر دانشی نصیبی نداشته باشد و از هر استادی نکته‌ای
 ظریف نیاموخته باشد و از هر فرزانه و آگاهی مطلبی باریک و نونشیده باشد و از
 هر ادب دانی چیز شگفت انگیزی اخذ نکرده باشد، به این مرتبه نمی‌رسد //۰
 رَبُّ الْعِزَّةِ : پروردگار سرافرازی، صاحب عزت، خداوند تعالی .

۰۳۱ صحابه : ج صاحب، همنشینان، مُصاحبان، یاران، دوستان، یاران پیامبر
 که محضر او را درک کرده‌اند //۰ امثال : ج مَثَلُ : مَثَلها، داستانها //۰ عَجَبُ :
 غیر عرب، ایرانی، ایرانیان //۰ کلمات عجم : گفتارها و سخنان ایرانیان، فارسی
 زبانان //۰ سَلَفُ : گذشته، درگذشته، کسی که در روزگار پیش می‌زیسته //۰ کتب
 سلف : کتابهای گذشتگان //۰ مناظره : مباحثه، بحث و نظر //۰ صُحُفُ :
 ج صحیفه، نامه‌ها، کتابها //۰ خَلْفُ : جانشین، بازمانده، در اینجا مراد متاخران
 و معاصران است //۰ مناظره صحف خلف : بحث و نظر درباره کتابهای
 متاخران //۰ میان مطالعه و مناظره : سجع متوازن است و میان کتب و صحف
 و سلف با خلف سجع متوازی . مطالعه با مناظره و کتب با صحف مترادفند و
 میان سلف و خلف مراعات نظیر است، در مجموع آنها موازنه و ترصیع وجود
 دارد //۰ چون : قید تشبیه، مثل، مانند .

۳۲. صاحب: ابوالقاسم اسماعیل بن عباد طالقانی که در سال ۳۸۵ هجری قمری فوت کرده است //۰ صابی: ابواسحاق ابراهیم بن هلال الحرانی الصابی متوفی به سال ۳۸۴ هجری قمری صاحب کتاب تاجی در اخبار آل بویه //۰ قابوس: شمس المعانی قابوس بن شمگیر معروف که ترسلات او به: " کمال الباغه " معروف است //۰ حمادی و امامی: بنا به تصریح مرحوم قزوینی در تعلیقات چهار مقاله، ایمن دو نفر معلوم نشده که کیستند //۰ قدامة بن جعفر: او ابو الفرج قدامة بن جعفر صاحب کتابهای الخراج و نقد النثر و نقد الشعر است //۰ مقامات بدیع: مقصود مقامات بدیعی تالیف بدیع الزمان همدانی وفات یافته در سال ۳۹۸ هجری قمری است، این کتاب مقدم بر مقامات حریری است و اولین کتاب مقامه است در زبان عربی.

۳۳. و حریری: معطوف است به مقامات بدیع و منظور از آن مقامات حریری است. مقامات حریری تالیف قاسم بن علی حریری وفات یافته در سال ۵۱۵ یا ۵۱۶ هجری قمری است. وی این کتاب را به تقلید از مقامات بدیعی نوشته است //۰ و حمید: معطوف به مقامات بدیع و حریری، و منظور از آن مقامات حمیدی است. مقامات حمیدی تالیف قاضی حمید الدین عمر بن محمود بلخی است، وی این کتاب را به پیروی از مقامات بدیعی و حریری نوشته و نشر آن کتاب ممنوع و متکلف است. شروع تالیف این کتاب را در سال ۵۵۱ و وفات مؤلف آن را در سال ۵۹۹ هجری قمری نوشته‌اند //۰ توقیعات: ج توقیع: به معنی امضاکردن نامه و فرمان، نوشتن عبارتی در ذیل مراسله و نامه، به اصطلاح امروز نوشتن دستور یا فرمان در ذیل نامه‌های اداری و دولتی است. دستخط، فرمانها //۰ بلعمی: به احتمال قوی مراد از بلعمی، ابوالفضل بن محمد بن عبدالله بلعمی وزیر امیر اسماعیل سامانی است. وی در سال ۳۲۹ هـ ق وفات نموده است // احمد حسن: مراد شیخ جلیل شمس الکفاة احمد بن حسن

میمندی وفات یافته در سال ۳۲۴ هـ ق است . وی از مشاهیر فضلا و نویسندگان است که مدت بیست سال به وزارت سلطان محمود غزنوی و پسرش سلطان مسعود اشتغال داشته است //۰ ابو نصر کندری : وی ابو نصر محمد بن منصور ملقب به عمیدالملک کندری است که در سال ۴۵۶ هجری قمری مقتول گردیده . او مدتی طولانی عهده دار وزارت طغرل سلجوقی و الب ارسلان بوده است //۰ محمد عبده : وی از دبیران ملوک ترک ماوراء النهر - معروف به خانیّه - بوده است و در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم می زیسته .

۰۳۴ عبد الحمید : مراد عبدالحمید بن یحیی ، کاتب مروان بن محمد بن مروان بن حکم آخرین خلفاء بنی امیه است که در بلاغت به او مثل زنند ، وی در سال ۱۳۲ کشته شد //۰ سید الروسا : مراد ابوالمحاسن محمد بن فضل الله ملقب به سید الروسا است که نایب دیوان انشاء ملک شاه بن الب ارسلان بوده است //۰ مجالس : ج مجلس ، در اینجا به معنی خطبه و موعظه است . مجالس یعنی خطبه ها و مواعظ //۰ محمد منصور : به صورت مضاف و مضاف الیه ، کسر ه اضافه در آخر لفظ محمد و نظایر آنرا جانشین ابن دانسته و اضافه را اضافه بنسبت نامیده اند . و مراد شرف الملک ابو سعد محمد بن منصور است که صاحب دیوان استیفاء در عهد سلطان ملک شاه بن الب ارسلان بوده است //۰ ابن عبّادی و ابن النّسابه العلوی : به تصریح مرحوم قزوینی در تعلیقات چهار مقاله معلوم نشد کیستند .

۰۳۵ متنّبی : احمد بن حسین کوفی شاعر بزرگ عرب متولد سال ۳۰۲ و مقتول به سال ۳۵۴ هـ ق //۰ ابیوردی : ابوالمظفر محمد بن احمد ابیوردی وفات در سال ۵۰۷ و از فضلا و شعرای معروف عرب است //۰ غزّی : ابو اسحاق ابراهیم بن یحیی غزّی از شاعران مشهور عرب که در اکثر شهرهای خراسان و کرمان سفر کرد و وزرا و پادشاهان آن حدود را مدح گفت و بدان جهت اشعارش در خراسان

(شرق ایران) بسیار مشهور گردید و در سال ۵۲۴ هجری قمری وفات یافت و در بلخ مدفون شد. غزلی منسوب است به شهر غزه در فلسطین.

۰۳۶ مثنوی فر دوسی : منظور از مثنوی فردوسی، همان شاهنامه فردوسی است زیرا شاهنامه در قالب مثنوی و به بحر متقارب سروده شده است //۰ مدائح : ج مدیحه، ستایشها، مدیحه‌ها، مقصود از آن قصاید مدحی است //۰ بر شمردم : نام بُردم.

۰۳۷ نسیج : فعلیل است به معنی مفعول، منسوج، بافته شده //۰ وحده : یگانه، تنها //۰ نسیج وحده : بافته و یگانه، بافته بی نظیر و منظور از آن مرد یگانه و مرد بی نظیر است //۰ وحید : تنها، منفرد، یگانه //۰ وحید وقت : یگانه روزگار، منفرد زمانه //۰ نسیج وحده و وحید وقت مترادفند و میان وحده و وحید صنعت اشتقاق موجود است //۰ این کتب دارد : این کتابها را داشته باشد.

۰۳۸ فرو نگذارد : ترك نکند، رها نسازد //۰ تشحید : تیز کردن کار دوشمشیر و نظایر آنها //۰ خاطر : ذهن، اندیشه، قریحه //۰ تشحید خاطر : روشن کردن قریحه //۰ دماغ : مغز سر //۰ صقال : زدودن شمشیر و آینه و جز آن، صیقل زدن، جلا دادن //۰ دماغ را صقال دهد : مغز را (تفکر و اندیشه را) جلا می‌دهد //۰ و طبع را بر افروزد : و قریحه را روشن کند و بر افروخته گرداند //۰ و سخن را به بالا کشد : و گفتار نویسنده را ترقی می‌بخشد //۰ و دبیر بدو معروف شود : و نویسنده با آن سخن مشهور و معروف می‌گردد //۰ ولایت : سرزمین ، خطه، ناحیه‌ای که تحت یک حکومت اداره شود //۰ میان آیت و ولایت : سجع مطرف وجود دارد.

۰۴۰ اسکافی : معنی لغوی اسکاف کفشگر و کفشدوز است . منظور از اسکافی، ابوالقاسم علی بن محمد اسکافی نیشابوری کاتب مشهور است که نامه‌های او در نهایت حسن و کمال بلاغت بود . وفات او را در میانه سالهای ۳۴۳ تا ۳۵۰ هـ ق

دانسته‌اند // چنانکه اسکافی : فعل این جمله به قرینه معنوی حذف شده است .
چنانکه اسکافی با نوشتن و دانستن آیه‌ای از عهده ولایتی بزرگ برآمد و توضیح
آن در داستان بعدی آمده است .

۰۴۱ آن صناعت : آن حرفه، آن شغل، منظور شغل دبیری است .

۰۴۲ آموخته بود : فاعلش اسکافی است // شواہق : ج شاهقه : بلندپه‌ها ،
اوجها // نیکو : قید است برای فعل رفتی // رفتی : می‌رفت ، ماضی استمراری
است // مضایق ، تنگناها، جاهای سخت و دشوار // و بر شواہق ۰۰۰ بیرون
آمدی : بر بلندپه‌ها (بر اوج) سخن به خوبی صعود می‌کرد و از تنگناهای نگارش
به نیکی بیرون می‌آمد (خارج می‌شد) - در اوج سخن ، در فراز و نشیب نگارش
به خوبی توانا بود // در این جملات میان شواہق و مضایق سجع متوازی و ازدواج
است و در عین حال میان رفتی و آمدی، صنعت تضاد وجود دارد // دیوان :
وزارتخانه // دیوان رسالت : دیوان انشاء، دارالانشاء، اداره‌ای که از طرف
پادشاه اسناد رسمی را صادر می‌کرد و مکاتبات دولتی را انجام می‌داد .

۰۴۳ محرر : نویسنده، منشی، کسی که نامه‌هایی را که در دیوان رسائل نوشته
می‌شد از سواد (چرکنویس) به بیاض (پاکنویس) می‌آورده است . یعنی پاکنویس
می‌کرده است // مگر : گویا // قدر او را نشناختند : ارزش او را ندانستند،
منزلت و پایه او را نشناختند // و به قدر فضل او را نخواستند : به اندازه دانشی که
داشت به او جاه و مقام ندادند .

۰۴۵ مُمِیز : تمیز کننده، اهل تشخیص، جدا کننده خوب از بد // ترکمی
خرمند بود و ممیز : ممیز، عطف به خرمند و صفت ترک است // تفویض : واگذار
کردن، سپردن // کار او : منظور کار اسکافی است // گردان شد : به جریان
افتاد ، جریان یافت ، به راه افتاد // نخواستگان : ج نخواستہ : تازه برخاسته‌ها
نوجوانان ، نودولتان ، آنان که تازه به مال و مقام رسیده‌اند . به قول امروز تازه‌به دوران

رسیده‌ها .

۰۴۶ حضرت : پیشگاه، درگاه، پایتخت //۰ پدیدار آمده بودند : به عرصه رسیده بودند //۰ استخفاف : سبک داشتن، خوار شمردن، تحقیر کردن، توهین و اهانت .

۰۴۷ آخر : سرانجام، آخر الامر //۰ کار او : کار الپتگین //۰ به استخفافی ۰۰۰ رفته بود : به علت اهانتی که نسبت به او انجام گرفته بود //۰ اغراء : تحريك کردن، برانگیختن .

۰۴۹ زاولستان : ایالت زابل واقع در جنوب بلخ و شمال بلوچستان //۰ سبکتگین : ملقب به ناصرالدوله ،موسس سلسله غزنویان ،وفات او در سال ۳۸۷ هجری قمری اتفاق افتاد //۰ سیمجوریان : خاندان ایرانی که در خراسان به مقامات بزرگ رسیدند، موسس این خاندان سیمجور دواتی است . و مراد از سیمجوریان در این داستان ظاهرا " ابو علی بن محمد سیمجور چهارمین فرد از این خاندان است که فوت او در سال ۳۸۸ هـ ق اتفاق افتاده است //۰ مقابله : رویارو شدن، رویارویی //۰ مقاتله : قتال، جنگ، جنگیدن //۰ میان مقابله و مقاتله از نظر معنی مترادف است و از حیث لفظ از دواج .

۰۵۰ سخت : قید است برای فعل معروف است //۰ صعب : قید است برای فعل مشهور است . سخت و صعب مترادفند //۰ و آن واقعه صعب مشهور : و آن حادثه بسیار مشهور است //۰

۰۵۲ حاجب : پرده دار ، دربان //۰ با الپتگین : به الپتگین، به پیش الپتگین .

۰۵۳ مضمون : مفهوم //۰ مضمون او : مفهوم آن نامه //۰ و عید : وعده بد، تهدید، وعده عذاب //۰ مقرون : نزدیک شده، به هم پیوسته، قرین شده //۰

تهدید: ترسانیدن، بیم دادن، بیم کردن // مضمون او... تهدید: مفهوم آن نامه تماما " وعده بد (وعده عذاب) و قرین آن نامه کلا " ترسانیدن // میان مضمون و مقرون سجع متوازی و ازدواج است و میان وعید و تهدید از نظر لفظ سجع مطرف و از لحاظ معنی، مترادف // صلح را مجال ناگذاشته و آشتی راسبیل رها ناکرده: دو جمله مترادف‌اند.

۰۵۵ داهیه: مصیبت، حادثه، امر بزرگد // ضَجْر: تنگ‌دل
غمگین // قاصی: به نهایت رسنده، سختگیر // میان کلمات واقعه و داهیه: موازنه است و میان خداوند و بنده مراعات نظیر و میان قاصی عاصی سجع متوازی و ازدواج و جناس لاحق.

۰۵۷ و هیچ بازنگرفت: در ابلاغ پیغام چیزی را حذف نکرد و هم‌راعینا " باز گفت.

۰۵۸ دار فنا و دار بقا: در بخش کلیه (۲) توضیح داده شده است.

۰۵۹ تحویل کرد: کوچید، کوچ کرد، انتقال یافت // به دار بقا تحویل کرد: مرد.

۰۶۰ اما چون قضیت را تحقیق کنی: لیکن وقتی که مساله را بررسی کنی // مراحل: ج مرحله: منزلها، مرحله‌ها // شیب: پیری، سفید شدن موی.

۰۶۱ منازل: ج منزل: منزلهای بین راه، مراحل // شباب: جوانی // میان دو کلمه مراحل و منازل از نظر لفظ ازدواج است و از لحاظ معنی مترادف‌اند. و میان شیب و شباب مراعات نظیر است و صنعت شبه اشتقاق // که من در مراحل... شباب: که من در منزلهای پیری ام و او در مرحله‌های جوانی (من پیر شده‌ام او جوان است) من با تجربه‌ام و او بی تجربه // بعث: برانگیختن، وادار کردن بر کاری // ناقض: شکننده.

۰۶۲ ناصح: خیرخواه، خیراندیش، اندرزگو // هادم: ویران‌کننده، خراب

کننده //۰ خادم: خدمت کننده، خدمتگزار //۰ میان کلمات ناقض و ناصح سجع متوازن است و میان هادم و خادم سجع متوازی • علاوه بر آن میان هادم و خادم: جناس مضارع است • از نظر معنی ناقض متضاد ناصح و هادم متضاد خادم است //۰ زعارت: بدخلقی، تنگدلی //۰ از غایت زعارت: از نهایت تنگدلی //۰ اشارت کرد: فرمان داد، دستور داد •

۰۶۳ از استخفاف هیچ باز مگیر: از توهین و تحقیر هیچ کوتاهی مکن //۰ بر پشت نامه جواب نوشتن نوعی تحقیر و توهین تلقی شده است •

۰۶۴ بدیهه: بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن، نیندیشیده //۰ پس اسکافی ۰۰۰ جواب کرد: پس اسکافی بدون تأمل جواب داد •

۰۶۵ یا نوح قد جادلتنا ۰۰۰ (قرآن کریم سوره ۸ آیه ۳۴)
یا نوح: ای نوح //۰ قد جادلتنا: با ما ستیزه کردی //۰ فَاکْثَرْتَ: پس زیاده کردی //۰ جِدَالُنَا: جدال با ما را //۰ فَأْتِنَا: پس بیاور بر ما //۰ بِمَا: آنچه را که //۰ تَعِدُنَا: وعده می دهی ما را //۰ إِنْ كُنْتَ: اگر بودی (اگر هستی) //۰ مِنْ: از //۰ الصَّادِقِينَ: راستگویان //۰ ای نوح با ما ستیزه کردی، پس با ما ستیزه بسیار کردی، بیاور بر ما آنچه را که به ما وعده می دهی اگر از راستگویانی •

۰۶۶ انگشت به دندان گزیدن: حیرت کردن، متعجب شدن //۰ يَك سوشد: يك طرفه شد، به پایان رسید •

۰۶۸ متواری: پنهان شونده، پوشیده شونده، مخفی و پنهان //۰ همی بود: می بود //۰ او را طلب کرد: او را فرا خواند •

۰۷۰ اهل قلم: نویسندگان، اهل نگارش //۰ منظور: مقبول، مورد پسند، مورد توجه //۰ میان دو کلمه منظور و مشهور ازدواج وجود دارد •

۰۷۱ اگر قرآن ۰۰۰ ندانستی: اگر قرآن را خوب نمی دانست //۰ یای اواخر کلمات ندانستی، نرسیدی، نکشیدی، یای استمراری است •

۰۷۳ اسکافی را کار : راء بدل از کسرّه اضافه است . یعنی کار اسکافی، شغل اسکافی //۰ بالا گرفت : ترقی کر د //۰ متمکن : جایگیر، ثابت، دارای مکنست و مال //۰ متمکن گشت : جایگیر شد، ثابت شد، جاه و مقام یافت .

۰۷۴ ماکان، کاکوی یا ماکان کاکای : ماکان پسر کاکوی : از سران دیالمه بود . در سال ۳۲۹ هجری قمری که برری و گرگان تسلط داشت در عهد سلطنت نصر بن احمد میان او و سپاه سامانی به سرداری ابوعلی بن محتاج جنگی سخت در گرفت و ماکان کشته شد //۰ به ری : به در اینجا برای ظرفیت مکانی است یعنی در ری //۰ کوهستان : جبال، در قدیم نام منطقه کوهستانی وسیعی بوده است که از خراسان تا غرب ایران کشیده شده . این منطقه از مشرق به خراسان و از مغرب به آذربایجان و از شمال به کوههای البرز و از جنوب به فارس و خوزستان محدود بود //۰ عصیان : نافرمانی، گردنکشی، سرکشی //۰ ربقه : حلقه طناب، حلقه از رسن //۰ ربقه طاعت : مضاف و مضاف الیه، اضافه تشبیهی .

۰۷۵ عمال : ج عامل : کارگزاران، گماشتگان //۰ خوار : بخشی در جنوب شرقی تهران بر سر راه خراسان ، مرکز آن ایوان کی و از نقاط مشهور آن ارادان ، گرمسار و قشلاق است //۰ سمنک : شهرکی بوده است متصل به سمنان //۰ قومش : ناحیه ای بزرگ و وسیع در دامنه کوههای طبرستان که در قرون اول اسلامی شامل دامغان و سمنان و بسطام بود و معرب آن قومش است //۰ به دست فرو گرفت : متصرف شد، تصرف کرد //۰ و نیز : و دیگر .

۰۷۷ کافی : کاردان //۰ و به تدارك . . . گشت : به دریافت و اصلاح حال او مشغول شد، به پیشگیری از وضع و حال او مشغول شد //۰ تاش اسپهسالار : بنا به تحقیق مرحوم قزوینی در تعلیقات چهار مقاله ، سردار این جنگ ابو علی احمد بن محتاج چغانی بوده است نه تاش اسپهسالار //۰ نامزد کرد : مامور کرد، برگزید .

۰۷۸-۰۷۹ شغل گران : گرفتاری و نگرانی بزرگ //۰ از پیش برگردد : از پیش بردارد //۰ بر آن وجه که : بر آن طریق که //۰ عظیم : قید است برای خردمند بود //۰ مضایق : رجوع شود به حکایت (۱) //۰ چُست : با چالاکي، قید است برای فعل در آمدی //۰ در آمدی : وارد می‌شد ، داخل می‌شد .

۰۸۰ چابک : قید است برای فعل بیرون رفتی //۰ یای " رفتی " برای استمرار است //۰ و پیروز جنگ بودی : در جنگ غالباً " پیروز می‌شد //۰ کار : علاوه بر معانی دیگر، معنی جنگ نیز دارد //۰ بی‌مراد : ناکام، مراد نیافتنه //۰ و از کارها ۰۰۰ باز نگشته بود : و از کارهایی که به‌او محوّل می‌شد هیچ ناکام بازنگشته بود . و از جنگها که در آن حضور و شرکت داشته ، ناکام و ناموفق بازنگشته بود //۰ و از کارها ۰۰۰ باز نگشته بود و از حربها ۰۰۰ نیامده بود، دو جمله مترادفند .

۰۸۲ رونق : فروغ و روشنایی، رواج، پیشرفت امر //۰ تمام : صفت برای رونق است . رونقی کامل //۰ قوی : صفت طراوت است //۰ طراوتی قوی " شادابی نیرومند ، شادابی وصف ناشدنی //۰ رونقی تمام و طراوتی قوی : دو عبارت مترادفند //۰ عظیم : قید است برای مشغول دل بود //۰ مشغول دل : دل‌نگران، مشوش ، مضطرب //۰ مشغول دل و پریشان خاطر نیز مترادفند //۰ فاعل فعلهای فرستاد ، بخواند، بنشست هر سه امیر است //۰ شغل : در اینجا، پیش آمدی که موجب نگرانی و پریشانی خاطر باشد //۰ که : برای تعلیل است ، زیرا که //۰ کفایت : شایستگی، لیاقت ، قابلیت //۰ که ماکان مردی ۰۰۰ جودهم : که ماکان مردی شجاع است و افزون بر دل‌آوری و مردانگی لیاقت و بخشش هم دارد .

۰۸۵-۰۸۶ و از دیالمه ۰۰۰ کم افتاده است : و از دیلمیان نظیر او کم پیدا شده است //۰ باید که با تاش موافقت کنی : باید که با تاش هم‌رای شوی ، هم فکر شوی .

۰۸۷ فرو شود: پوشیده ماند // با یاد او فرو دهی: به یاد او بیاوری به او یاد آوری کنی.

۰۸۸ تا پشت لشکر به من گرم گردد: تا اینکه لشکر به وجود من پشتگرم گردد // شکسته دل: صفت مرکب، دل شکسته، ناامید، مأیوس // مُسْرَعٌ: پیک تندرو.

۰۸۹ مُلَطَّفَه: نامۀ کوچک که به طریق ایجاز حاوی خلاصه مطالب باشد // از آن تو: متعلق به تو، مربوط به تو، از سوی تو // هر چه رفته باشد: هر چه اتفاق افتاده باشد // نکت: ج نکته، مساله‌های دقیق، مضمونهای باریک.

۰۹۰ تسلی: آرام یافتن از اندوه، آرامش اندک یافتن // خدمت کرد: تعظیم کرد.

۰۹۱ رایات: ج‌رایت: بیرقها، علمها، درفشها // مقدمه: گروههای پیشاپیش سپاه

۰۹۲ عَبْرٌ: عبور کردن، گذشتن // عبر کرد: عبور کرد، گذشت.

۰۹۳ در کشید: حرکت کرد // بیهق: ناحیه‌ای از توابع نیشابور قصبه (مرکز) آن ابتدا " خسروگرد " بود و سپس سبزوار.

۰۹۴ و به کومش بیرون شد: و به طرف کومش (دامغان) بیرون رفت // عزمی درست: تصمیمی ثابت // حزمی تمام: تمام صفت حزم است، احتیاطی کامل // میان دو کلمه عزم و حزم از سویی ازدواج است و از طرف دیگر جناس مضارع.

۰۹۵ حربی وزره پوشیده: هر دو صفت مرد است // در: دروازه // درِ ری: دروازه ری // نشسته بود: اردو زده بود، لشکرگاه ساخته بود // استناد: تکیه کردن // و به ری استناد کرده: و به ری تکیه کرده بود. ری را تکیه گاه خود قرار داده بود.

۰۹۷ گرفتن: در اینگونه موارد به معنی شروع کردن و آغاز کردن // رسولان آمد و شد گرفتند:

رسولان شروع کردند به رفت و آمد بین دوسردار //۰ بر هیچ قرار نگرفت : بر
چیزی قرار نیافت، بر چیزی توافق نشد //۰ دل انگیز : صفت مرکب، پسر دل
و جسور، داوطلب •

۰۹۸ مصافّ : ج مَصَفّ، اسم مکان به معنی جای صف زدن و صف، مجازاً " جنگ
و محل جنگ را گویند و در زبان فارسی مصاف بدون تشدید آخر و معمولا " در
معنی مفرد به کار رود //۰ مصاف کردن : جنگ کردن، جنگیدن //۰ گرگد : گاهی
کنایه از حيله گر و زیرک است //۰ گرگد پیر : پیرمرد محیل و زیرک •

۰۹۹ از آن نوع بسیار دیده : از آن نوع جنگها فراوان دیده بود //۰ ترتیب
کرد : ترتیب داد، نقشه کشید //۰

۰۱۰۰ ابطال : ج بَطَل، قهرمانان، پهلوانان شجاع //۰ شداد : ج شدید :
شجاعان و نیرومندان و زور آوران //۰ لشکر ماوراء النهر و خراسان : لشکر یانی
که به همراه تاش از بخارا و نقاط مختلف خراسان آمده بودند //۰ قَلَب : مقصود
قلب لشکر، مرکز لشکر • در صف آرایهای جنگهای قدیم قلب در وسط و مرکز
و میمنه و مسیره در سمت راست و چپ قرار می گرفتند •

۰۱۰۱ دستی گشادند : مراد آن است که بایی میلی برای جنگیدن اقدام کردند •
۰۱۰۲ بستن : اسیر کردن •

۰۱۰۳ کبوتر : منظور کبوتر نامه بر است //۰ بر مقدمه : در آغاز //۰ کبوتر بایسد
فرستادبر مقدمه : اول باید کبوتر بفرستیم •

۰۱۰۴ جمله وقایع : تمامی حوادث //۰ به يك نکته باز باید آورد : در يك نکته
خلاصه باید کرد •

۰۱۰۵ به حاصل آید : باء، بای تاکید است، حاصل شود •

۰۱۰۶ اَمّا : لیکن، ولی //۰ ماکان : اسم خاص //۰ فصار : پس گشت، پس شد //۰
کاسمه : مثل اسمش، مانند اسمش //۰ لیکن ماکان پس مانند اسمش شد
والسلام //۰ از این ما : مایی که بر سر " ماکان " است //۰ مای منفی خواست :

مای نفی اراده، " ما " را به جای مای نفی گرفت //۰ از " کان " در آخر
" ماکان " فعل ماضی اراده کرد.

۰۱۰۹ اسباب ترفیه : وسایل رفاه //۰ تازه فرمود : تجدید کرد //۰ فارغ دل :
آسوده دل، آسوده خاطر //۰

خود آزماییهای درس اول از چهار مقاله

۱. " ماهیت و کیفیت " چگونه ساختی دارند ؟

الف (صفت مشبیه ب) صیغه مبالغه

ج (مصدر مرخّم د) مصدر صناعی

۲. معنی درست " بلاغت " را پیدا کنید :

الف (عبارت است از مطابقت کلام با قوانین دستوری .

ب (مطابقت کلام فصیح با مقتضای حال .

ج (مطابقت مقتضای حال با مقام کلام فصیح .

د (مطابقت قواعد صرف و نحو با کلام و کلمه .

۳. معنی غلط را پیدا و مشخص کنید :

الف (استعطاف : قرار داد ب) اغراء : برانگیختن
بستن

ج (اعمال : کارها د) عتاب : سرزنش

۴. معنی صحیح کلمه " احکام " را پیدا کنید :

الف (حکم کردن ب) محکوم کردن

ج (حکمها د) محکم کردن

۵. میان دو کلمه " اَعْمال و اشغال " در صورتی که پهلوی هم قرار گرفته باشند

کدام صنعت وجود دارد ؟

الف (مراعات نظیر ب) ازدواج

ج (سجع مطرف د) تضاد

۶. " دایره حشمت " چه ترکیبی دارد ؟

الف (اضافه ملکی ب) اضافه تشبیهی

ج (اضافه بیانی د) اضافه توصیفی

۰۷. معنی درست جمله " واحدة بواحدة و البادی اظلم " کدام است ؟

- الف) • يك مرد در برابر يك مرد آغاز ستمگری بود •
 ب) • يك سلاح در برابر يك سلاح، ستمگر آغاز کرده است •
 ج) • يك وادی در برابر يك وادی و مرز مشترك ظلم است •
 د) • يك ضربت در مقابل يك ضربت و آغاز کننده ستمكارتر است •

۰۸. معنی غلط را پیدا کنید :

الف) • انبساط: متلاشی شدن ب) • ملائم: موافق

ج) • دستوری: اجازه د) • ممر: گذرگاه

۰۹. معنی درست " نسیج وحده " کدام است ؟

الف) • نساج معتقد به وحدت ب) • بافته یگانه

ج) • بافته نمونه د) • تك بافتی

۰۱۰. معنی صحیح کلمه " أحرى " را پیدا و مشخص کنید :

الف) • گرمتر ب) • وسیعتر

ج) • سزاوارتر د) • خرمتر

۰۱۱. معنی درست ترکیب " ثاقب الراى " را پیدا و مشخص کنید :

الف) • رأى عمومی ب) • دارای اندیشه نافذ

ج) • دارای آراء عمومی د) • رأى به تصویب رسیده

۰۱۲. معنی درست کلمه " شواهد " را پیدا و مشخص کنید :

الف) • شواهد ب) • پستی‌ها

ج) • بلندیها د) • دادگاهها

۰۱۳. معنی درست کلمه " ضجر " را پیدا کنید :

الف) • دل‌تنگ ب) • عذاب کردن

ج) • دور کردن د) • سبز رنگ

۱۴. کلمه " شَيْب " به چه معنی است ؟

- الف) . سرازیری ب) . پیری
ج) . تازیانه د) . اسب سرکش

۱۵. معنی درست کلمه " زعارت " چیست ؟

- الف) . خشونت ب) . عار و ننگ
ج) . غارت کردن د) . بد خلقی

۱۶. معنی درست جمله " از استخفاف هیچ باز مگیر " کدام است ؟

- الف) . از کفش فروش چیزی مخر
ب) . بازی از ناحیه استخفاف صید مکن
ج) . توهین را قبول مکن
د) . از توهین کردن خودداری مکن

۱۷. " را " در جمله اسکافی را کار بالا گرفت ، چیست ؟

- الف) . علامت مفعول صریح است ب) . زاید است
ج) . بدل از کسره اضافه است د) . نشانه مسند الیه است .

۱۸. " ماکان کاکوی " از کدام خانواده بود ؟

- الف) . سامانیان ب) . صفاریان
ج) . دیالمه د) . غزنویان

۱۹. معنی کلمه " ربقه " چیست ؟

- الف) . گردن ب) . حلقه
ج) . اطاعت د) . نافرمانی

۲۰. معنی صحیح تعبیر " فرو شود " چیست ؟

- الف) . پایین رود . ب) . داخل شود .
ج) . پیاده شود . د) . پوشیده ماند .

درس دوم

حکایت (۳)

- هر صناعت که تعلق به تفکر دارد صاحب صناعت باید که فارغ دل و مرقّه باشد، که اگر به خلاف این بود سهم فکر او متلاشی شود و برهدف صواب به جمع نیاید، زیرا که جز به جمعیت خاطر به چنان کلمات باز نتواند خورد. آورده اند
۳. یکی از دبیران خلفا، بنی عباس - رضی الله عنهم - به والی مصر نامه می نوشت و خاطر جمع کرده بود و در بحر فکرت غرق شده، و سخن می پرداخت چون کُرُ ثَمین و ماء معین،
۶. ناگاه کنیزکش در آمد و گفت: "آرد نماند"، دبیر چنان شوریده طبع و پریشان خاطر گشت که آن سیاحت سخن از دست بداد و بدان صفت منفعل شد که در نامه بنوشت که آرد نماند، چنانکه آن نامه را تمام کرد و پیش خلیفه فرستاد و از این
۹. کلمه که نوشته بود هیچ خبر نداشت. چون نامه به خلیفه رسید و مطالعه کرد، چون بدان کلمه رسید حیران فرو ماند و خاطرش آن را بر هیچ حمل نتوانست کرد، که سخت بیگانه بود. کس فرستاد و دبیر را بخواند و آن حال از او بساز
۱۱. پرسید. دبیر خجل گشت و به راستی آن واقعه را در میان نهاد. خلیفه عظیم عجب داشت و گفت: "اول این نامه را بر آخر چندان فضیلت و رجحان است که "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ" را بر "تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ" دریغ باشد خاطر چون شما
۱۵. بلغا را بدست غوغاء، مایحتاج باز دادن. و اسباب ترفیه او چنان فرمود که امثال آن کلمه دیگر هرگز به غور گوش او فرو نشد، لاجرم آن چنان گشت که

حکایت (۴)

۰۱۸. صاحب کافی اسماعیل بن عباد الرّازی وزیر شهنشاه بود و در فضل کمالی داشت، و ترّسل و شعر او به این دعوی دو شاهد عدل اند و دو حاکم راست، و نیز صاحب مردی عدلی مذهب بود و عدلی مذهبان به غایت مُتَنَسِّک و مُتَّقِی باشند،
۰۲۱. و روا دارند که مؤمنی بر خصمی يك جو جاودانه در دوزخ بماند، و خَدَم و حَشَم و عمال او بیشتر آن مذهب داشتندی که او داشت، و قاضی بود به قم از دست صاحب که صاحب را در نسک و تقوای او اعتقادی بود راسخ، و يك يك بر خلاف
۰۲۴. این از وی خبر می دادند و صاحب را استوار نمی آمد، تا از ثقات اهل قم دو مقبول القول گفتند . که زمان خصومت که میان فلان و بهمان بود قاضی پانصد دینار رشوت بستند . صاحب را عظیم مُسْتَنکَر آمد به دو وجه : یکی از کثرت رشوت، و
۰۲۷. دوم از دلیری و بی دیانتی قاضی، حالی قلم برگرفت و بنوشت : بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَيُّهَا الْقَاضِي بِقَمٍ قَدْ عَزَلْنَاكَ قَمًّا . و فذلا دانند و بُلغاشناسند که این کلمات در باب ایجاز و فصاحت چه مرتبه دارد، لاجرم از آن روز باز این
۰۳۰. کلمه را بلغا و فصحا بر دلها همی نویسند و برجانها همی نگارند .

حکایت (۵)

- لمغان شهری است از دیار سند از اعمال غزنین، و امروز میان ایشان و کفار کوهی است بلند، و پیوسته خائف باشند از تاختن و شبیخون کفار . امّا
۰۲۳. امغانیان مردمان بشکوه باشند و جلد و کسوب، و با جلدی زعری عظیم تا به غایتی که باک ندارند که بر عامل به يك من گاه و يك بیضه رفع کنند و به کم از این نیز روا دارند که به تظلم به غزنین آیند و يك ماه و دو ماه مقام کنند و

- ۰۳۶ بی حصول مقصود باز نگردند . فی الجمله در لجاج دستی دارند و از ابرامپشتی ، مگر در عهد یحییٰ بن خالد برمکی در عهد یحییٰ بن خالد برمکی شب کفار بر ایشان شبیخون کردند و به انواع خرابی حاصل آمد . ایشان خود بی خاک مراغه کردند ، چون این واقعه بیفتاد ، تنی چند از معارف و مشاهیر برخاستند و به حضرت غزنین آمدند و جامه‌ها بدریدند و سرها برهنه کردند و واویلا کنان به بازار غزنین در آمدند و به بارگاه سلطان شدند ، و بنالیدند و بزاریدند ، و آن واقعه را بر صفتی شرح دادند که سنگ را برایشان گریستن آمد ، و هنوز این زعارت و جلالت و تزویر و تمویه از ایشان ظاهر نگشته بود .
- ۰۴۱ خواجه بزرگ احمد حسن میمندی را برایشان رحمت آمد و خراج آن سال ایشان را ببخشید و از عوارضشان مصون داشت و گفت : " باز گردید و بیش کوشید و کم خرج کنید ، تا سرسال به جای خویش باز آید . " جماعت لمغانیان با فرحی قوی و بشاشتی تمام بازگشتند و آن سال مرقه بنشستند و آب به کس ندادند ، و چون سال به سر شد ، همان جماعت باز آمدند و قصه خود به خواجه رفع کردند ، نکت آن قصه مقصور بر آنکه سال پار خداوند خواجه بزرگ ولایت ما را به رحمت و عاطفت خویش بیاراست و به حمایت و حیاطت خود نگاهداشت ، و اهل لمغان بدان کرم و عاطفت به جای خویش رسیدند و چنان شدند که در آن ثغر مقام توانند کرد . اما هنوز چون مزلزلی اند و می ترسیم که اگر مال مواضعت را امسال طلب کنند بعضی مستاصل شوند و اثر آن خلل هم به خزانه معموره باز گردد .
- ۰۴۴ خواجه احمد حسن هم لطفی بکرد و مال دیگر سال ببخشید . در این دو سال اهل لمغان توانگر شدند و بر آن بسنده نکردند ، در سوم سال طمع کردند که مگر ببخشند ، همان جماعت باز به دیوان حاضر آمدند و قصه عرضه کردند ، و همه عالم را معلوم شد که لمغانیان بر باطل اند .
- ۰۵۰ خواجه بزرگ قصه بر پشت گردانید و بنوشت که الخراج خراج اداوه دواوه . گفت : خراج ریش هزار چشمه است ، گزاردن اوداروی

اوست، و از روزگار آن بزرگد این معنی مثلی شد و در بسیار جای بکار آمد . خاک
۵۹ . بر آن بزرگ خوش باد !

حکایت (۱۰)

پیش از این در میان ملوکِ عصر و جبابره روزگار پیش چون پیشدادیان
و کیان و اکاسره و خلفا رسمی بوده است که مفاخرت و مبارزت به عدل و فضل
۰۶۲ کردند، و هر رسولی که فرستادندی از حکم و رموز و لغز مسائل با او همسراه
کردندی، و در این حالت پادشاه محتاج شدی به ارباب عقل و تمیز و اصحاب رای
و تدبیر، و چند مجلس در آن نشستندی و برخاستندی، تا آنگاه که آن جوابها بر
۰۶۵ يك وجه قرار گرفتی، و آن لُغز و رموز ظاهر و هویدا شدی، آنگاه رسول را گسیل
کردندی . و این ترتیب بر جای بوده است تا به روزگار سلطان عادل یمیی—
الدوله و الدین محمود بن سبکتگین - رحمه الله- و بعد از او چون سلجوقیان
۰۶۸ آمدند- و ایشان مردمان بیابان نشین بودند و از مجاری احوال و معالی آثارملوک
بی خبر- بیشتر از رسوم پادشاهی به روزگار ایشان مُندرس شد و بسی از ضروریات
مُلک مُنطَمَس گشت . یکی از آن دیوان بُرید است، باقی بر این قیاس توان کردن
۰۷۱ آورده اند که سلطان یمین الدوله محمود رحمه الله- روزی رسولی فرستاد به
ماوراء النهر به نزدیک بغراخان و در نامه ای که تحریر افتاده بود تقریر کرده
این فصل که قال الله تعالی : **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ** و ارباب حقائق و
۰۷۴ اصحاب دقائق بر آن قرار داده اند که این تقیه از جهل می فرماید که هیچ نعمانی
ارواح انسان را از نقصِ جهل بترنیست و از نقص نادانی باز پس ترنه، و کلام
نا آفریده گواهی همی دهد بر صحت این قضیّت و درستی این خبر : **وَالسَّخِيان**
۰۷۷ **أَوْتُوا الْعِلْمَ فَرَجَاتٍ** پس همی خواهیم که ائمه ولایت ماوراء النهر و علما زمینی
مشرق و افاضل حضرت خاقان از ضروریات اینقدر خبر دهند که : نبوت چیست ؟

- ولایت چیست ؟ دین چیست ؟ اسلام چیست ؟ ایمان چیست ؟
- احسان چیست ؟ تقوی چیست ؟ امر معروف چیست ؟ نهی منکر چیست ؟ صراط چیست ؟ میزان چیست ؟ رحم چیست ؟ شفقت چیست ؟ عدل چیست ؟ فضل چیست ؟ چون این نامه به حضرت بغراخان رسید و بر مضمون و مکنون او وقوف یافت، ائمه ماوراء النهر را از دیار و بلاد باز خواند، و در این معنی با ایشان مشورت کرد، و چند کس از کبار و عظام ائمه ماوراء النهر قبول کردند که هر یک در این باب کتابی کنند و در اثناء سخن و متن کتاب جواب آن کلمات درج کنند، و بر این چهار ماه زمان خواستند، و این مهلت به انواع مضرّی بود، چه از همه قویتر اخراجات خزینه بود در اخراجات رسولان و پیکان و تعهد ائمه، تا محمد بن عبده الکاتب که دبیر بغراخان بود در علم تعمقی و در فضل تنوّعی داشت و در نظم و نثر تبجّری و از فضلا و بلغاء اسلام یکی او بود - گفت : من این سؤالات را در دو کلمه جواب کنم چنانکه افاضل اسلام و امثال مشرق چون ببینند در محلّ رضا و مقرّ پسند افتد، پس قلم برگرفت و در پایان مسائل بر طبق فتوی بنوشت که : **قال رسول الله صلى الله عليه وسلم :**
- التَّعْظِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَالشَّفَقَةُ عَلَى خَلْقِ اللَّهِ .** همه ائمه ماوراء النهر انگشت به دندان گرفتند و شگفتیها نمودند و گفتند : اینت جوابی کامل و اینت لفظی شامل و خاقان عظیم بر افروخت که به دبیر کفایت شد و به ائمه حاجت نیفتاد . و چون به غزنین رسید همه بیسندیدند . پس از این مقدمات نتیجه آن همی آید که دبیر عاقل و فاضل مهین جمالی است از تجمل پادشاه و بهین رفعتی است از ترفع پادشاهی . پس بدین حکایت این مقالت را ختم کنیسم،
- ۰۹۸ والسلام

توضیحات :

- ۰۱ تعلق به تفکر دارد : به تفکر و اندیشه متعلق است، با فکر کردن و اندیشیدن ارتباط دارد //۰ فارغ دل : صفت مرکب، آسوده خاطر، فارغ البال //۰ که اگر به خلاف این بود : اگر آسوده خاطر و مرفّه نباشد .
- ۰۲ سِهَامٌ : ج سهم، تیرها //۰ سِهَامٌ فِکْرٌ : اضافه تشبیهی //۰ متلاشی : متفرّق، پراکنده //۰ هَدَفٌ صَوَابٌ : نشانه راست، نشانه درست //۰ به جمع نیاید : جمع نشود، اصابت نکند //۰ جِزٌ بَهِ جَمْعِیَّتِ خَاطِرٍ : جز با داشتن خاطر جمعی //۰
- ۰۳ به چنان کلمات : به آنگونه الفاظ و کلماتی که چون تیر ، درست به هدف اصابت کنند //۰ باز نتواند خورد : نمی تواند برخورد کند //۰ آورده اند : حکایت کرده اند رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ خَدَايَ از آنان خشنود باد //۰ والی : حاکم ایالت ، استاندار .
- ۰۵ بحر فکرت : دریای فکر، اضافه تشبیهی //۰ غرق شده بود : فرو رفته بود //۰ سخن می پرداخت : سخن می نوشت، سخن می آراست //۰ ثَمِیْنٌ : گرانبها //۰ مَعِیْنٌ : صفت ماء (آب) ، روان و جاری //۰ میان دو کلمه ثَمِیْنٌ و مَعِیْنٌ : سجع متوازی و ازدواج وجود دارد //۰ شوریده طبع : آشفته حال .
- ۰۷ سیاحت : راندن کلام //۰ و بدان صفت : و بدانسان و بدان صورت //۰ مُنْفَعِلٌ : در اینجا مُتَأَثِّرٌ .
- ۰۱۰ بر هیچ حمل نتوانست کرد : نتوانست بر چیزی نسبت دهد //۰ سخت :

قید است برای بیگانه بود // سخت بیگانه بود: یعنی آن جمله آرد نماند (آرد تمام شد) ، فوق العاده غریب و بیگانه بود نسبت به مفهوم و مضمون نامه ، با مقدم و موخر خود تناسبی نداشت •

۰۱۱ کس فرستاد: فاعلش خلیفه است •

۰۱۲ خلیفه عظیم عجب داشت: خلیفه بسیار تعجب کرد •

۰۱۳ فضیلت و رجحان: امتیاز و برتری // قل هو الله احد: بگو اوست خدای یگانه (قرآن کریم سوره ۱۱۲ آیه ۱) // تثبت پیدا ابی لهب: بریده باد دور دست ابولهب (قرآن کریم، سوره ۱۱۱، آیه ۱) •

۰۱۴ بُلْغًا: ج بلیغ: شیوا سخنان ، زبان آوران // غوغا: فریاد ، فغان ، هیاهو // مایحتاج: آنچه که مورد احتیاج است ، وسایل ضروری ، نیازمندیها // غوغاء مایحتاج: مضاف و مضاف الیه ، هیاهو و بانگد و فریاد ناشی از فشار نیازمندیها // باز دادن: سپردن: تسلیم کردن •

۰۱۶ غور: قعر، بُن // به غور گوش او: به درون گوش او •

۰۱۷ معانی دوکون: مفاهیم و مقاصد دو جهان •

۰۱۸ صاحب: هم صحبت، همنشین، یار ، مالک • چ مشهور آن اصحاب و صحابه است // کافی: کاردان، لایق، صفت صاحب بن عبّاد // صاحب کافی اسماعیل بن عبّاد رازی: صاحب بن عبّاد را طالقانی و اصفهانی نوشته اند ، ظاهرا " به علت اقامت طولانی او در ری نویسنده کتاب چهارمقاله تصور کرده است که وی رازی (اهل ری) بوده است // شهنشاه: مخفف شاهنشاه، عنوان پادشاهان هخامنشی و ساسانی در تاریخ پیش از اسلام، عنوان پادشاهان آل بویه از عضد الدوله به بعد // وزیر شهنشاه بود: مراد مولف چهار مقاله از شهنشاه موبد الدوله دیلمی یا برادرش فخر الدوله است و بنا به تصریح مرحوم قزوینی این تعبیر، ناقص است زیرا شهنشاه لقب یکی از ایشان نبوده است // و در فضل

کمالی داشت : و در علم و دانش کمال یافته بود، به کمال رسیده بود .

۰۱۹ دعوی : ادعا // عدل : یعنی عادل، در اینجا عدل که مصدر است به جهت مبالغه به جای عادل به کار رفته // حاکم : قاضی // دوشاهد عدل اندو دو حاکم راست : دو گواه بسیار عادلند و دو قاضی راستین // و نیز : و بعلاوه .

۰۲۰ عدلی مذهب : پیرو مذهب عدلیّه، معتزله خود را عدلیّه نامند، زیرا گویند چون خداوند حکیم است و از حکیم جز خیر و صلاح نیاید و به حکم عقل رعایت مصالح بندگان بر او واجب است، قبیح است بر او که بنده را مجبور کند بر عملی قبیح یا حَسَن، پس او را بدان عمل عقوبت نماید یا ثواب دهد و ایمن اصل را عدل نامند . بر خلاف اشعریه که گویند از روی عقل بر خداوند چپسزی واجب نیست و خدا فعّال مایشاء است اگر همه بندگان خود را به بهشت برد یا همه را به دوزخ فرستد حیف (ظلم) و جوری نکرده است (از تعلیقات چهارمقاله ص ۵۲) // به غایت : به نهایت درجه // مُتَنَسِّك : عبادت کننده، پارسا // متقی : پرهیزگار، با تقوی // دو کلمه متنسک و متقی : مترادف المعنسی هستند .

۰۲۱ روا دارند : جایز می شمارند ، معتقدند // خصمی : دشمنی، خصومت ، در اینجا به معنی، خطا، اشتباه، لغزش و گناه به کار رفته است // جو : دانه جو- واحد وزن است به سنگینی یک حبه // به خصمی یک جو : به خطایی که به مقدار یک جو باشد، در برابر خطایی اندک // جاودانه : قید، بطور همیشگی // خَدَمٌ : ج خادم ، خدمتکاران، چاکران // حَسَمٌ : کسان و چاکران مرد، خویشان // عمّال : ج عامل، کارگزاران // میان دو کلمه خَدَمٌ و حَسَمٌ : از دواج وجود دارد .

۰۲۲ به قم : در شهر قم // از دست صاحب : از جانب صاحب بن عبّاد،

گماشته از سوی صاحب .

۰۲۳ نسك : به فتحه و کسره و ضمه حرف نون و سکون حرف سین، زهد

ورزیدن، عبادت کردن // راسخ: پابرجا، ثابت // يك يك: گاهی، بعضی اوقات // بر خلاف این: برخلاف این اعتقاد صاحب در حق او، برخلاف زهد و تقوا.

۰۲۴ استوار نمی‌آمد: قابل باور نبود، در نظر صاحب این گزارشها باور کردنی نمی‌آمد // ثقات: ج ثقه: افراد معتمد، افراد امین، اشخاص طـسرف اطمینان // مقبول القول: آنکه گفتارش پذیرفته باشد، پذیرفته گفتار.

۰۲۵ خصومت: دشمنی، عداوت، در اینجا مرافعه و شکایتی که در دادگاه مطرح شود.

۰۲۶ عظیم: همانند چند مورد قبلی که در این کتاب دیده‌اید، قید است // مُستَنكِرٌ: زشت، ناپسند // دلیری: در اینجا جرأت، گستاخی.

۰۲۷ حالی: فوراً // ایها: ای // القاضی: داور // بقم: در شهر قم // قد عزلناك: برکنار کردیم ترا // فقم: پس برخیز // ای قاضی شهر قم برکنار کردیم ترا پس برخیز.

۰۲۹ ایجاز: کوتاه گویی، خلاصه گویی، بیان مقصود در کوتاهترین لفظ و کمترین عبارت // لاجرم: ناگزیر، ناچار // از آن روز باز: از آن روز به بعد.

۰۳۱ لَمغان: نام شهری است در سند // دیار: سرزمین // میان ایشان: میان لمغانیان.

۰۳۲ خائف: ترسان // تاختن: حمله کردن، هجوم آوردن // شبیخون: به وقت شب پنهان بر دشمن تاختن، حمله شبانه.

۰۳۳ بشکوه: با شکوه، صاحب حشمت، با هیبت // جلد: چابک // کسوب: بسیار کسب کننده، بسیار فراگیرنده، اهل کسب کردن // زعز: تند خویی، زعری: تند خوی // زعری عظیم: تند خویی بزرگ.

۰۳۴ باک ندارند: پروا ندارند // بر: علیه // بر عامل: علیه حاکم، علیه

والی، علیسه مامور جمع واخذ مالیات //۰ به یک من گاه و یک بیضه : در قبال گرفتن یک من گاه و یک تخم مرغ //۰ رفع کنند : عرض حال به هند ، شکایست بنویسند //۰ و به کم از این ۰۰۰ و به کمتر از این ، کمتر از یک تخم مرغ .

۰۳۵ به تظلم : برای دادخواهی .

۰۳۶ لجاج : عناد ورزیدن //۰ دستی دارند : مهارتی دارند //۰ ابرام : به ستوه آوردن ، بسه تنگ آوردن ، درد سردادن ، پافشاری //۰ پُشتی : تکیه‌گاهی //۰ فی‌الجمله ۰۰۰ پستی : خلاصه در عناد ورزیدن مهارتی دارند و از سماجت و پافشاری تکیه‌گاهی //۰ در این جمله میان دست و پشت ، مراعات نظیر وجود دارد و لجاج و ابرام مترادفند //۰ مگر : از قضا .

۰۳۷ آنار : روشن کرد، روشن کناد //۰ الله : خدا //۰ برهانه : حجت او را .
" خداروشن گرداند حجت او را " //۰ //۰ یکی : علامت نکره است //۰ یک‌شعب : شبی //۰ حاصل آمد : حاصل شد، به وجود آمد //۰ مراغه : در خاک غلتیدن //۰ بی‌خاک مراغه کردن : بی‌بهره مقبول منظور خود را انجام دادن ، بی‌بهره هدف و نظر خود را اعمال کردن .

۰۳۸ معارف : ج معروف، نامداران، افراد مشهور . و ج مَعْرِفٌ و مَعْرِفٌ .
علوم، دانشها، در اینجا معروفان و مشهوران مراد است //۰ //۰ مشاهیر : ج مشهور //۰ حضرت : دربار، پیشگاه، بارگاه .

۰۳۹ واویلا : وامصیبتا //۰ واویلا کنان : شیون کنان، قید مرکب .

۰۴۱ بر صفتی شرح دادند : به صورتی شرح دادند .

۰۴۲ تمویه : زر اندود کردن، آرایش نمودن . مجازاً " به معنی مکروفریب //۰
خواجه بزرگد : معادل وزیراعظم //۰ احمد حسن میمندی : رجوع شود به درس قبلی در ماهیت دبیری .

۰۴۴ مصون : محفوظ، حفظ شده //۰ بین دو کلمه خراج و عوارض . مراعات

نظیر وجود دارد // سر سال، پایان سال، آخر سال // به جای خویش باز آید:
به حال اول خود باز گردید، از دست رفته‌ها جبران شود .

۰۴۵ کَرَحْ : شادی، شادمانی // قوی : نیرومند، در اینجایاد //
فرحی قوی : موصوف و صفت // بشاشت : تازه‌رویی، خوشرویی // تمام :
کامل // بشاشتی تمام : موصوف و صفت // فرحی قوی و بشاشتی تمام : مترادف
المعنی هستند // آب به کس ندادند : به هیچ صورت چیزی به کسی ندادند .

۰۴۷ قَمَّه رفع کردن : قَمَّه برداشتن، عرض حال دادن و داد خواهی کردن نزد
سلطان یا امیر یا وزیر . در قدیم عرض حال را به اختصار می‌نوشتند و بسالای
چوبی نصب می‌کردند و در بیرون قصر در چشم‌رس پادشاه یا هر کس دیگری که
از او دادخواهی می‌کردند نگاه می‌داشتند تا توجه او را به شکایت خود جلب کنند
و از این رو اصطلاح مزبور پدید آمده است // نَكَّتْ : ج نکته، موضوعات عمده و
مهم // قَمَّه : شکایت نامه، دادخواهی // مقصور : منحصر، متوجه // سال
پار : پار سال // رحمت : بخشش، دلسوزی .

۰۴۸ عاطفت : مهربانی، مهر و محبت // میان دو کلمه رحمت و عاطفت
از دواج وجود دارد // حمایت : پشتیبانی کردن، حفاظت، و نگاهبانی کردن //
حیاطت : حفظ کردن، پاس داشتن، نگهداری // سال پار ۰۰۰ نگاهداشت : سال
گذشته، خواجه بزرگ سرزمین ما را به بخشش و مهر خود آراسته کرد با پشتیبانی
و نگاهبانی خویش حفظ نمود // میان کلمات حمایت و حیاطت : از نظر لفظ
از دواج وجود دارد و از حیث معنی مترادف .

۰۵۰ تُغْر : مرز، سر حد .

۰۵۱ مُزَلَّزَل : اسم مفعول از زلزله و زلزَال، لرزانده شده، لرزیده، ترسانده
شده، به تعبیر امروز زلزله زده // مواضعت : قرار نهادن، قرارداد // مال
مواضعت : منظور مال قرار دادی و مواضعتی است که مالیات و عوارض باشد //

مُتَنَاصِلٌ : از بیخ برکنده شده، ریشه کن شده .

- ۵۲ خَلَلٌ : وهن، فساد، ضایعه // خزانه معموره : خزانه آباد شده، خزینه آباد، منظور خزانه دولتی است // و اثر آن ۰۰۰ بازگردد : و تاثیر آن ضایعه همانگونه به خزانه دولتی بر می‌گردد (متوجه می‌شود) .
- ۵۴ بر آن بسنده نکردند : بر آن اکتفا نکردند، بر آن بس نکردند، بر آن قانع نشدند // سوم سال : سال سوم .
- ۵۶ بر باطل‌اند : ناحقند .
- ۵۷ الخراج : مالیات : خُراج : ریش (زخم) هزار چشمه که امروز کفگیرک گویند // اُداوُه : پرداخت کردن آن // دَوائُه : داروی آن // " خراج ریش هزار چشمه است، پرداختن آن داروی آن است // میان کلمات : خُراج و خُراج : جناس ناقص وجود دارد و میان " اُداوُه " و " دَوائُه " شبه اشتقاق .
- ۶۰ ملوک عصر : پادشاهان زمانه // جَبابره : جِ جَبار : سلاطین با عظمت، پادشاهان مستبد، گردنکشان // پیشدادیان : نخستین سلسله داستانی ایرانی که به روایت فردوسی شاهان آن از این قرارند : کیومرث، هوشنگ، طهمورث، جمشید، ضحاک (بیگانه)، فریدون، منوچهر، نوذر، تهماسب، گرشاسب // کیسان : کیانیان، دومین سلسله پادشاهی از دوره تاریخ افسانه‌ای ایران که در آغازاسامی چند تن از آنان لفظکی وجود دارد مانند : کیقباد، کیکاوس، کیخسرو، کی‌مهراب و دیگران // آکاسره : جِ کِسری (معرب خسرو) . منظور سلسله ساسانیان است .
- ۶۱ رسم : آیین، قاعده، روش // مفاخرت : مباحات، نازش، فخر کردن // مبارزت : مبارزه، کارزار کردن، جنگیدن // کردندی : ماضی استمراری " ی " برای استمرار است، می‌کردند // مفاخرت و ۰۰۰ کردندی : با دادگری و دانش نسبت به هم فخر می‌کردند و به مبارزه می‌پرداختند // در این جملات : ملوک عصر و جبابره روزگار دو ترکیب مترادفند . میان پیشدادیان، کیان، آکاسره و

خلفا مراعات نظیر وجود دارد . میان مفاخرت با مبارزت و عدل با فضل ازدواج و در مجموع آنها ترصیع موجود است .

۰۶۲ حِکْمٌ : ج حکمت : معارف ، علوم ، سخنان پر مغز شامل پند و اندرز و موعظه و ارشاد //۰ رموز : ج رمز : رازها ، اسرار //۰ لغز : چپستان ، شمردن اوصاف چیزی ، بدون آنکه نام آن را بر زبان آورند ، تا مخاطب آن را بیابد //۰ مسائل : مسئله‌ها ، سوالها //۰

۰۶۳ ارباب عقل و تمیز : صاحبان خرد و تشخیص //۰ اصحاب رای و تدبیر : دارندگان نظر و اندیشه //۰ در عبارات : ارباب عقل و تمیز و اصحاب رای و تدبیر ترصیع و موازنه وجود دارد //۰ مجلس : جلسه //۰ چند مجلس : چند جلسه .
۰۶۴ در آن : در آن باره ، در آن مورد //۰ میان نشستندی با برخاستندی : تضاد وجود دارد //۰ بر یک وجه قرار گرفتنی : به یک صورت واحدی منتهی می‌شد ، به یک صورت قابل قبول می‌رسید .

۰۶۵ ظاهر و هویدا : دو کلمه مترادف المعنی هستند //۰ گسیل کردند : می‌فرستادند ، روانه می‌کردند .

۰۶۸ مجاری : ج مَجْرَى ، راهها ، طُرُق //۰ احوال : ج حال ، اوضاع ، اعمال و کردار //۰ مجاری احوال : جریان حالات ، جریان اوضاع //۰ معالی : ج مَعْلَاة ، بلند قدریها ، بلندی در قدر و منزلت //۰ آثار : نشانهاج اثر //۰ معالی آثار : بلند قدری اثرها ، آثار بلند قدر و پر ارزش //۰ میان مجاری و معالی از یک طرف و آثار و احوال از سویی دیگر موازنه وجود دارد //۰ رسوم : رسمها ، آیینها .

۰۶۹ مُنْدَرِسٌ : کهنه ، فرسوده //۰ وبسی : و بسیاری //۰ ضروریات مُلْک : بایسته‌های کشور داری و پادشاهی ، لوازم پادشاهی //۰ منطمس : محو شونده ، نابود شونده ، محو و نابود .

۰۷۰ بُرید : نامه‌بر ، پیک ، چاپار //۰ دیوان برید : اداره و دستگاهی دولتی

که اخبار و اعمال والیان نواحی مختلف کشور را مستقیماً " به خود شاه گزارش می‌کرده است .

۰۷۲ بُغراخان : نویسنده کتاب چهار مقاله اشتباه کرده است زیرا بغراخان که در سال ۳۸۳ وفات یافته است نمی‌توانست معاصر و طرف خطاب سلطان محمود غزنوی باشد که در سال ۳۸۸ یا ۳۸۹ به تخت سلطنت جلوس نمود . کسی که با سلطان محمود معاصر بود ایلک خان است که دومین فرد از ملوک تـرک ماوراء النهر معروف به خانیۀ افراسیایه بوده است //۰ تحریر افتاده بود : نوشته شده بود //۰ تقریر کرده : بیان کرده //۰ میان دو کلمه تقریر و تحریر، از لحاظ لفظ ازدواج وجود دارد و از حیث معنی، مترادف //۰ اِنَّ اَتَّقِيكُمْ : (قرآن کریم ، سوره حجرات ، آیه ۱۳) اِنَّ : همانا //۰ اکرکم : گرامی‌ترین شما ، بزرگوارترین شما //۰ عند : نزد //۰ اَتَّقِيكُمْ : پرهیزکارترین شما " همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست .

۰۷۳ ارباب حقایق : صاحبان حقیقتها، حقیقت شناسان //۰ اصحاب دقایق : صاحبان نکات باریک، نکته‌دانان، دقیقه شناسان //۰ بر آن قرار داده‌اند : به این نتیجه رسیده‌اند ، چنین نظر داده‌اند //۰ در میان ترکیبات ارباب حقایق و اصحاب دقایق صنعت ترصیع وجود دارد //۰ تقیّه : پرهیز کردن، خودداری کردن //۰ که این تقیّه از جهل می‌فرماید : مُراد خدای تعالی از کلمه " اَتَّقِيكُمْ " که با تقیه هم ریشه است پرهیز کردن از جهل و نادانی است . در آن صورت مفهوم آیه شریفه چنین می‌شود ، " همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا عالم‌تریسن شماست " . آنکه بیشتر از جهل پرهیز کرده، در نتیجه بیشتر عالم شده است .

۰۷۴ نقصان : کاستی، عیبناکی، عیب //۰ نقص : عیب، کاستی //۰ از نقص جهل . . . باز پس ترنه، دو جمله مترادف المعنی است .

۰۷۵-۰۷۶ کلام ناآفریده : قرآن مجید، به عقیده اشاعره قرآن مخلوق نیست و

قدیم است و به عقیده معتزله مخلوق است و حادث // کلام ناآفریده : فاعل فعل " گواهی همی دهد " است // بر صحت این قضیّت : بر درستی این حکم // صحت این قضیّت و درستی این خبر دو عبارت مترادفند // و الذّین : و کسانی که و آنان که // اوتو : داده شده اند // العلم : علم را // درجات : به درجه ها، به مرتبه ها • بخشی از آیه شماره ۱۲ از سوره مجادله : **يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ** " خداوند آنان را که ایمان آوردند از میان شما و آنان را که دانش بدانها داده شده است به درجاتی بلند می کند و خدا آگاه است بدانچه عمل می کنید " •

۰۷۷ پس می خواهیم : دنباله نامه است و از قول محمود غزنوی نوشته شده، سلطان محمود می گوید " می خواهیم ••• / ائمه : ج امام، امامان، پیشوایان دینی // ائمه ولایت ••• زمین مشرق : دو عبارت مترادفند •

۰۷۸ افاضل : ج افضل، برتران، دانشمندان // حضرت : دربار، پیشگاه // خاقان : همان " بغراخان " است که در بالا بدان اشاره شده // ضروریّات : ج ضروریّه، صفت جانشین موصوف، از مسائل دربایستی، از امور لازم •

۰۸۱ مضمون : مفهوم // مکنون : پنهان داشته شده، معنی و مفهوم // ضمیر " او " : بعد از مضمون و مکنون، راجع است به نامه، آن نامه // میان دو کلمه مضمون و مکنون صنعت از دواج است // وقوف یافت : آگاهی یافت، اطلاع یافت // دیار : ج دار، محلّها، مسکنها، خانه ها، سرزمین // بلاد : ج بلد : شهرها، نواحی // از دیار و بلاد باز خواند : از سرزمینها و نواحی مختلف فرا خواند، دعوت کرد // دو کلمه " دیار و بلاد " مترادفند •

۰۸۲-۸۳ در این معنی : در این باره ، در این موضوع ، در این باب // چند کس : چند تن // کبار : ج کبیر : بزرگان // عظام : ج عظیم، مهتران و بزرگان // دو کلمه کبار و عظام : از نظر معنی مترادفند •

- ۰۸۴ کتابی کنند: کتابی بنویسند //۰ اثناء سخن: در میان سخن، در وسط کلام //۰ متن: درون چیزی، عبارات اصلی کتاب و رساله، مقابل حاشیه.
- ۰۸۵ دَرَج: گنج‌نایدن و نوشتن مطلبی در کتاب //۰ درج کنند: بنویسند //۰ زمان خواستند: مهلت خواستند //۰ به انواع: به اقسام مختلف، به انواع گوناگون //۰ به انواع مضرّ همی بود: ضررهای مختلفی داشت //۰ چه: برای تعلیل است - زیرا، برای آنکه //۰ از همه قویتر: بیشتر از همه، نیرومندتر از همه^۲ آن ضررها //۰ اخراجات: ج اخراج، مخارج، هزینه‌ها، مصارف //۰ اخراجات: خزینه: برداشتهای خزینه، مصارفی که از خزینه شاهی برداشت می‌شود //۰ اخراجات رسولان و پیکان: مخارج روزانه فرستادگان و پیکها که از طرف سلطان محمود آمده بودند.
- ۰۸۷ تعهد: تیمار داری، مواظبت، پرستاری //۰ تعهد ائمه: پذیرایی از پیشوایانی که تقبل نوشتن کتاب کرده بودند //۰ محمد بن عبده: رجوع شود به درس اول از چهار مقاله " ماهیت دبیری "
- ۰۸۸ تعمق: ژرف اندیشیدن، غور کردن //۰ فضل: برتری، رجحان، معرفت، حکمت، دانش //۰ تنوّق: استادی، چربدستی، تبخّر //۰ و در علم... یکی او بود: در علم ژرفایی و در معرفت و حکمت استادی و در انشای (= ایجاد) نثر و نظم مهارتی داشت و از دانشمندان و سخنوران جهان اسلام یکی هم او بود //۰ در این جملات میان علم و فضل مترادف وجود دارد، میان تعمق و تنوّق سجع متوازی است و در عین حال تعمق و تنوّق و تبحر مترادفند. بین فضلا و بلغا از نظر لفظ از دواج و از لحاظ معنی مترادف وجود دارد.
- ۰۹۰ أمّاثل: ج أمثل: برتران، بهترین، فاضلتران، برگزیدگان //۰ چون: وقتی که، هنگامی که //۰ محلّ رضا: جایگاه خشنودی، محلّ رضایت //۰ مقرر: جای قرار، قرارگاه، محلّ آرام //۰ در محلّ رضا و مقرر پسند افتد: در جایگاه

رضایت و قرار گاه پسند علما و برگزیدگان بنشینند، علما بیسندند و راضی شوند //۰ میان کلمات محلّ و مقرّ از نظر لفظ موازنه و از حیث معنی تـرادف است .

۰۹۱ مسائل : ج مساله، سوالها، مطالب //۰ فتویٰ : آنچه عالم دینی در زیر مسئله شرعی نویسد : رأی فقیه در حکم شرعی //۰ بر طبق فتویٰ بنوشست : بمانند (= مثل) فتویٰ نوشت ، مثل رای يك فقیه حکم کرد .

۰۹۲ التّعظیم : بزرگداشتن //۰ امر : فرمان //۰ الشَّقَّةُ : مهربانسی، دلسوزی //۰ علیّی : بر //۰ خلق : آفریدگان //۰ معنی : بزرگداشتن فرمان خدا و مهربانی بر آفریدگان خدا .

۰۹۲-۹۳ انگشت به دندان گرفتند: متحیر ماندند ، حیرت زده شدند //۰ و شگفتیها نمودند : و اظهار تعجب کردند، تعجبها از خود نشان دادند //۰ اینت : از اصوات است که برای تحسین و تعجب به کار می‌رود، زهی، به‌به، آفرین، عجب //۰ اینت جوابی ۰۰۰ شامل : عجب پاسخ کاملی است و عجب لفظ در برگیرنده‌ای است . آفرین بر چنین جواب کامل و لفظ شاملی //۰ میان دو کلمه " کامل و شامل " سجع متوازی و صنعت ازدواج وجود دارد //۰ عظیم : مانند موارد قبلی، قید است //۰ خاقان عظیم بر افروخت : خاقان ، بسیار شاد شد .

۰۹۶ آن همی آید : آن می‌شود، آن می‌گردد //۰ عاقل و فاضل، هر دو صفت دبیر است و میان آن دو صنعت ازدواج وجود دارد //۰ مهین : بزرگترین //۰ جمال : زیبا بودن، زیبایی //۰ مهین جمال : زیبایی بزرگ //۰ تجمل : خودآرایی ، خود آراستن، جاه و جلال //۰ بهین : بهترین، نیکوترین //۰ رفعت : بلندی، بلند قدری، بلند مرتبگی //۰ ترفع : بلندی جستن، برتری نمودن //۰ که دبیر عاقل ۰۰۰ پادشاهی : زیرا که نویسندمخردمند و دانشمند بزرگترین زیوری است از

جاه و جلال پادشاه و نیکوترین بلندی است از برتری جویی مقام سلطنت .
 یعنی نویسنده دانشمند و خردمند بهترین وسیله زیب و زینت و شکوه و عظمت
 دربار پادشاهان است //۰ میان دو کلمه حکایت و مقاتل و صنعت از دواج وجود
 دارد //۰ در این جملات میان دو کلمه " مهین و بهین " هم جناس مضارع است
 و هم سجع متوازی . میان " جمال و تجمل " و " رفعت و ترفّع " اشتقاق وجود
 دارد . میان " ترفّع و تجمل " سجع متوازن موجود است .

خود آزمایی درس دوم

۰۱ معنی صحیح کلمه " خائف " را پیدا و مشخص کنید :

- الف (ترسیدن)
ب (ترسان)
ج (ترس و لرز)
د (هراسناک)

۰۲ " بشکوه " چه نوع کلمه‌ای است ؟

- الف (قید)
ب (صفت مرکب)
ج (صفت فاعلی)
د (صیغه مبالغه)

۰۳ معنی درست کلمه " زَعْر " کدام است ؟

- الف (غرنده)
ب (خروشان)
ج (تند خوی)
د (مردد)

۰۴ " بحر فکرت " چگونه ترکیبی است ؟

- الف (اضافه توضیحی)
ب (اضافه تشبیهی)
ج (اضافه ملکی)
د (اضافه استعاری)

۰۵ معنی صحیح کلمه " مَتَنَسِّك " چیست ؟

- الف (عبادت‌کننده، پارسا)
ب (متملق و چاپلوس)
ج (شجاع و پر جسارت)
د (درست و صمیمی)

۰۶ از میان پاسخهای داده شده، پاسخ غلط را پیدا و مشخص کنید :

- الف (ثقات : افراد معتمد)
ب (لاجرم : ناگزیر)
ج (مستنکر : پسندیده)
د (خصومت : دشمنی)

۰۷ معنی صحیح فعل " رفع کنند " چیست ؟

- الف (بلند کنند)
ب (بردارند)
ج (رضایت بنویسند)
د (شکایت کنند)

۰۸ معنی غلط را پیدا و مشخص کنید :

الف) تظلم: دادخواهی ب) لجاج: عناد ورزیدن

ج) کسوب: خیالپرداز د) خائف: ترسان

۰۹. معنی " قصه رفع کردن " کدام است؟

الف) ماجرا را برطرف کردن ب) بلند کردن قصد و نیت خود

ج) تسلیم عرض حال و د) دادخواست تنظیم کردن

دادخواهی

۰۱۰. در مورد ترکیب " خزانه معموره " کدام پاسخ درست است؟

الف) مضاف و مضاف الیه ب) موصوف و صفت

ج) مضاف الیه و مضاف د) صفت و موصوف

۰۱۱. معنی صحیح عبارت " بر آن بسنده نکردند " کدام است؟

الف) بر آن قانع نشدند ب) به میوه آن کفایت نکردند

ج) آن را بر سندان ننهادند د) در نزدیک او قانع نبودند

۰۱۲. پاسخ صحیح " پیشدادیان " کدام است؟

الف) قاضیان دوران انوشیروان

ب) طبقه‌ای از روحانیون در ایران قدیم

ج) نخستین سلسله داستانی ایران

د) نخستین سلسله تاریخی بعد از اسلام

۰۱۳. معنی صحیح کلمه " مندرس " را پیدا و مشخص کنید :

الف) درس خوانده ب) کهنه و فرسوده

ج) جای درس خواندن د) جای مدرّسان

۰۱۴. در عبارت " ارباب حقایق و اصحاب دقایق " چه صنعتی وجود دارد؟

الف) مراعات نظیر ب) براعت استهلال

ج) ترصیع د) ابداع

۰۱۵ دو کلمه " کبار و عظام " از نظر معنی چه رابطه‌ای با یکدیگر دارند :

الف (متضادند) ب (مترادفند)

ج (اشتقاق بین آندواست) د (صنعت سوال و جواب میان آنهاست)

۰۱۶ معنی صحیح کلمه " تُنُوقٌ " را پیدا و مشخص کنید :

الف (شترداری) ب (تبحر)

ج (دریاداری) د (تنزل)

۰۱۷ میان دو کلمه فضلا و بلغا از نظر لفظ و معنی کدام صنایع وجود دارد ؟

الف (ازدواج و ترادف) ب (جناس و تضاد)

ج (اشتقاق و مراعات نظیر) د (مطابقه و ذووجهین)

۰۱۸ پاسخ درست در مورد " اینت " کدام است ؟

الف (از افعال است) ب (از صفات است)

ج (از اصوات است) د (از قیود است)

۰۱۹ میان دو کلمه مهین و بهین چه صنعتی وجود دارد ؟

الف (جناس مضارع) ب (اشتقاق)

ج (جناس ناقص) د (سجع مطرف)

۰۲۰ معنی صحیح جمله " خاقان عظیم برافروخت " را پیدا و مشخص کنید :

الف (خاقان عظیم آتش گرفت)

ب (خاقان بزرگ آتش افروزی کرد)

ج (خاقان از خشم و ناراحتی سرخ شد)

د (خاقان بسیار شاد شد)

درس سوم

مقاله دوم

در ماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر

- ۰۳ شاعری صناعتی است که شاعر بدان صنعت اتساق مقدمات موهمه کند و التئام قیاسات مُنتجه بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خُرد، و نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند، و به ایهام قوت‌های غضبانی و شهوانی را برانگیزد، تا بدان ایهام، طبع را انقباضی و انبساطی بود، و امور عظام را در نظام عالم سبب شود چنانکه آورده‌اند:

حکایت (۱)

- ۰۹ احمد بن عبدالله الخجستانی را پرسیدند که تو مردی خردمند بودی، به امیری خراسان چون افتادی؟ گفت: به باد غیس در خجستان روزی دیوان حنظله بادغیسی، همی خواندم بدین دو بیت رسیدم:
- ۰۱۲ مهتری گر به کام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جِـاه یا چو مردانت مرگد رویـاروی
داعیه‌ای در باطن من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم راضی
۰۱۵ نتوانستم بود، خران را بفروختم و اسب خریدم، و از وطن خویش رحلت کردم و

- به خدمت علی بن اللیث شدم برادر یعقوب بن اللیث و عمرو بن اللیث، و باز دولت صفاریان در ذروه اوج علیین پرواز همی کرد، و علی برادر کهین بود و
۱۸. یعقوب و عمر را بر او اقبالی تمام بود، و چون یعقوب از خراسان به غزنین شد از راه جبال، علی بن اللیث مرا از رباط سنگین بازگردانید و به خراسان به شحنگی اقطاع فرمود، و من از آن لشکر سواری صد بر راه کرده بودم و سواری
۲۱. بیست از خود داشتم. و از اقطاع علی بن اللیث یکی کروخ هری بود و دوم خواف نشابور. چون به کروخ رسیدم فرمان عرضه کردم، آنچه به من رسید تفرقه لشکر کردم و به لشکر دادم، سوار من سیصد شد. چون به خواف رسیدم و فرمان
۲۴. عرضه کردم، خواجهگان خواف تمکین نکردند و گفتند: ما را شحنه‌ای باید داده‌تن. رای من بر آن جمله قرار گرفت که دست از طاعت صفاریان باز داشتم و خواف را غارت کردم و به روستای بُشت بیرون شدم و به بیهق در آمدم، دو هزار سوار بر
۲۷. من جمع شد. بیامدم و نشابور بگرفتم، و کار من بالا گرفت و ترقی همی کرد تا جمله خراسان خویشان را مستخلص گردانیدم. اصل و سبب این دو بیت شعر بود. و سلامی اندر تاریخ خویش همی آرد که کار احمد بن عبدالله به درجه‌ای
۳۰. رسید که به نشابور يك شب سیصد هزار دینار و پانصد سر اسب و هزار تا جامه ببخشید. و امروز در تاریخ از ملوک قاهره یکی اوست. اصل آن دو بیت شعر بود:
- و در عرب و عجم امثال این بسیار است، اما براین یکی اختصار کردیم. پس
۳۳. پادشاه را از شاعر نیک چاره نیست که بقاء اسم او را ترتیب کند و ذکر او را درد اوین و دفاتر مثبت گرداند، زیرا که چون پادشاه به امری که ناگزیر است مأمور شود از لشکر و گنج و خزینه او آثار نماند، و نام او به سبب شعر شاعران جاوید
۳۶. بماند. شریف مجلّدی گرگانی گوید:

از آن چندان نعیم این جهانی که ماند از آل ساسان و آل سامان
 ثنای رودکی مانده است و مدحت نوای بارید مانده است و دستمان

- ۰۳۹ و اسامی ملوک عصر و سادات زمان به نظم رائع و شعر شائع این جماعت باقی است چنانکه اسامی آل سامان به : استاد ابو عبدالله جعفر بن محمد الرودکی و ابوالعباس الربنجنی و ابوالمثل البخاری و ابواسحق جویهاری و ابوالحسن
- ۰۴۲ اغجی و طحاوی و خبازی نشابوری و ابوالحسن الکسائی . اما اسامی ملوک آن ناصرالدین باقی ماند به امثال : عنصری و عسجدی و فرخی و بهرامی و زینتی و برزجمهر قاینی و مظفری و منشوری و منوچهری و مسعودی و قمار امسی و
- ۰۴۵ ابو حنیفه اسکاف و راشدی و ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان و محمد ناصر و شاه بورجا و احمد خلف و عثمان مختاری و مجدود السنائی . اما اسامی آل خاقان باقی ماند به : لووی و کلابی و نجیبی فرغانی و عمیق بخاری و رشیدی
- ۰۴۸ سمرقندی و نجار ساغرچی و علی بانیدی و پسر در غوش و علی سپهری و جوهری و سغدی و پسر تیشه و علی شطرنجی . اما اسامی آل بویه باقی ماند به : استاد منطقی و کیا غضائری و بُندار . اما اسامی آل سلجوق ماند به : فرخی گرگانی و
- ۰۵۱ لامعی دهستانی و جعفر همدانی و درفیروز فخری و برهانی و امیر معززی و ابو المعالی رازی و عمید کمالی و شهابی . اما اسامی ملوک طبرستان باقی ماند به : قمری گرگانی و رافعی نشابوری و کفائی گنجه‌ای و کوسه فالی و پور کله . و
- ۰۵۴ اسامی ملوک غور آل شنسب - خلدالله ملکهم - باقی ماند به : ابوالقاسم رفیعی و ابوبکر جوهری و کمترین بندگان نظامی عروضی و علی صوفی . و دواوین ایمن جماعت ناطق است به کمال و جمال، و آلت و عُدّت، و عدل و بذل، و اصل و فضل،
- ۰۵۷ و رای و تدبیر، و تأیید و تأثیر این پادشاهان ماضیه و این مهتران خالیه نُورُ اللَّهِ مُضَاجِعَهُمْ وَ وَسَّعَ عَلَيْهِمْ مَوَاضِعَهُمْ . بسا مهتران که نعمت پادشاهان خوردند و بخششهای گران کردند و براین شعراء مفلک سپردند که امروز ایشان
- ۰۶۰ آثار نیست و از خدم و حشم ایشان دیارنه، و بسا کوشکهای منقش و باغهای دلکش که بنا کردند و بیاراستند که امروز با زمین هموار گشته است و با مفازات

و اودیه برابر شده " مصنف گوید " :

۰۶۳ بسا کاخا که محمودش بنا کرد / که از رفعت همی با مه مرا کسرد

نبینی زان همه بیک خشت بر پای / مدیح عنصری مانده است بر جای

و خداوند عالم علاءالدین ابوعلی الحسین بن الحسین اختیار امیر المومنین

۰۶۶ که زندگانش دراز باد و چتر دولتش منصور - به کین خواستن آن دو ملک شهریار

شهید و ملک حمید به غزنین رفت و سلطان بهرامشاه از پیش او برفت . بر درد

آن دو شهید که استخفافها کرده بودند و گزافها گفته، شهر غزنین را غارت

۰۶۹ فرمود، و عمارات محمودی و مسعودی و ابراهیمی خراب کرد، و مدایح ایشان به

زر همی خرید و در خزینه همی نهاد . کس را زهره آن نبودی که در آن لشکر یا

در آن شهر ایشان را سلطان خواند ، و پادشاه خود از شاهنشاه بر می خواند آنچه

۰۷۲ ابوالقاسم فردوسی گفته بود :

چو کودک لب از شیر مادر بشست / ز گهواره محمود گوید نخست

به تن زنده پیل و به جان جبرئیل / به کف ابر بهمن، به دل رود نیل

۴۴۵ جهاندار محمود شاه بزرگ / به آبشخور آرد همی میش و گزرگ

همه خداوندان خرد دانند که اینجا حشمت محمود نمانده بود، حرمت فردوسی بود

و نظم او ، و اگر سلطان محمود دانسته بودی همانا که آن آزاد مرد را محروم و

۰۷۸ مایوس نگذاشتی .

فصل- در چگونگی شاعر و شعر او

اما شاعر باید که سلیم الفطره، عظیم الفکره، صحیح الطبع، جیدالرؤیّه،

۰۸۱ دقیق النظر باشد، انواع علوم متنوع باشد و در اطراف رسوم مستطرف، زیـــــرا

چنانکه شعر در هر علمی به کار همی شود هر علمی در شعر به کار همی شود،

و شاعر باید که در مجلس محاورت خوشگوی بود و در مجلس معاشرت خوشروی ،

- ۰۸۴ و باید که شعر او بدان درجه رسیده باشد که در صحیفه روزگار مسطور باشد و بر السنه احرار مقروء ، بر سفاین بنویسد و در مدائن بخوانند که حظ او فرو قسم افضل از شعر بقاء اسم است و تا مسطور و مقروء نباشد این معنی به حاصل نیاید ، و چون شعر بدین درجه نباشد تاثیر او را اثر نبود و پیش از خداوند خود بمیرد، و چون او را در بقاء خویش اثری نیست در بقاء اسم دیگری چه اثر باشد؟
- اما شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب و در روزگار جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یادگیرد و ده هزار کلمه از آثار متاخران پیش چشم کند، و پیوسته دواوبین استادان همی خواند و یاد همی گیرد که در آمد و بیرون شد ایشان از مضایق و دقایق سخن بر چه وجه بوده است، تا طرق و انواع شعر در طبع او مرتسم شود و عیب و هنر شعر بر صحیفه خرد او منقش گردد، تا سخنش روی در ترقی دارد و طبعش به جانب علو میل کند، هر که را طبع در نظم شعر راسخ شد و سخنش هموار گشت، روی به علم شعر آرد و عروض بخواند، و
- ۰۹۶ گرد تبانیف استاد ابوالحسن السرخسی البهرامی گردد چون غایة العروضین و کنز القافیه، و نقد معانی و نقد الفاظ و سرقات و تراجم . و انواع این علوم بخواند بر استادی که آن داند، تا نام استادی را سزاوار شود ، و اسم او در صحیفه روزگار پدید آید، چنانکه اسامی دیگر استادان که نامهای ایشان یاد کردیم، تا آنچه از مخدوم و ممدوح بستاند حق آن بتواند گزارد در بقاء اسم و اما بر پادشاه واجب است که چنین شاعر را تربیت کند تا در خدمت او پدیدار آید و نام او از مدحت او هویدا شود، اما اگر از این درجه کم باشد نشاید بدو سیم ضایع کردن و به شعر او التفات نمودن، خاصه که پیر بود، و در این باب تفحص کرده ام، در کلّ عالم از شاعر پیر بدتر نیافته ام، و هیچ سیم ضایع تر از آن نیست که به وی
- ۰۱۰۵ دهند . ناجوانمردی که به پنجاه سال ندانسته باشد که آنچه من همی گویم بداست کی بخواهد دانستن ؟ اما اگر جوانی بود که طبع راست دارد، اگر چه

چه شعرش نیک نباشد، امید بود که نیک شود و در شریعت آزادگی تربیست او
۰۱۰۸ واجب باشد و تعهد او فریضه و تفقد او لازم. اما در خدمت پادشاه هیچ بهتر از
بدیهه گفتن نیست که به بدیهه طبع پادشاه خرم شود و مجلسها برافروزد و شاعر
به مقصود رسد و آن اقبال که رودکی در آل سامان دید به بدیهه گفتن و زود شعری
۰۱۱۱، کس ندیده است.

توضیحات :

- ۰۲ صلاحیت : در عربی بدون تشدید یاء است ولی در زبان فارسی با تشدید یاء به کار می‌رود، شایستگی ، اهلّیت .
- ۰۳ صناعت : پیشه، هنر //۰ اتساق : ترتیب دادن، مرتّب کردن //۰ مقدمات : ج مقّمه : اموری که برای شروع در امری لازم است //۰ موهمه : اسم فاعل مؤنث از ایهام : به وهم افکنده ، به شك اتدازنده، خیال‌انگیز //۰ التئام : سازگاری میان دو چیز ، به هم پیوستن //۰ قیاسات : رجوع شود به آغاز مقالت دبیری .
- ۰۴ مُنتَجَه : اسم فاعل مؤنث از انتاج ، نتیجه دهنده، نتیجه بخش //۰ که شاعر ۰۰۰ منتجه : که شاعر با آن هنر مقّمه‌های خیال‌انگیز را مرتّب می‌کند و قیاسهای نتیجه بخش را به همدیگر می‌پیوندد . فعل " کند " از جمله دوّم به قرینه جمله اول حذف شده است //۰ در این جملات میان کلمات اتساق والتئام از سویی و میان موهمه و منتجه از طرف دیگر سجع متوازن و موازنه وجود دارد و در مجموع دو جمله قرینه سازی موجود است //۰ بر آن وجه : بدان روش-بـ بدان طریق //۰ معنی : مقصود ، هدف و غرض //۰ خلعت : جامه دوخته که بزرگی به کسی بخشد، در اینجا به معنی مطلق جامه و لباس به کار رفته است .
- ۰۵ باز نماید : نشان بدهد- عرضه کند //۰ جلوه کند : جلوه گر سـ سازد بیاراید //۰ در این جملات میان خرد و بزرگ، نیکو و زشت تضاد وجود دارد . باز نماید و جلوه کند مترادف المعنی است //۰ ایهام : به گمان افکندن- به

- شك انداختن با خیال انگیزی // قوت‌های غمبانی : قوای مربوط به قهر و غضب // شهوانی : آنچه که از روی شهوت و آرزوی فراوان صورت گیرد .
- ۰۶ برانگیزد : تحریک کند // طِبَاعُ : ج طبع : سرشتها، نهادها // انقباض : گرفتگی خاطر // انبساط : گسترده شدن، باز شدن، گشادگی خاطر // تا بدان ایهام ۰۰۰ بود : تا اینکه به یاری گرفتن از آن خیال انگیزی برای سرشتهای شنوندگان یا خوانندگان شعر، گرفتگی یا گشادگی خاطر حاصل شود // میان دو کلمه انقباض و انبساط از نظر لفظ موازنه و از حیث معنی تضاد وجود دارد // عِظَامُ : ج عظیم، صفت کلمه امور // امور عظام : کارهای بزرگ // نظام : نظم دادن، مرتب کردن، نظم، ترتیب // و امور ۰۰۰ سبب شود : و سبب کارهای بزرگ در نظم و ترتیب جهان گردد // میان دو کلمه عظام و نظام جناس لاحق وجود دارد .
- ۰۹ بادغیس : ناحیه‌ای از هرات شامل روستاهای بسیار // خجستان : ناحیه‌ای از توابع بادغیس // احمد بن عبدالله خجستانی : از امرای طاهریان بسود که پس از انقراض آن سلسله به خدمت امیران صفاری پیوست و در خراسان مقامات بلندی یافت و سرانجام در سال ۲۶۸ به دست غلامان خود کشته شد // خربنده : نگاهبان خر، مهمتر الاغ، آنکه الاغ کرایه دهد، مکاری .
- ۰۱۰ چون افتادی : چه طور رسیدی // حنظله باد غیسی : از قدیم تریس — شاعران فارسی گوی و معاصر طاهریان (در گذشته حدود ۲۲۰ ق) .
- ۰۱۲ خطر کردن : بزرگی از خود نشان دادن، به کاری دشوار دست زدن // زکام شیر بجوی : یعنی مهتری و سروری را از دهان شیر به چنگ بیاور .
- ۰۱۳ رویا روی : روبرو، مقابل .
- ۰۱۴ داعیه : انگیزه، خواهش، اراده .
- ۰۱۵ رحلت کردن : کوچیدن، کوچ کردن .

۰۱۶ شدم: رفتم.

۰۱۷ دولت: اقبال- خوشبختی //۰ باز دولت: اضافه تشبیهی، دولت به باز (مرغ شکاری) مانند شده است //۰ ذُرُوه و ذُرُوه: بالاترین قسمت هر چیز، سر کوه، قلّه //۰ اوج: بلندی، بالا، بلندترین نقطه، بالاترین درجه //۰ علیین: بلندبیا، بالاترین درجات بهشت //۰ ذروه و اوج و علیین هر سه هم معنی هستند که به یکدیگر اضافه شده‌اند، منظور از آن بلندترین نقطه در فـسـرـاز آسمانهاست.

۰۱۸ اقبال: توجّه //۰ بر او اقبالی تمام بود: نسبت به او توجّه کاملی داشتند.

۰۱۹ از راه جبال: منظور جبال هرات است //۰ رباط: کاروانسرا //۰ رباط سنگین: مرحوم فرزاد احتمال داده‌اند که همین رباط سنگی میان تربست-حیدریه و مشهد مقدس است که تا این اواخر یکی از منازل و ایستگاههایی بود که قافله‌های رفت و آمدکننده بین خراسان و نواحی جنوب و جنوب شرقی ایران در آنجا منزل کردند، اند //۰ به خراسان: باء برای ظرفیت مکانی است، به خراسان یعنی در خراسان //۰ شحنگی: داروغگی، پاسبانی شهر و برزن، حاکم نظامی.

۰۲۰ اقطاعات: ج اقطاعه: قطعه‌ای از زمین خراج که به لشکریان می‌دادند که از درآمد آن زندگانی خود را بگذرانند //۰ به خراسان ۰۰۰ فرمود: در خراسان به داروغگی زمینهای اقطاعی فرمان داد. دستور داد در خراسان داروغگی اقطاعات را عهده‌دار شوم //۰ از آن لشکر: از مجموع لشکریانی که با من بودند //۰ سواری صد ۰۰۰ کرده بودم: صد نفر سوار در راه ثبت نام کرده بودم، به اختیار خود در آورده بودم.

۰۲۱ گُروخ هری: شهری برده فرسنگی هرات //۰ خواف: امروزه یکی از بخشهای تربت حیدریه است در استان خراسان و در قدیم آن را از توابع نیشابور

می‌شمردند .

۰۲۲ فرمان عرضه کردم : فرمان خود را نشان دادم // آنچه به من رسید :
آنچه به من دادند // تفرقه کردن : بخش کردن ، پراکندن // تفرقه لشکر ...
دادم : دو جمله مترادف المعنی هستند .

۰۲۴ خواجهگان : بزرگان ، سروران ، مالداران // تمکین : فرمانبرداری
، پذیرفتن ، قبول کردن .

۰۲۵ رای من بر آن جمله قرار گرفت : تصمیم من بر آن شد .

۰۲۶ بُشت : ناحیه‌ای در نیشابور که مشتمل بر دو بیست و شش قریه بوده
است // به روستای ... بیرون شدم : به سوی بخش بشت بیرون رفتم //
بیبهق : ناحیه‌ای از توابع نیشابور که مرکز آن ابتدا خسروگرد بود و بعد از آن
سبزوار گردید .

۰۲۸ مُسْتَخْلَصٌ : به تصرّف در آمده // تاجمله خراسان خویشتن رامستخلص
گردانیدم : تا تمامی خراسان را به تصرف خود در آوردم // سلامی : ابوعلی
سلامی بیبهقی نیشابوری از بزرگان و نویسندگان قرن چهارم است و مراد از
" تاریخ " کتاب " التاريخ فی اخبار ولاة خراسان " تالیف وی است .

۰۲۹ همی آرد : می‌آورد ، می‌نویسد ، نقل می‌کند .

۰۳۰ پانصد سر : پانصد رأس .

۰۳۱ قاهره : غالب ، چیره ، زبردست // ملوک قاهره : پادشاهان چیره‌دست
و غالب (موصوف چون جمع مکسر است مطابق قواعد زبان عربی صفت را مونث
آورده است) // امثال : نظایر ، ماندها .

۰۳۲ اختصار کردن : اکتفا کردن ، بسنده کردن .

۰۳۳ از شاعر نیک : از داشتن شاعر خوب // بقاء : پایدار ماندن ، زنده
ماندن // که بقاء ... ترتیب کند : که زنده ماندن نام او را (شاه را) ترتیب

دهد // ذکر او را : نام و یاد پادشاه را // دواوین : ج دیوان : دفاتر اشعار، سفینه‌ها // مثبت^۲ : ثابت شده، برقرار، ثبت شده، نوشته // دردواوین و دفاتر مثبت گرداند : در دیوانهای شعر پایدار و برقرار گرداند، بنویسند // امری که ناگزیر است : امری که اجتناب ناپذیر است • کاری که از آن گزیری نیست، مرگ حتمی // که چون پادشاه ۰۰۰ مامور شود : زیرا وقتی که پادشاه به مرگ (به مردن) فرمان یابد، وقتی که فرمان مرگ پادشاه برسد •

۰۳۶ شریف مجلّدی ۰۰۰ ابو شریف احمد بن علی مجلّدی گرگانی از شاعران نیکو سخن در اوایل و اواسط قرن پنجم •

۰۳۷ از آن چندان : از آن مقدار، از آن اندازه // نعیم : نعمت، فراخی مال •
 ۰۳۸ مدحت : ستایش، مدح // نوا : پرده موسیقی، مقام، آهنگ // باربسد : از رامشگران و آواز خوانان مشهور دربار خسرو پرویز // دستان : نغمه، سرود، ترانه // ثنا و مدحت : دو کلمه مترادفند و همانگونه است نوا و دستان // آل ساسان : ساسانیان هستند که باربسد نوازنده مشهور آن سلسله بوده است // آل سامان : سلسله سامانی است که رودکی مدّاح بزرگ آنان بوده است •

۰۳۹ سادات : ج ساده و آن خود جمع سائد و سیداست، سروران // رائع : شگفتی آور، زیبا، صفت است برای نظم // شایع : صفت است برای شعر // شعر شایع : شعر شایع شونده و انتشار یابنده و به همه جا رسیده // میان نظم و شعر تترادف است و بین شائع و رائع از دواج وجود دارد // این جماعت : جماعت شاعران، گروه سخنوران •

۰۴۱ ابوالعباس رِبْنَجْنی : از شاعران دوره نصر بن احمد سامانی است • نام او فضل بن عباس و منسوب است به رِبْنَجْن و آن شهری بوده است در سغد سمرقند // ابوالمثل البُخاری : از شاعران دوران سامانیان بوده است // ابوالحسن جوئیباری : ابواسحاق ابراهیم بن محمد بخاری جوئیباری است و جوئیبار نام

محلّی است از نواحی بخارا //۰ ابوالحسن آغجی یا آغاجی : ابوالحسن علی بن الیاس آغاجی از امیران سامانی و شاعر نیکو سخنی بوده است //۰ طحاوی : ظنّ غالب آن است که طخاری بوده است و به طحاوی تحریف شده است . طخاری از شاعران معاصر رودکی است //۰ خبازی نیشابوری : وی نیز از شاعران دوره سامانی بوده است و مرگد او را در ۳۴۲ ق نوشته‌اند .

۰۴۳ آل ناصرالدین : مقصود سلسله غزنوی است //۰ بهرامی : ابوالحسن علی بهرامی سرخسی از شاعران دوره غزنویان . وی غیر از شعر در فن عروض و قافیه نیز سرآمد زمانه بوده و در آن علوم تصانیف دارد مانند غایة العروضین ، کنز القافیه و رساله‌ای موسوم به " خجسته " //۰ زینتی : یا زینبی ، از شاعران معروف دربار سلطان محمود و پسرش مسعود بوده است //۰ بزرجمهر قایینی : امیر بزرجمهر ابو منصور قایینی معاصر سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود بوده است و به دوزبان فارسی و عربی شعر می‌سروده //۰ مظفری : مقصود مظفر پنجدهی مروی است از شاعران دوره غزنوی //۰ منشوری : ابو سعد احمد بن محمّد منشوری سمرقندی از شعرای عهد سلطان محمود غزنوی .

۰۴۴ مسعودی : مسعودی رازی شاعر معاصر سلطان مسعود غزنوی است //۰ قصّار امّی : (به معنی گازر بی‌سواد) معاصر و مداح سلطان ابواحمد محمّد بن محمود غزنوی است //۰ ابو حنیفه اسکاف : از شاعران مخصوص سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی است ، در تاریخ بیهقی نام وی ابو حنیفه اسکافی آمده است //۰ راشدی : از شعرای دربار سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود غزنوی (۴۵۰-۴۹۲) بوده است که با مسعود سعد کدورت و رقابت می‌ورزیده //۰ ابوالفرج رونی : از شاعران مشهور دوران غزنویان و معاصر سلطان ابراهیم بن مسعود و پسرش مسعود ابراهیم بوده است و رونی منسوب است به رونه از توابع لاهور .

۰۴۵ محمد ناصر: جمال الدین محمد ناصر علوی غزنوی از شاعران دربار بهرامشاه غزنوی بوده است // شاه بورجا: شهاب الدین شاه علی ابی رجاء غزنوی معاصر بهرامشاه غزنوی است // احمد خُلف: مرحوم قزوینی نوشته است: احتمال ضعیف می‌رود که وی پسر خلف بن احمد امیر سیستان باشد //

عثمان مختاری و سنابی از شاعران بسیار معروف و مشهورند .

۰۴۷ آل خاقان: مقصود ایلک خانیان، آل افراسیاب یا خاقانیان است که مدت‌ها در کاشغرو بلاساغون و ختن و ماوراء النهر حکومت کردند // لولوی و کلابی و نجیبی فرغانی بنا به نوشته مرحوم قزوینی معلوم نشد کیستند // عمیق بخاری: شهاب الدین عمیق بخارایی امیر اشعراى دربار خضرخان (از پادشاهان آل خاقان بوده است // رشیدی سمرقندی: او نیز از مشاهیر شاعران دربار خضرخان بوده است // نجار ساغرجی: او نیز از شاعران دربار خضرخان و معاصر عمیق بخارایی بود و ساغرُج از دهات سُغد است در پنج فرسنگی سمرقند // بانید: احتمالاً "صورت دیگری است از بانید که به معنی شکر سرخ است که در طب بکار می‌رفته // در غوش: صورت دیگری است از درویش // علی بانیدی و پسر در غوش: هر دو از شاعران دربار خضرخان بوده‌اند .

۰۴۸ علی سپهری: یکی دیگر از شاعران آل خاقان که چندان شناخته نیست // جوهری: بنا به نوشته مرحوم قزوینی ظاهراً "مقصود ابوالمحامد محمودبن عمر جوهری هروی است // سفندی و پسر تیشه نیز معلوم نشد کیستند // علی شطرنجی: دهقان علی شطرنجی سمرقندی از شاعران معروف ماوراء النهر است .

۰۵۰ استاد منطقی: ابو محمد منصور بن علی منطقی رازی، در دربار آل بویه می‌زیسته و مدّاح فخر الدوله دیلمی بوده و با صاحب بن عبّاد مناسبات داشته

است، گاهی منطقی و زمانی منصور تخلّص می‌کرده است //۰ کیا غضایـری : ابوزید محمّد بن علی غضائری رازی از شاعران مشهور و معاصر عنصری بوده است . وفات او در سال ۴۲۶ نوشته‌اند . کیا لقبی بوده است در طبرستان و کیلان برای ملوک و امرا و بزرگان و مشاهیر //۰ بُنْدَار رازی : معاصر صاحب بن عبّاد و مجد الدوله دیلمی بوده ، وفات او را به سال ۴۰۱ نوشته‌اند . و گویا ۴۲۱ درست باشد //۰ فرّخی گرگانی : به احتمال قوی مراد فخرالدین اسعد گرگانی صاحب مثنوی ویس و رامین است .

۰۵۱ لامعی دهستانی : ابو الحسن محمد بن اسماعیل لامعی گرگانی از شاعران سلطان ملک‌شاه سلجوقی و وزیر او نظام الملک طوسی بود //۰ جعفر همدانی : شناخته نیست //۰ در فیروز فخری : نام او در کتاب محاسن اصفهان تالیف "مافروخی" آمده است //۰ برهانی : امیرالشعراء عبدالملک برهانی نیشابوری پدر امیر معزی معروف است که در اوایل سلطنت ملک‌شاه بن الب ارسلان (۴۶۵-۴۸۵) در قزوین وفات نمود //۰ امیر معزی : شاعر مشهوری است معاصر سلطان سنجر سلجوقی .

۰۵۲ ابوالمعالی : وی مدّاح غیاث الدین مسعود بن محمّد بن ملک‌شاه سلجوقی بوده و در سال ۵۴۱ وفات کرده است //۰ عمید کمالی : امیر عمید کمال الدین معروف به کمال بخارائی از ندیمان سلطان سنجر سلجوقی بوده است //۰ شهابی : احتمال دارد مراد شهاب الدین احمد بن مویدنسفی سمرقندی باشد یا شهاب الدین ابوالحسن یا شهاب الدین محمد بن علی صائغ معروف به شهاب زرگر . لیکن اولی در شاعری معروفتر از دیگران است .

۰۵۳ قمری گرگانی : ابوالقاسم زیاد بن محمّد قمری گرگانی معاصر شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر (درگذشته به سال ۴۰۳) //۰ رافعی نیشابوری : مرحوم قزوینی نوشته است جز در مجمع‌الفصاحای دیگر شرح حال او یافته نشده

و از آنجا معلوم می‌شود که معاصر سلطان محمود غزنوی بوده است // کفائسی گنجه‌ای و کوسه فالی و پور کله معلوم نشد کیستند .

۰۵۴ ملوک غور آل شُنَسَب : سلسله‌ای از امراء هستند که از قدیم در نواحی غور (مناطق کوهستانی واقع در افغانستان) فرمانروایی داشته‌اند // خُلْدُ : جاویدان ساخت // اللہ : خدا // مُلْکُهُمْ : پادشاهی آنان را //

" معنی : جاودانی کند خدا پادشاهی آنان را // ابوالقاسم رفیعی و ابوبکر جوهری و علی صوفی، شناخته نیستند "

۰۵۵ کمترین بندگان نظامی عروضی : مولف همین کتاب چهارمقاله است // و دواوین این جماعت : جماعت شاعران و سخنورانی که نام برده شده است .

۰۵۶ ناطق است : گویاست، حکایت می‌کند // کمال : کامل بودن // جمال : زیبایی، زیبا بودن // آلت : ابزار، اسباب ، وسیله // عدت : ساز و برگ // بَدَلُ : بخشش، بخشیدن // اصل : بیخ ، ریشه، بنیاد ، تبار، نژاد، گوهر // فضل : برتری، دانش، هنر .

۰۵۷ تایید: نیرو دادن، نیرومند کردن، توفیق // تاثیر: کار شدن، کارگر افتادن، اثر کردن // ماضیه: گذشته // خالیه: گذشته، در گذشته // مهتران: خالیه: بزرگان و سروران گذشته // و دواوین... خالیه: و دیوانهای این گروه شاعران گویاست (حاکی و شاهد است) به کمال و جمال و ساز و بسرگد و دادگری و بخشش و نژاد و گوهر و دانش و هنر و نظر و اندیشه و توفیق و کارگر افتادن این پادشاهان و بزرگان گذشته // در این جملات : میان کمال با جمال، آلت با عدت، عدل با بدل و اصل و فضل صنعت ازدواج وجود دارد . رای و تدبیر مترادفند و ما بین تایید و تاثیر موازنه وجود دارد . بین ماضیه و خالیه موازنه است و در عین حال آن دو مترادف المعنی هستند و در مجموع آنها ترصیع و موازنه واعنات قرینه و ازدواج وجود دارد .

۰۵۸ نُورُ اللَّهِ مَضَاجِعُهُمْ: جمله دعایی است //۰ نُورُ: نورانی کرد، نورانی کناد //۰ مَضَاجِعُ: ج مَضَجَع، خوابگاه، آرامگاه //۰ هُمْ: آنان، ایشان //۰ "روشن کناد خدا آرامگاههای آنان را"

وَوَسَّعَ عَلَيْهِم مَوَاضِعَهُمْ: جمله دعایی است //۰ وَسَّعَ: وسعت داد، فراخ کرد (فراخ کناد) //۰ عَلَيْهِم: برآنان //۰ مَوَاضِعَهُمْ: جایگاههای ایشان را //۰ "و فراخ کناد بر آنان جایگاههای ایشان را //۰ بَسَا: چه بسیار ."

۰۵۹ مُفْلِقُ: گوینده شعرهای نغز و نیکو، نیکو سخن، صفت شعراء است //۰ کَدِيَّارٌ: کسی، کسی، احدی //۰ از خدم و حشم ایشان دِيَّار نه: از خدمتکاران و اطرافیان آنان کسی (احدی) باقی نمانده است //۰ میان خدم و حشم صنعت از دواج است //۰ كَوْشِكُ: کاخ، قصر، قلعه، حصار //۰ مُنَّقَشٌ: صفت کوشکها، نگاشته، نگار کرده، پر نقش و نگار //۰ میان دو کلمه مُنَّقَشٌ و دلکش سجع مطرّف وجود دارد و میان کوشکهای منقش و باغهای دلکش قرینه‌سازی است .

۰۶۱ مَفَازَاتُ: ج مَفَازَةٌ: اسم مکان از فَوَاز، محل رستگاری، بیابان بی‌آب و علف، از باب "تسمیه شی به ضد" بیابان بی‌آب و علف را که محل گم شدن است مَفَازَه (محل رستگاری) نامیده‌اند .

۰۶۲ اَوْدِيَه: ج وادی: شکاف بین کوهها، دَرَّةٌ و سِيَعٌ //۰ از آخر جمله اَبَا عَفَازَات و اودیه برابر شده "فعل" است "به قرینه جمله قبلی حذف شده است . فاعل هموار گشته و برابر شده، کوشکهای مُنَّقَشٌ و باغهای دلکش است .

۰۶۳ مِرَا: مِرَاءٌ، ستیزه کردن، جدال کردن //۰ که از رفعت ۰۰۰ مرا کرد: که از بلندی با ماه آسمان مجادله و ستیزه می‌کرد . با ماه آسمان رقابت می‌کرد .

۰۶۵ خَدَاوَنَدُ عَالَمٍ: پادشاه جهان //۰ عِلَاءُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ: موجب بلندی دنیا و دین، مایه بلندی دنیا و دین، مقصود سلطان علاء الدین غوری معروف به جهانسوز است //۰ اِخْتِيَارٌ: مصدر در معنی اسم مفعول (مُخْتَارٌ) یعنی

برگزیده و منتخب //۰ اختیار امیرالمومنین : برگزیده خلیفه .

۰۶۶ منصور : یاری کرده شده، نصرت داده شده، مظفر، پیروز //۰ کسه زندگانیش //۰ چتر دولتش منصور : هر دو جمله، جملات معترضه دعایی هستند فعل " باد " از جمله دوم به قرینه حذف شده است //۰ چتر دولت : اضافه تخصیصی، چتر مخصوص سلطنت، از باب مجاز به علاقه مجاورت و ملازمت ، یعنی دولت او پیروز باد //۰ به کین خواستن : به انتقام //۰ مقصود از " دوملك " شهریار شهید و ملك حمیدیکی قطب الدین محمد معروف به ملك الجبال و دیگر سیف الدین سوری است برادران سلطان علاء الدین غوری معروف به جهانسوز که هر دو به دست بهرامشاه غزنوی در غزنین کشته شدند و علاء الدین جهانسوز به انتقام آن دو به غزنین حمله کرد بهرامشاه از پیش او به هندوستان گریخت و سلطان علاء الدین غزنین را بگرفت و هفت شبانه روز در آن آتش زد و فرمان داد تا تمامی پادشاهان غزنوی را از قبر برآورند و بسوزانند چیز محمود و مسعود و سلطان ابراهیم . و در بازگشت به " غور " و در سر راه تمامی قصرها و عمارات محمودی را خراب و با خاک یکسان کرد . این حوادث در سال ۵۴۵ یا ۵۴۶ اتفاق افتاد .

۰۶۷ درد : آزار، الم، اندوه //۰ آن دو شهید : آن دو برادر کشته شده //۰ گزافها گفته : یاهوها گفته بودند ، هرزهها بر زبان رانده بودند //۰ از گزافها گفته : فعل به قرینه حذف شده است .

۰۶۹ مدایح : ج مدیحه : ستایشها، قطعههای مدحی .

۰۷۰ به زر همی خرید : با پول می خرید، در برابر پرداخت پول می خرید //۰

زهره نبودی : جرات نمی بود ، جسارت نمی بود .

۰۷۱ ایشان را : غزنویان را، محمود و مسعود و ابراهیم را //۰ سلطان خواند :

سلطان خطاب کند، سلطان بنامد //۰ و پادشاه : مقصود علاء الدین غوری است .

- ۰۸۱ دقیق‌النظر : باریک بین //۰ متنوع : جوینده اقسام گوناگون، تنوع طلب //۰ مُسْتَطِرِف : جوینده چیزهای نو، نوجو //۰ در این جملات از سلیم الفطره تا دقیق‌النظر صفت‌های مرکبند . میان سلیم الفطره و عظیم الفکره ضمن قرینه‌سازی ترصیع کامل وجود دارد . میان کلمات سلیم، عظیم، صحیح، و دقیق موازنه موجود است . میان انواع علوم و اطراف رسوم هم موازنه است و هم‌ترصیع .
- ۰۸۲ شعر در هر علمی به کار شود : شعر در هر دانشی به کار می‌رود، یعنی در هر دانشی می‌شود از شعر سود جست //۰ هر علمی در شعر به کار همی شود : هر دانشی هم در شعر به کار می‌رود، دانش‌های مختلفی هم هست که از آنها در شعر می‌توان استفاده کرد مانند مسائل عقلی، معانی و بیان، بدیع و قافیسه و عروض و نظایر آنها //۰ چنانکه شعر ۰۰۰ شعر به کار شود : در این دو جمله صنعت قلب مطلب وجود دارد .
- ۰۸۳ معاشرت : نشست و برخاست //۰ میان محاورت با معاشرت و خوشگویی با خوشروی، سجع متوازی و ازدواج و قرینه سازی است //۰ از آخر خوشروی فعل " بود " به قرینه حذف شده است .
- ۰۸۴ صحیفه روزگار : اضافه تشبیهی است، روزگار به کتاب و دفتری مانند شده //۰ مسطور : نوشته شده، نگاشته //۰ السنه : ج لسان : زبانها //۰ احرار : ج حَرّ : آزادگان، آزاد مردان //۰ مقروء : قرائت شده، خوانده شده //۰ بعد از کلمه مقروء فعل " باشد " به قرینه حذف شده است //۰ میان دو کلمه مسطور و مقروء سجع متوازن وجود دارد //۰ سفائن : ج سفینه : دفتر نظم‌ونثر، جنگ، دفتر اشعار .
- ۰۸۵ مدائن : ج مدینه : شهرها //۰ میان سفائن و مدائن صنعت ازدواج وجود دارد و میان بنویسند و بخوانند مراعات نظیر //۰ که : برای تعلیل است زیرا که //۰ اوفر : بیشتر فراوانتر صفت برای حظ //۰ افضل : برتر و به‌تر،

- صفت برای قسم //۰ که حظ او فر ۰۰۰ بقاء اسم است : زیرا که بهره بیشتر و سهم برتر از شعر، جاویدان کردن نام است یعنی بزرگترین فایده شعر کسب نام و شهرت جاودانی است //۰ در حظ او فر و قسم افضل : موازنه و قرینه سازی است .
- ۰۸۶ این معنی به حاصل نیاید : این مقصود حاصل نمی شود . " به " در اول به حاصل نیاید باء تاکید است //۰ چون شعر بدین درجه نباشد : به درجه مسطور و مقروء بودن نرسد . تا خوانده و نوشته نشود //۰ تاثیر او را اثر نبود : نشانی از کارآیی آن دیده نمی شود . میان تاثیر و اثر صنعت اشتقاق وجود دارد //۰ در تاثیر او : ضمیر او در غیر ذی روح استعمال شده است ، تاثیر آن (تاثیر شعر)
- ۰۸۷ خداوند : مالک، صاحب، پیش از خداوند خود بمیرد : آن شعر پیش از صاحب خود (پیش از شاعر) می میرد .
- ۰۸۹ عنفوان : اول هر چیز //۰ شباب : جوانی //۰ متقدِّمان : پیشینیان ، گذشتگان، منظور شاعران در گذشته .
- ۰۹۰ کلمه : مرادبیتی از شعر است نه لفظ تنها //۰ متأخران : ج متأخر، کسانی که در عهد اخیر (در اینجانب نسبت به زمان مؤلف) می زیسته اند، واپسینان //۰ پیش کند : در نظر آورد ، در نظر داشته باشد //۰ عنفوان شباب و روزگار جوانی مترادف المعنی هستند //۰ بین متقدمان و متأخران از سویی طباق وجود دارد از طرفی مراعات نظیر .
- ۰۹۱ در آمد : مصدر مرخّم، وارد شدن، ورود //۰ بیرون شد : مصدر مرخّم بیرون شدن، خروج //۰ میان در آمد و بیرون شد تضاد وجود دارد //۰ مضایق : ج مضیفه : تنگیها، تنگناها //۰ دقایق : ج دقیقه نکات باریک، ظریف //۰ که در آمد ۰۰۰ بوده است : که ورود و خروج ایشان (شاعران گذشته و حال) از تنگناها و نکات باریک و حساس شعر به چه طریقی بوده است //۰ میان مضایق و دقایق ازدواج وجود دارد .

- ۰۹۲ طرق : ج طریق، راهها // طبع : قریحه، استعداد شعر سراپیی // مرتسم : صورت بسته، نقش گیرنده، صورت پذیر // مرتسم شود : نقش بندد .
- ۰۹۳ صحیفه خرد : اضافه تشبیهی // عیب و هنر شعر : خوب و بد شعر // روی در ترقی دارد : روی به ترقی گذارد .
- ۰۹۵ راسخ : استوار ، پابرجا، پایدار // هموار : راست ، درست .
- ۰۹۶ غایة العروضین : نهایت دو عروض (عروض اشعار عربی و عروض اشعار فارسی) // کنز : به معنی گنج است // کنز القافیه : گنج قافییه // غایة العروضین و کنز القافیه عنوان دو کتاب از بهرامی سرخسی . // نقد : جدا کردن دینار و در هم سره (خالص) از ناسره (ناخالص) . تمیز محاسن و معایب سخن، شناختن نیک و بد سخن // نقد معانی " ارزیابی معانی // نقد الفاظ : ارزیابی کلمات .
- ۰۹۷ سرقاۃ : ج سرقه : دزدیها . مقصود آن است که شاعری لفظیا معنی یا مضمون شاعر دیگر را به نام خود کند و آن انواعی دارد رجوع به المعجم شمس قیس شود // تراجم : ج ترجمه، ذکر شرح حال و سیرت و اخلاق و نسب شخص // بر استادی که ... نزد استادی که پیش استادی که بر در اینجا حرف اضافه است و به سکون راء باید خوانده شود .
- ۰۹۹ پدید آید : هویدا شود، ظاهر شود ، عیان گردد .
- ۰۱۰۰ مخدوم : آقا ، سرور، مهتر // ممدوح : مدح شده، ستایش شده . ممدوح و مخدوم در اینجا مترادف المعنی هستند و میان آن دو موازنه است // حق آن بتواند گزارد : بتواند حق آن را ادا کند .
- ۰۱۰۱ تربیت کردن : پرورش دادن، جاه و مقام و مرتبه بخشیدن // پدیدار آید : نامدار گردد، شهرت و اعتبار کسب کند // مدحت : مدیحه، مدح // نام اواز مدحت او هویدا شود : ضمیر او اولی مربوط به پادشاه و دومی مربوط به شاعر است .

- ۰۱۰۲ سیم : مطلق پول // ضایع : تباه، تلف، بی فایده .
- ۰۱۰۴ به وی دهند : به شاعر پیر دهند .
- ۰۱۰۶ طبع راست : ذوق درست، قریحه سالم .
- ۰۱۰۷ شریعت آزادگی : قانون آزادگی، مذهب آزاد مردی // تفقّد: دلجویی //
- میان تعهّد و تفقّد ازدواج وجود دارد ، واجب و فریضه مترادف المعنی هستند .
- میان واجب و لازم سجع متوازن است بعد از فریضه و لازم فعل به قرینه حذف شده است .
- ۰۱۰۹ بدیهه گفتن : بی تأمل شعر گفتی، نیندیشیده شعر و سخن گفتن //
- مجلسها بر افروزد : مجلسها روشن می شود . مجلسها حال و هوای تازه پیدا می کند // اقبال : توجه .
- ۰۱۱۰ زود شعری : بدیهه گفتن، بی درنگ و بدون مقدمه شعر گفتن .

خود آزمایی درس سوم

- ۰۱ معنی درست (اُتساق) را مشخص کنید :
- الف) چرکین بودن ب) انتظار داشتن
ج) رانندگی کردن د) ترتیب دادن
- ۰۲ میان دو کلمه " موهمه و منتجه) کدام صنعت لفظی است ؟
- الف) مترادف ب) متضاد
ج) سجع متوازن د) سجع متوازی
- ۰۳ میان کلمات (عظام و نظام) کدام صنعت لفظی است ؟
- الف) جناس اشتقاق ب) جناس قلب
ج) سجع مطرف د) جناس لاحق
- ۰۴ معنی درست کلمه طباع را مشخص کنید :
- الف) سرشتها ب) انگیزه‌ها
ج) پیروان د) طبیبان
- ۰۵ در میان دو کلمه انقباض و انبساط کدام صنعت معنوی موجود است ؟
- الف) ایهام ب) استبتاع
ج) مدح موجه د) تضاد
- ۰۶ نوع اضافه را در " باز دولت " مشخص کنید :
- الف) اضافه ملکی ب) اضافه تشبیهی
ج) اضافه تخصیصی د) اضافه استعاری
- ۰۷ باء در " بخراسان " برای چیست ؟
- الف) باء تاکید است ب) باء یادری و استعانت است
ج) باء ظرفیت زمانی است د) باء ظرفیت مکانی است
- ۰۸ معنی کلمه " تمکین " را پیدا و مشخص کنید :

الف) طغیان کردن ب) فرمانبرداری

ج) جادادن د) مکان یافتن

۹. معنی درست جمله زیر را پیدا و مشخص کنید :

" تاجمله خراسان خویشتن را مستخلص گردانیدم "

الف) تا خود را از تمامی خراسان رها ساختم .

ب) تا خراسان را تماما " از دست خودم رها ساختم .

ج) تمامی نواحی خراسان مرا به تصرف خود درآورد .

د) تمامی خراسان را به تصرف خود درآوردم .

۱۰. معنی صحیح ترکیب " امری که ناگزیر است " را پیدا و مشخص کنید :

الف) امری که اجرای آن لازم است .

ب) فرمانی که چاره‌ای دارد .

ج) چاره‌ای برای هر امری است .

د) کاری که از آن‌گزیری نیست .

۱۱. معنی غلط را پیدا و مشخص کنید :

الف) مدحت : مدح و ثنا ب) سادات : خویشاوندان

ج) رائج : شگفتی آور د) شایع : همه جایگیر

۱۲. چه رابطه‌ای میان دو کلمه " نظم و شعر " وجود دارد ؟

الف) متضادند ب) لف و شرم‌رتب

ج) مترادفند د) کل و جزء اند

۱۳. ابوالمثل بخاری از شاعران کدام سلسله است ؟

الف) سامانیان ب) غزنویان

ج) آل خاقان د) آل بویه

۱۴. بزرگمهر قاینی از شاعران کدام سلسله بوده است ؟

الف) سامانی ب) غزنوی

ج) ملوک غور د) ملوک طبرستان

۱۵. معنی صحیح " قمار امّی " را مشخص کنید :

الف) کفّاش شهری ب) آشپز لشکری

ج) چوب بی‌سیاهی د) گازر بی‌سواد

۱۶. عمیق بخاری از شاعران کدام سلسله است ؟

الف) آل سامان ب) آل ساسان

ج) آل طبرستان د) آل خاقان

۱۷. معنی کلمه " خالیه " کدام است ؟

الف) خالی مانده ب) خاله

ج) بی‌غرض د) گذشته

۱۸. معنی صحیح کلمه " مُفاجع " را مشخص کنید :

الف) قرار گاهها ب) آرامگاهها

ج) تکیه‌گاهها د) نبرد گاهها

۱۹. معنی صحیح کلمه " مفلق " کدام است ؟

الف) مفلس ب) گوینده شعرهای نیکو

ج) روشن‌کننده مجلسها د) جهان دیده

۲۰. " در آمد و بیرون شد " از نظر دستوری کدام صیغه‌اند ؟

الف) ماضی ساده ب) مصدر متعدی

ج) مصدر لازم د) مصدر مرخمّ

درس چهارم

حکایت (۲)

چنین آورده‌اند که نصر بن احمد که واسطه عقد آل سامان بود، واوج دولت آن خاندان آیام ملک او بود، و اسباب تمنع و علل ترفع در غایت ساختگی بود، خزائن آراسته، و لشکر جرّار، و بندگان فرمانبردار. زمستان به دارالملک بخارا مقام کردی و تابستان به سمرقند رفتی یا به شهری از شهرهای خراسان. مگر يك سال نوبت هری بود. به فصل بهار به بادغیس بود، که بادغیس —————

۶. خرمترین چراخوارهای خراسان و عراق است. قریب هزار ناو هست پر آب و علف، که هر یکی لشکری را تمام باشد. چون ستوران بهار نیکو بخورند و به تن و توش خویش باز رسیدند و شایسته میدان و حرب شدند، نصر بن احمد روی به هری نهاد و به در شهر به مرغ سپید فرود آمد و لشکر گاه بزد، و بهارگاه بود، شمال روان شد، و میوه‌های مالن و کרוخ در رسید که امثال آن در بسیار جایها به دست نشود، و اگر شود بدان ارزانی نباشد. آنجا لشکر برآسود و هوا خوش بود و

۱۲. باد سرد، و نان فراخ، و میوه‌ها بسیار، و مشمومات فراوان، و لشکری از بهار و تابستان برخوردار تمام یافتند از عمر خویش، و چون مهرگان در آمد و عصیر در رسید و شاه سفرم و حجاجم و اقحوان در دم شد، انصاف از نعیم جوانی بستند و داد از عنفوان شباب بدادند. مهرگان دیر در کشید و سرما قوت نکرد، و انگور در غایت شیرینی رسید، و در سواد هری صدو بیست لون انگور یافته

شود هر يك از ديگري لطيفتر و لذیذتر، و از آن دو نوع است که در هيچ ناحيت

۱۸. رُبَع مسكون يافته نشود : يکی پرنیان و دوم کلنجري تَنك پوست خرد تکس بسیار آب، گویی که در او اجزاء ارضی نیست . از کلنجري خوشه‌ای پنج من و هر دانه‌ای پنج درم سنگ بيايد، سياه چون قير و شيرين چون شکر، و ازش بسیار بتوان خورد

۲۱. به سبب مائيتی که در اوست، و انواع میوه‌های ديگر همه خیار . چون اميرنصرين احمد مهرگان و ثمرات او بديد، عظيمش خوش آمد . نرگس رسيدن گرفت . کشمش بيفکنند در مالن و منقی برگرفتند، و آونگ ببستند، و گنجينه‌ها پُر کردند . ۲۴. امير با آن لشکر بدان دو پاره ديه در آمد که او را غوره و درواز خوانند . سراهایی دیدند هر یکی چون بهشت اعلی، و هر یکی را باغی و بستانی در پيش بر مهب شمال نهاده . زمستان آنجا مُقام کردند و از جانب سجستان نارنج آوردن گرفتند، و از جانب مازندران ترنج رسيدن گرفت . زمستانی گذاشتند در غایت خوشی . چون بهار در آمد اسبان به باد غيس فرستادند و لشکر گاه به مالن به میان دو جوی بردند، و چون تابستان در آمد میوه‌ها در رسيد، اميرنصرين احمد گفت : " تابستان کجا رويم؟ که از اين خوشتر مقامگاه نباشد، مهرگان برويم . " و چون مهرگان در آمد، گفت : " مهرگان هری بخوريم و برويم . " و همچنين فصلی به فصل همی انداخت تا چهار سال بر اين بر آمد، زیرا که صميم دولت سامانیان بود و جهان آباد، و ملک بی خصم، و لشکر فرمانبردار، و روزگار مساعد، و بخت موافق . با اين همه ملول گشتند، و آرزوی خانمان برخاست . پادشاه را ساکن دیدند، هوای هری در سر او و عشق هری در دل او . در اثنای سخن هری را به بهشت عدن مانند کردی، بلکه بر بهشت ترجیح نهادی، و از بهار چين زيادت آوردی . دانستند که سر آن دارد که اين تابستان نیز آنجا باشد . پس سران لشکر و مهتران ملک به نزديک استاد ابو عبد الله الرودکی رفتند و از ندمای پادشاه هيچکس محتشم تر و مقبول تر از او نبود، گفتند : " ۳۹

پنج هزار دینار ترا خدمت کنیم، اگر صنعتی بکنی که پادشاه ازین خاك حرکت کند، که دلهای ما آرزوی فرزند همی برد و جان ما از اشتیاق بخارا همی برآید" ۰۴۲

رودکی قبول کرد که نبض امیر بگرفته بود و مزاج او بشناخته ۰ دانست که به نثر با او در نگیرد، روی به نظم آورد، و قصیده‌ای بگفت، و به وقتی که امیر صبح کرده بود در آمد و به جای خویش بنشست و چون مطربان فرو داشتند، او چنگ بر گرفت و در پرده عشاق این قصیده آغاز کرد: ۰۴۵

بوی جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی
پس فروتر شود و گوید:

۰۴۸ ریگ آموی و درشتی راه او زیر پایم پرنیان آید همی

آب جیحون از نشاط روی دوست خنگ ما را تا میان آید همی

ای بخارا شاد باش و دیرزی میرزی تو شادمان آید همی

۰۵۱ میر مه هست و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی

میر سرو است و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی

چون رودکی بدین بیت رسید، امیر چنان منفعل گشت که از تخت فرود آمد،

۰۵۴ و بی موزه پای در رکاب خنگ نوبتی آورد، و روی به بخارا نهاد چنانکه رانین و

موزه تا دو فرسنگ در پی امیر بردند به برونه، و آنجا در پای کرد، و عنان تا

بخاراهیج بازنگرفت و رودکی آن پنج هزار دینار مضاعف از لشکر بستند ۰ و شنیدم

۰۵۷ به سمرقند به سنه اربع و خمسمائه از دهقان ابورجا احمد بن عبد الصمد

العابدی که گفت: " جد من ابورجا حکایت کرد که چون درین نوبت رودکی به

سمرقند رسید، چهار صد شتر زیر بنه او بود " و الحق آن بزرگ بدین تجمل

۰۶۰ ارزانی بود، که هنوز این قصیده را کس جواب نگفته است، که مجال آن ندیده‌اند

که از این مضایق آزاد توانند بیرون آمد و از عذب گویان و لطیف طبعان عجم

یکی امیر الشعراء معزی بود که شعر او در طلاوت و طراوت به‌غایت است و در

۰۶۳. روانی و عذوبت به نهایت ، زین الملك ابوسعد هندوبین محمدبن هندوالاصفہانی از وی در خواست کرد که " آن قصیده را جواب گوی " گفت : " نتوانم " الحاح کرد . چند بیت بگفت که يك بیت از آن بیتها این است :
۰۶۶. رستم از مازندران آید همی زین ملك از اصفهان آید همی
همه خردمندان دانند که میان این سخن و آن سخن چه تفاوت است ؟ و که تواند گفتن بدین عذبی که او در مدح همی گوید درین قصیده :
۰۶۹. آفرین و مدح سود آید همی گر به گنج اندر ، زیان آید همی
و اندرین بیت از محاسن هفت صنعت است : اول مطابق ، دوم متضاد ، سوم : مردف ، چهارم بیان مساوات ، پنجم عذوبت ، ششم فصاحت ، هفتم جزالت و هر
۰۷۲. استادی که او را در علم شعر تبحری است چون اندکی تفکر کند ، داند که من در این مصیّبم ، والسلام .

حکایت (۴)

- فرخی از سیستان بود پسر جولوغ، غلام امیر خلف بانو، طبعی به
۷۵. غایت نیکو داشت و شعر خوش گفتمی، و چنگ ترزدی، و خدمت دهقانی کردی از دهاقین سیستان و این دهقان او را هر سال دو بیست کیل پنج منی غله دادی و صد درم سیم نوحی، او را تمام بودی، اما زنی خواست هم از موالی خلف، و خرجش
۷۸. بیشتر افتاد و دبه و زنبیل در افزود. فرخی بی برگ ماند، و در سیستان کسی دیگر نبود مگر امرای ایشان. فرخی قمه به دهقان برداشت که "مرا خرج بیشتر شده است، چه شود که دهقان از آنجا که کرم اوست غله من سیمد کیل
۸۱. کند و سیم صدوینجاه درم، تا مگر با خرج من برابر شود؟" دهقان بر پشت قمه تویع کرد که "این قدر از تو دریغ نیست و افزون از این را روی نیست" فرخی چون بشنید مایوس گشت، و از صادر و وارد استخبار می کرد که در اطراف و اکناف عالم
۸۴. نشان ممدوحی شنود تا روی بدو آرد، باشد که اصابتی یابد، تا خبر کردند او را از امیر ابوالمظفر چغانی به چغانیان، که این نوع را تربیت می کند، و این جماعت راصله و جایزه فاخر همی دهد، و امروز از ملوک عصر و امرا؛ وقت درین باب او را
۸۷. یار نیست. قصیده ای بگفت و عزیمت آن جانب کرد:
- با کاروان حله برفتم ز سیستان با حله تنیده زدل، بافته ز جان
- الحق نیکو قصیده ای است و در او وصف شعر کرده است در غایت نیکویی و مدح
۹۰. خود بی نظیر است. پس برگی بساخت و روی به چغانیان نهاد، و چون به

حضرت چغانیان رسید بهارگاه بود و امیر به داغگاه، و شنیدم که هجده هزار
 مادیان زهی داشت، هر یکی را گره‌ای در دنبال، و هر سال برفتی و کُرگان داغ
 ۰۹۳ فرمودی، و عمید اسعد که کدخدای امیر بود به حضرت بود و نزلی راست می‌کرد
 تا در پی امیر بود ۰ فرخی به نزدیک او رفت و او را قصیده‌ای خواند، و شعر امیر
 بر او عرضه کرد ۰ خواجه عمید اسعد مردی فاضل بود و شاعر دوست، شعر فرخی
 ۰۹۶ را شعری دید تر و عذب، خوش و استادانه، فرخی را سگزیی دید و بی‌اندام،
 جبه‌ای پیش و پس چاک پوشیده دستاری بزرگ سگزی وار در سر، و پای و کفش
 بس ناخوش، و شعری در آسمان هفتم! هیچ باور نکرد که این شعر آن سگزی را
 ۰۹۹ شاید بود ۰ بر سبیل امتحان گفت: امیر به داغگاه است و من می‌روم پیش او
 ، و ترا با خود ببرم به داغگاه، که داغگاه عظیم خوش جایی است، جهانی در
 جهانی سبزه بینی، پر خیمه و چراغ چون ستاره، از هر یکی آواز رود می‌آید، و
 ۰۱۰۲ حریفان در هم نشسته و شراب همی نوشند و عشرت همی کنند، و به درگاه امیر
 آتشی افروخته چند کوهی، و کُرگان را داغ همی کنند، و پادشاه شراب در دست
 و کمند در دست دیگر شراب می‌خورد و اسب می‌بخشد ۰ قصیده‌ای گوی لایق
 ۰۱۰۵ وقت، وصف داغگاه کن، تا ترا پیش امیر برم ۰ فرخی آن شب برفت و قصیده‌ای
 پرداخت سخت نیکو، و بامداد در پیش خواجه عمید اسعد آورد، و آن قصیده این
 است:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار	پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
خاک را چون ناف آهوشک زایدی قیاس	بید را چون پر طوطی برگرد ویدبی شمار
دوش وقت صبحدم بوی بهار آورد بباد	حبذا باد شمال و خرما بوی بهار
باد گویی مشک سوده دارد اندر آستین	باغ گویی لعبتان جلوه دار دبر کنار ۰۰۰

توضیحات :

- ۰۲ عَقْدُ : گردن‌بند //۰ واسطهٔ عقد : گوهری درشت و گرانبها که در وسط گردن‌بند جای گیرد //۰ واسطهٔ عقد آل سامان بود : بزرگترین و مهم‌ترین فرد خاندان سامانیان بود .
- ۰۳ اَیَّامُ مَلِكٍ اَوْ بُوْدُ : هنگام پادشاهی او بود //۰ تَمْنَعُ : استوار و قوی شدن، استواری و قوّت //۰ تَرَفُّعُ : برتری نمودن، بلندی جستن //۰ ساختگی : آمادگی، مهیا بودن //۰ دو کلمهٔ اسباب و علل مترادفند و میان تَمْنَعُ و تَرَفُّعُ ازدواج وجود دارد .
- ۰۴ جَرَّارٌ : صفت لشکر : انبوه، کندرو به علت انبوهی //۰ خَزَائِنٌ : فرمانبردار : حذف فعل به قرینه معنوی، گنجینه‌ها پر از اموال و دارایی‌ها، لشکر انبوه و بندگان (خدم و حشم) مطیع و فرمانبردار بودند //۰ دارالملک : پای تخت .
- ۰۵ مَکْرٌ : از قضا، اتفاقاً " //۰ هری : هرات //۰ نوبت هری بود : نوبت رفتن به هرات بود .
- ۰۶ به فصل بهار، بقاء برای ظرفیت زمانی است //۰ به باد غیس بسود : در باد غیس بود بقاء برای ظرفیت مکانی است //۰ باد غیس : رجوع شود به درس قبل / چراخوار : چراگاه //۰ عراق : منظور عراق عجم است که شامل ایالات و ولایات مرکزی واقع بین اصفهان و همدان و تهران است //۰ قریب : نزدیک،

نزدیک به .

۰۷ ناو: هر چیز دراز میان خالی دره‌ای که رودی از میان آن بگذرد // که هر یکی ۰۰۰ تمام باشد: که هر یک از آن دره‌ها برای یک لشکر بسنده و کافی است .

۰۸ بهار نیکو بخورند: در فصل بهار خوب بخورند، علفهای بهسازی را خوب خوردند // توش: قوت، توانایی، جسم و بدن .

۰۹ به در شهر: در دروازه شهر // مرغ سپید: اسم ناحیه‌ای است // فرود آمد و لشکر گاه بزد: پیاده شد و اردوگاه بر پا کرد .

۰۱۰ بهارگاه: فصل بهار // شمال: بادی که از طرف شمال وزد . گاهی به معنی مطلق باد به کار می‌رود // شمال روان شد: باد شروع به وزیدن کرد، باد وزید // مالن: ناحیه‌ای در دو فرسنگی هرات // کُروخ: رجوع شود به درس قبل .

۰۱۱ در بسیار جایها به دست نشود: در خیلی جاها به دست نمی‌آید .

۰۱۲ نان فراخ: نان فراوان // مشمومات: جِ مَشومِه: بوییدنیها، عطرها .

۰۱۳ لشکری: لشکریان، اهل لشکر // تمام: کامل، صفت است برای برخورداری .

۰۱۴ عمیر: هر شیرهای که از فشردن چیزی به دست آید . شیرِه انگور، شراب // شاه سِرْم: شاه سپرم، شاه اَسِرْغَم، ریحان سبز، ریحان // حَمَاحِم: پودینه بستانی، بستان افروز // اَقْحَوَان: بابونه، بابونه گاوچشم // در دُم شد: به هم پیوست، به نظر مرحوم بهار در دُم غلط و صحیح آن دُمادُم است به معنی پشت سر یکدیگر // انصاف از نعیم جوانی بستند: حق خود را از نعمت جوانی گرفتند .

۰۱۵ داد از عنفوان شباب بدانند: حق آغاز جوانی را ادا کردند، آنچه لازمه

- اوایل جوانی بود به جای آوردند // انصاف از ۰۰۰ بدادند: دو جمله مترادف است // مهرگان: ماه مهر، پاییز // دیر در کشید: طولانی شد.
- ۰۱۶ سواد: اطراف شهر، باغهای پیرامون شهر، روستاهای شهر و حوالی آن // سواد هری: روستاهای اطراف هرات // لون: رنگ، در اینجانبوع، قسم.
- ۰۱۷ رُبَع مسكون: يك چهارم قابل سکونت، قسمت آباد و قابل سکونت سطح کره زمین، سه چهارم دیگر سطح کره زمین را آب فرا گرفته است.
- ۰۱۸ تنك: باریك، رقیق، لطیف // تَكْس: هسته انگور // خُرد تَكْس: كوچك هسته كوچك دانه // تُنك پوست خُرد تَكْس بسیار آب: صفات مرگب متوالی برای کلنجری.
- ۰۱۹ اجزاء ارضی: اجزاء زمینی، اجزاء مربوط به زمین // در مسنگد: وزن يك درم.
- ۰۲۰ مائیت: آبدار بودن، مصدر جعلی (ماء + بیت)
- ۰۲۱ خیار: برگزیده، نخبه، ممتاز // و انواع ۰۰۰ خیار: و اقسام میوه‌های دیگر تماما "ممتاز و برگزیده".
- ۰۲۲ عظیمش خوش آمد: بسیار خوشش آمد، بسیار بپسندید // نرگس رسیدن گرفت: نرگس شروع کرد به رسیدن.
- ۰۲۳ مَنقَى: گشمنی است که دانه‌های آن را بیرون آورده باشند // آونگد: ریسمانی که خوشه‌های انگور از آن آویزند // گنجینه: مخزن، خزانسه // گنجینه‌ها پر کردند: مخزنها را پر کردند.
- ۰۲۴ که اورا: که آن را، که آنها را.
- ۰۲۵ بهشت اعلی: بهشت برین // مَهَب: جای وزش باد، وزیدنگاه باد.
- ۰۲۶ سَجستان: سیستان.
- ۰۲۷ گذاشتند: گذرانیدند.

- ۰۲۸ میان دو جوی : اسم ناحیه‌ای است .
- ۰۳۰ مَقامگاه : محل اقامت ، اقامتگاه // مهرگان هری : پاییز هری و میوه‌های آن مراد است .
- ۰۳۲ صمیم : اصل ، خالص ، میان و وسط // صمیم دولت سامانیان بود : ایام ثبات و قدرت سامانیان بود // جهان آباد ۰۰۰ بخت موافق : از آخر ایمن جملات حالیه فعل به قرینه حذف شده است . بعلاوه در تمامی این قسمت صنعت تقسیم وجود دارد // جهان آباد : جهان آباد بود ، منظور از جهان ، حوزه حکومت آل سامان است // ملک بی خصم : کشور بی منازع ، پادشاهی بی دشمن .
- ۰۳۳ میان دو کلمه " مساعد و موافق " موازنه وجود دارد // با این همه : با وجود اینها ، با تمام اینها // ملول : دلتنگ ، اندوهگین ، بستوه آمده // ملول گشتند : لشکریان و همراهان نصر بن احمد دلتنگ و خسته شدند // آرزوی خانمان برخاست : دل‌هایشان هوای دیدار خانواده خود کرد .
- ۰۳۴ هوا : رسم الخط دیگری است برای هوی : میل ، خواهش ، عشق // هوا و عشق مترادفند و میان سر و دل مراعات نظیر وجود دارد .
- ۰۳۵ کَعْدَن : اقامت کردن در جایی ، همیشه بودن در جایی // بهشت عدن : بهشتی که اقامت در آن جاودانی است ، بهشت جاودانی // بهار چین : بتخانه چین ، جایی که در افسانه‌ها به منزله بهشت روی زمین است . و در اینجا همین معنی دوم مراد است // از بهار چین زیادت آوردی : از بهار چین افزونتر می‌آورد ، بر بهار چین ترجیح می‌داد .
- ۰۳۶ سَر آن دارد : تصمیم بر آن دارد ، چنان تصمیم دارد // مهتران مُلک : اعیان مملکت ، سروران و بزرگان کشور .
- ۰۳۷ نَد قاء : جمع ندیم ، ندیمان .

- ۰۳۸ محتشم تر: با حشمت تر، با شکوهتر //۰ مقبول القول: رجوع شود به
مقاله اول داستان صاحب بن عباد و قاضی قم //۰ خدمت کنیم: تقدیم کنیم .
- ۰۳۹ اگر صنعتی بکنی: اگر کاری بکنی، اگر هنری به خرج دهی //۰ از این
خاک: منظور باد غیس و هرات است //۰ که دل‌های ما ۰۰۰ همی برد: که دل‌های
ما آرزوی دیدار فرزند می‌کند، آرزوی دیدار فرزند در دل ماست .
- ۰۴۰ اشتقاق: شوق و آرزو //۰ جان ما از اشتقاق بخارا همی برآید: از شوق
دیدار بخارا جان از تن جدا می‌شود //۰ نبض: رگد جنبنده در میج دست کسه
پزشکان به وسیله لمس آن حالت بیمار را دریابند //۰ نبض امیر بگرفته بود:
مانند طبیبی حال امیر را می‌دانست .
- ۰۴۱ مزاج: مرادف با حال است و به معنی چگونگی وضع روحی و جسمی يك
فرد //۰ در " مزاج اوبشناخته " حذف فعل به قرینه انجام گرفته است //۰
در نگیرد: تاثیر نمی‌کند .
- ۰۴۲ صبوح: شراب و مانند آن که به هنگام صبح خورند //۰ صبوح کرده بود:
صبوحی نوشیده بود، شراب صبحگاهی نوشیده بود //۰ در آمد: وارد مجلس شد .
- ۰۴۳ فرو داشتند: به آخر رسانیدند، ختم کردند خوانندگی را //۰ پرده:
در اصطلاح موسیقی آهنگ، دستگاه، دستان، نوا مانند: پرده خراسان، پرده
عراق، پرده عشاق، پرده حجاز . سعدی گفته است:
و پرده عشاق و صفاهان و حجاز است از خنجره مطرب مکروه نزیب
- ۰۴۴ مَولیان: ظاهراً " مخفف موالیان است که به معنی بندگان و خُدُم باشد،
جویی که آبادیهای اطراف آن به موالیان نصر بن احمد سامانی وقف شده بود //۰
آید همی: همی آید، می‌آید .
- ۰۴۶ ریگد: ریگستان، ریگزار //۰ آموی: جیحون، آمودریا //۰ ریگد آموی:
ریگستان اطراف جیحون //۰ زیر پایم پرنیان آید همی: در زیر پایم حریر به

نظر می‌آید .

۰۴۷ خنک: اسب سفید موی، اسب سفید رنگد // میان: کمر // خنک ما

را ۰۰۰ آید همی: تا کمر اسب ما می‌آید .

۰۴۸ دیرزی: زی، فعل امر از زیستن، بسیار بمان، دیرزمانی زندگی کن //

زی: حرف اضافه، سوی، طرف // میرزی تو: امیر به سوی تو .

۰۵۱ مُنْفَعِلٌ: متاثر، دگرگون، منقلب .

۰۵۲ موزه: نوعی کفش که تا ساق پا وزیر زانو فرا گیرد، چکمه // بی‌موزه:

بدون کفش، بدون چکمه // پای در رکاب آوردن: سوار شدن، سوار بر اسب

شدن // خنک: مطلق اسب // خنک نوبتی: اسب یدک، اسبی که زین کسرده

آماده سواری نگه می‌دارند // بی‌موزه ۰۰۰ آورد: بدون اینکه کفش بیوشد بر اسب

یدک که دم دست و آماده سواری بود، سوار شد . منتظر لباس پوشیدن و اسب

شخصی خود نشد // رانین: شلواری چرمین یا از پارچه آکنده به پنبه است که

به هنگام سواری می‌پوشیده‌اند تا رانها از تماس به زین اسب آسیب نبینند .

۰۵۳ برونه: اسم محلی است // و آنجا در پای کرد: یعنی موزه و رانین رادر

آنجا پوشید // عنان باز گرفتن: توقف کردن، ایستادن // عنان باز نگرفت:

توقف نکرد .

۰۵۴ مُضَاعَفٌ: دوبرابر، دوچندان .

۰۵۵ اربع و خمسمائه: پانصد و چهار .

۰۵۶ در این نوبت: این بار، این دفعه .

۰۵۷ بُنَه: بار، اسباب، لوازم، دارایی // الحق: به راستی // ارزانی بود:

لایق و سزاوار بود، شایسته بود .

۰۵۸ که مجال ۰۰۰ بیرون آمد: که امکان آن را نیافته‌اند، که از این تنگناها

بتوانند به راحتی بیرون آیند .

- ۰۵۹ عذَب : گوارا، خوشگوار، خوش، شیرین //۰ عذب گویان : پاکیزه‌گویان، شیرین سخنان //۰ لطیف طبع : خوش قریحه، خوش ذوق .
- ۰۶۰ طلاوت : خوبی، دلپذیری، زیبایی //۰ طراوت : شادابی و تازگی //۰ عذوبت : گوارا بودن، مطبوع بودن //۰ در این جملات میان طلاوت و طراوت ازدواج است و میان غایت و نهایت سجع مطرف وجود دارد .
- ۰۶۱ زین الملك ابوسعد :۰۰۰ : از مستوفیان دیوان سلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی بود . دشمنان به طمع اموال وی در نزد سلطان محمد از او سعایت کردند . وی نیز فرمان داد او را در سال ۵۰۶ به دار آویختند .
- ۰۶۲ الحاح : اصرار کردن، پافشاری کردن .
- ۰۶۶ که او همی گوید : منظور از او " رودکی " است .
- ۰۶۷ گر به گنج اندر زیان آید همی : اگر چه ضرری به خزانه پادشاه می‌رسد یعنی در مقابل مدح شاعران بایستی صلّه و جایزه بپردازد .
- ۰۶۸ مُحَاسِن : ج غیر قیاسی حُسن است . خوبیها، زیباییها و مراد از محاسن صنایع بدیعی است //۰ مطابق و متضادّ : هر دو نام يك صنعت است که معمولاً " به صیغه مصدر آنها یعنی طباق و تضادّ گفته می‌شود ولی به نظر مرحوم دکتسر محمد معین منظور مؤلف از مطابق مترادف بودن آفرین و مدح و غرض از متضادّ ، تضادّ بین سود و زیان است .
- ۰۶۹ مُساوات : از مباحث مربوط به علم معانی و آن برابر بودن لفظ و معنی است در نظم و نثر یعنی لفظ درست به اندازه معنی مراد آورده شود نه بیش و نه کم //۰ فصاحت : روشنی بیان، واضح بودن گفتار . و در مقّمه معانی و بیان از آن بحث می‌شود و خود شامل کلمه و کلام و متکلم هر سه می‌گردد . رجوع شود به کتابهای مربوط به علم معانی //۰ جُزالت : استوار بودن، محکم بودن . استواری سخن ، استوار گویی //۰ از محاسنی که برشمرده است، مساوات

و عذوبت و فصاحت و جزالت از صفات لازمه نظم و نثر خوب است و جزء صنایع محسوب نمی‌شود .

۰۷۱ مُصِيبٌ : نيك رسنده به حقيقت امري، صواب يابنده، به هدف رسنده //۰
من مُصِيبِم : من درست می‌گویم، من به حقيقت اين امر رسیده‌ام ، نظر من درست است .

۰۷۳ فرخی سيستاني : شاعر مشهور دربار سلطان محمود و پسرش مسعود غزنوی است که شرح حال او در کتب تاريخ ادبيات مسطور است . فوت او را در سال ۴۲۹ هـ ق نوشته‌اند //۰ امير خَلْفِ بانو : امير ابو احمد خلف بن احمد از پادشاهان سيستان و از خاندان صفاريان است . مادرش " بانو " دختر عمر و بن ليث صفاری است و بدین سبب او را خَلْفِ بانو نیز گویند به اضافه به نام مادر . وی ضمناً " از فضلا و علمای عصر و از سخاوتمندان روزگار بوده است . وفات او را در سال ۳۹۹ هـ ق نوشته‌اند //۰ طبع : در اینجا به معنی قریحه و استعداد شعر سرايي است //۰ طبعی به غایت نیکو داشت : قریحه‌ای بسیار عالی داشت .

۰۷۴ شعر خوش گفתי : خوش قید است برای گفתי شعر را خوب و استادانه می‌سرود //۰ چنگد تر زدی : تر : به معنی خوشایند و گیرا قید است برای فعل چنگد زدی، چنگد را خوشایند و گیرا می‌نواخت . حافظ گفته است :
کی شعر ترا انگیزد خاطر که حزين باشد يك نکته در اين معنی گفتيم و همين باشند
يا: بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم

که سرتا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد
دِهقان : معرّب دِهگان، صاحب ملك، مالك زمين، ياء آخر آن ياء وحدت و نكـره
است //۰ خدمت دهقانی . . . سيستان : بندگی مالکی از مالکان سيستان را می‌کرد .

۰۷۵ کِیْلُ: پیمانۀ جِ آن " اَکِیَال " است //۰ کیل پنج منی: پیمانۀ پنج منی، پیمانۀ ای که پنج من گندم یا جو می‌گرفت //۰ غَلَّة: گندم و جو و امثال آنها //۰ سیم نوحی: ظاهراً " پول نقره‌ای که سکه نوح بن منصور یا نوح بن نصر بر روی آن زده شده و در سیستان نیز رایج بوده است .

۰۷۶ او را تمام بودی: برای اویسنده بود، برای او کافی بود، یعنی این مقدار نقره و غلّه برای او بس بود //۰ زنی خواست: زنی گرفت //۰ موالی: جِ موالی، موالی از اعداد است هم معنی آقا و سرور می‌دهد و هم معنی بنده //۰ از موالی خلف: از بندگان خلف، زنی که فرخی با او ازدواج کرد از بندگان خلف بوده است .

۰۷۷ دُبّه: ظرفی از چرم یا فلز که در آن روغن و مانند آن ریزند //۰ دبسه و زنبیل در افزود: اثاث و لوازم زندگی او فزونی یافت، لوازم زندگی او بیشتر شد، خرج زندگیش افزون شد //۰ برگد: توشه، آذوقه، گذشته از معانی دیگر //۰ مگر امرای ایشان: جز، غیر از، امیران صفاریان .

۰۷۸ قصّه به دهقان برداشت: رجوع شود به " قصه رفع کردن " در درس دوم (داستان اهل لمغان) .

۰۷۹ از آنجا که کرم اوست: از آنجا که لطف و بزرگواری اوست، از روی کرم و بزرگواری خود //۰ تا مگر: تا شاید //۰ تا مگر ۰۰۰ برابر شود: تا شاید با مخارج من مساوی شود (برابر شود)، شاید مخارج زندگی مرا کفایت کند .

۰۸۰ بر پشت قصّه توقیع کرد: در پشت شکایت نامه (عرض حال) دستخط نوشت //۰ قَدْر: مقدار، اندازه //۰ قَدْری: اندکی، کمی، حافظ گفته است:

در حق من لبت این لطف که می‌فرماید سخت خوب است ولیکن قدری بهتر از این .

۰۸۱ افزون از این را روی نیست: برای بیشتر از این راهی نیست . بیشتر از این ممکن نیست //۰ صادر: رونده //۰ وارد: آینده، وارد شونده //۰ میان

صادر و وارد موازنه است •

۰۸۲ استخبار : خبر پُرسیدن، کسب خبر کردن، به قول امروز پرس و جو کردن // اکناف : ج کف : کرانه‌ها، کناره‌ها، اطراف // میان دو کلمه اطراف و اکناف از نظر معنی مترادف است • واز حیث لفظ از دواج •

۰۸۳ باشد که اصابتی : شاید که به هدف خود برسد // تا خبر کردند : تا اینکه خبر دادند // امیر ابوالمظفر چغانی : از امراء آل محتاج است و آل محتاج از خانواده‌های بزرگ ماوراء النهر و همواره در روزگار پادشاهان سامانی و غزنوی مصدر کارهای بزرگ بودند • ولایت چغانیان در ماوراء النهر مقر حکومت ایشان بود و مقصود از ابوالمظفر در این داستان همان فخرالدوله ابوالمظفر احمد بن محمد است • وی ممدوح دقیقی و فرخی بود // چغانیان : (معرب آن صغانیان) ناحیه‌ای است واقع در مسیر علیای آمودریا (جیحون)، مرکز این ناحیه نیز به همین نام خوانده می‌شده و نسبت به آن چغانی است // به چغانیان : در چغانیان •

۰۸۴ که این نوع را : یعنی نوع شاعران را // این جماعت : جماعت شاعران // صله : انعام، بخشش، جایزه // فاخر : گرانبها، عالی، ارزنده // صله و جایزه فاخر همی دهد : انعام و جایزه گرانبها و عالی می‌دهد // در این جمله کلمات صله و جایزه مترادفند //

۰۸۵ در این باب او را یار نیست : در این خصوص (شاعر پروری و جایزه بخشی) همتایی ندارد // قمیده‌ای بگفت و عزیمت کرد : فاعل این دو فعل فرخی است •

۰۸۷ حله : جامه نو، بُرد یمنی ج آن حَلَل // حله : در اینجا استعاره برای شعر است // تنیده : تابیده شده، رشته شده // تنیده زدل بافته ز جان ، وصف است برای حله (که در واقع شعر باشد) // میان تنیده و بافته مراعات

نظیر است .

۰۸۸ الحق : قید تصدیق، براستی، حقیقتاً " //۰ در او : به کار بردن ضمیر او برای غیر ذی روح (شعر) //۰ والحق . . . بی نظیر است : و به راستی قمیسه خوبی است و در آن قصیده شعر را در نهایت زیبایی وصف کرده است و از لحاظ مدح ممدوح نیز بی مانند است .

۰۸۹ برگی بساخت : توشه‌ای آماده کرد .

۰۹۰ بهار گاه : گاه بهار، فصل بهار //۰ بهارگاه بود و امیر به داغگاه : حذف فعل " بود " به قرینه انجام گرفته //۰ مادیان : اسب ماده //۰ زهی : منسوب به زه (زه : زایش، وضع حمل) //۰ مادیان زهی : مادیان نوزائیده .

۰۹۱ هریکی را . . . در دنبال : هر يك از آن اسبهای تازه زائیده کتره اسبی در دنبال داشتند //۰ داغ فرمودی : فرمان داغ کردن می داد، فرمان داد تا داغ کنند //۰ برفتی و فرمودی : ماضی استمراری است، می رفت و می فرمود .

۰۹۲ عمید : رئیس قوم، مهتر، سرور . بیشتر به مفهوم کارگزارکشور و مملکت به کار می رود //۰ کد خدا: علاوه بر معانی دیگر، پیشکار، بزرگان ، وزیر //۰ به حضرت بود : در دربار بود، در پای تخت بود //۰ نزل : آنچه پیش مهمان نهند از طعام و غیر آن //۰ نزلی : طعامی ، غذایی، خوراکی //۰ راست می کرد : آماده می کرد ، فاعل این فعل عمید اسعد است .

۰۹۵ سگری : سیستانی، از مردم سیستان //۰ بی اندام : شوریده ، نامتناسب .

۰۹۶ دستار : پارچه‌ای که به دور سر پیچند، عمامه //۰ سگری وار : به سبک

سیستانیها، به شیوه سیستانیها، سیستانی مانند //۰ بس ناخوش :

بسیار بد، بسیار نازیبا //۰ و شعری در آسمان هفتم : حذف فعل بدون قرینه

لفظی، جمله در مقام حال است و بیان حال می کند، در حالی که شعری بسیار

بلند مرتبه و عالی در دست دارد .

- ۰۹۷ شاید بود : ممکن است باشد // بر سبیل امتحان : به طریق
 امتحان، ازراه آزمایش •
- ۰۹۸ ببرمه داغگاه : تقدیم فعل بر مفعول بواسطه ، به جای به داغگاه
 ببرم •
- ۰۹۹ عظیم خوش جایی است : بسیار جای زیبایی است •
- ۰۱۰۰ رود : یکی از سازهای موسیقی // حریف : رفیق، یار، هم پیاله //
- ۰۱۰۱ چُنْدِ حرف اضافه، قید مقدار : معادل، مساوی، به اندازه // چُنْدِ
 کوهی : به اندازه کوهی ، به بزرگی کوهی •
- ۰۱۰۲ شراب در دست و کمند در دست دیگر : قیدهای حالتند •
- ۰۱۰۳ پرند : حریر ساده و بی نقش، در اینجا منظور سبزه نورسته است // نیلگون :
 آبی سیر، نیلی، در اینجا به معنی سبزه کاررفته است // پرنیان : حریر منقش و
 رنگارنگ، در اینجا منظور گل‌های الوان است •
- * چون مرغزار با سبزه روی خود را بپوشاند، کوهسار گل‌های رنگارنگ بر سر
 می‌کشد •
- ۰۱۰۴ ناف آهو : نافه ، آهو، کیسه‌ای که زیر شکم آهوی نر قرار دارد و دارای منفذی
 است که ماده‌ای قهوه‌ای رنگ و روغنی خارج می‌شود که بسیار خوشبو و معطر است و
 مشك خوانده می‌شود و در عطرسازی به کار می‌رود // بی قیاس : بسیار •
- ۰۱۰۵ حبذا : آفرین، مرحبا، خوشا، نیکا // خرما : خوشا، نیکا •
- ۰۱۰۶ سوده : سائیده شده، گرد شده // لُعبتان : جمع لعبت، پیکر، بت
 معشوق زیبا // جلوه : خودنمایی، آراستن، در اینجا به معنی وصفی یعنی به
 معنی آراسته و ... به کار رفته است •

خود آزماییه‌های درس چهارم

- ۰۱ معنی صحیح " واسطهٔ عقد " را پیدا و مشخص کنید :
- الف) کسی که واسطه عقد و نکاح باشد .
 ب) وسیلهٔ نکاح
 ج) آنکه جواهرات قیمتی برای گردن‌بند سازد .
 د) گوهر گرانبها در وسط گردن‌بند .
- ۰۲ معنی صحیح کلمه " تمنع " را پیدا کنید :
- الف) مانع شدن
 ب) مناعت طبع
 ج) استوار شدن
 د) ممنوع شدن
- ۰۳ معنی غلط را پیدا کنید :
- الف) ترفع : دعوا و مرافعه ب) جرار : انبوه
 ج) دارالملک : پای‌تخت د) هری : هرات
- ۰۴ پاسخ صحیح این سوال را که " بادغیس کجاست ؟ " پیدا و مشخص کنید :
- الف) ناحیه‌ای در سیستان ب) ناحیه‌ای در نیشابور
 ج) ناحیه‌ای در هرات د) ناحیه‌ای در خراسان
- ۰۵ معنی صحیح لغت " توش " را پیدا کنید :
- الف) نام قدیم طوس
 ب) قوت و توانائی
 ج) ضعف و ناتوانی
 د) توی چیزی
- ۰۶ معنی صحیح " شمال روان شد " کدام است ؟
- الف) ناحیه شمال جاری شد ب) یخهای شمال آب شد و روان گشت
 ج) زمین لرزه شد د) باد وزید
- ۰۷ معنی صحیح کلمه " عمیر " را بنویسید :
- الف) آنکه در عسرت و تنگدستی است

ب) آنکه سخت تحت فشار است .

ج) شراب و شیره انگور

د) آنکه سورّه والعصر را خوانده باشد .

۸. معنی غلظ را پیدا و مشخص کنید :

الف) مسمومات : مسموم شده‌ها ب) شاه سفرم : ریحان سبز

ج) حماحم : پودینه بستانی د) اقحوان : بابونه

۹. معنی صحیح عبارت " در دم شده " کدام است ؟

الف) گسسته شد ب) به هم پیوست

ج) پسوند شد د) پیشوند شد

۱۰. معنی صحیح جمله " انصاف از نعیم جوانی بستند " کدام است ؟

الف) انصاف را از جوانی که خوش گذران بود گرفتند

ب) نعمت جوانی را چون انصاف بدست آوردند .

ج) حق خود را از نعمت جوانی گرفتند .

د) جوانی نعمتی است که به وسیله انصاف بگیرند .

۱۱. پاسخ درست " از بهار چین زیادت آوردی " را مشخص کنید :

الف) از فصل بهار چین زیاد می‌آورد .

ب) بر بهشت روی زمین ترجیح می‌داد .

ج) در بهاران چین زیادی پیدا می‌کند .

د) در فصل بهار چینی را از چین فراوان می‌آورد .

۱۲. معنی صحیح کلمه " ندما " چیست ؟

الف) دیرینه‌ها ب) ندیمان

ج) پشیمانها د) ادامه‌ها

۱۳. پاسخ درست " که دل‌های ما آرزوی فرزند همی‌برد " را پیدا و معین

کنید:

- الف) • فرزند آرزوی دل‌های ما را می‌برد •
 ب) • دل‌های ما آرزوی دیدار فرزند می‌کند •
 ج) • آرزوی فرزند در بردن دل‌هاست •
 د) • آرزو چون فرزندی دل‌های ما را تسخیر می‌کند •
۱۴. معنی درست " درنگیرد " چیست ؟
 الف) • گنجایش ندارد ب) • تاثیر نکند
 ج) • مانع نشود د) • فرا نرسد
۱۵. پاسخ صحیح کلمه " صبوح " کدام است ؟
 الف) • صبحانه که می‌خورند ب) • قرآنی که وقت صبح می‌خوانند
 ج) • شراب که وقت صبح خورند د) • نکر و دعا و مناجات صبح
۱۶. معنی دقیق کلمه " خنگد " را مشخص کنید :
 الف) • شتر سفید ب) • اسب سفید
 ج) • آهوی سفید د) • نیزه سفید
۱۷. معنی درست عبارت " پای در رکاب آوردن " کدام است ؟
 الف) • پارکاب را به ماشین آوردن ب) • سوار بر اسب شدن
 ج) • رکاب را در پای آوردن د) • پارکابی را از پای در آوردن
۱۸. معنی درست " ارزانی بود " را پیدا و مشخص کنید :
 الف) • ارزان بود ب) • آن مال ارزانی ارزاق بود
 ج) • وقف شده بود د) • شایسته بود
۱۹. پاسخ درست کلمه " طلاوت " کدام است ؟
 الف) • خواندن قرآن ب) • شادابی و سرسبزی
 ج) • خوبی و دلپذیری د) • آب طلا دادن

۲۰. معنی درست " بر پشت قسه توقیع کرد " کدام است ؟

الف) به دنبال آن قسه رفت ب) بعد از قسه توضیح داد

ج) بعد از شنیدن قسه امضا کرد د) در پشت شکایت نامه دستورنوشت

پاسخ خودآزمائیهای کلیده و دمنه (۲) و چهار مقاله

پاسخ بخش اول از کلیده و دمنه (۲)

ج-۱	۶-الف
ج-۲	۷-ب
ج-۳	۸-ب
ج-۴	۹-الف
۵-ب	۱۰-د

پاسخ بخش دوم از کلیده و دمنه (۲)

ب-۱	۷-ب
ج-۲	۸-ب
ج-۳	۹-ب
ج-۴	۱۰-د
د-۵	۱۰-ب
ج-۶	

پاسخ بخش سوم از کلیده و دمنه (۲)

ب-۱	۳-د
د-۲	۴-ب

۵- الف	۸- ج
۶- ج	۹- ب
۷- الف	۱۰- ب

پاسخ بخش چهارم از کلیله و دمنه (۲)

۱- ب	۶- الف
۲- ب	۷- ج
۳- ج	۸- الف
۴- الف	۹- ج
۵- ج	۱۰- الف

پاسخ بخش پنجم از کلیله و دمنه (۲)

۱- ب	۶- ج
۲- د	۷- ج
۳- د	۸- ج
۴- د	۹- الف
۵- د	۱۰- د

پاسخ بخش ششم از کلیله و دمنه (۲)

۱- د	۶- ب
۲- د	۷- د
۳- ج	۸- د
۴- الف	۹- ج
۵- ب	۱۰- ب

پاسخ بخش هفتم از کلیله و دمنه (۲)

ج-۶	ج-۱
ج-۷	د-۲
ب-۸	۳-الف
۹-الف	ب-۴
ب-۱۰	ج-۵

پاسخ بخش هشتم از کلیله و دمنه (۲)

ج-۶	د-۱
ب-۷	ج-۲
ج-۸	ج-۳
ب-۹	د-۴
ج-۱۰	ب-۵

پاسخ بخش اول از چهار مقاله

ب-۱۱	د-۱
ج-۱۲	ب-۲
۱۳-الف	۳-الف
ب-۱۴	د-۴
د-۱۵	ب-۵
د-۱۶	ب-۶
ج-۱۷	د-۷
ج-۱۸	۸-الف
ب-۱۹	ب-۹
د-۲۰	ج-۱۰

پاسخ بخش دوم از چهارمقاله

۱۱-الف	ب-۱
۱۲-ج	ب-۲
۱۳-ب	ج-۳
۱۴-ج	ب-۴
۱۵-ب	۵-الف
۱۶-ب	ج-۶
۱۷-الف	د-۷
۱۸-ج	ج-۸
۱۹-الف	ج-۹
۲۰-د	ب-۱۰

پاسخ بخش سوم از چهارمقاله

۱۱-ب	د-۱
۱۲-د	ج-۲
۱۳-الف	د-۳
۱۴-ب	۴-الف
۱۵-د	د-۵
۱۶-د	ب-۶
۱۷-د	د-۷
۱۸-ب	ب-۸
۱۹-ب	د-۹
۲۰-د	د-۱۰

پاسخ بخش چهارم از چهار مقاله

- | | |
|------|-------|
| ب-۱۱ | د-۱ |
| ب-۱۲ | ج-۲ |
| ب-۱۳ | ۳-الف |
| ب-۱۴ | ج-۴ |
| ج-۱۵ | ب-۵ |
| ب-۱۶ | د-۶ |
| ب-۱۷ | ج-۷ |
| د-۱۸ | ۸-الف |
| ج-۱۹ | ب-۹ |
| د-۲۰ | ج-۱۰ |

